

بررسی ادبیات شفاهی آذربایجان



رضا پور اکبر

دو دیدگاه بررسی آثار ادبی و هنری :

آثار ادبی و هنری را از دو جهت ، می توان مورد توجه قرار داد ، اول این که از دیدگاه هنری و استتیک ، يك اثر ادبی و هنری را می توان بررسی کرد. دوم آنکه از دیدی اجتماعی به ارزیابی اثر ادبی و هنری می توان پرداخت. یکی از دست آوردهای مبارزه‌ی انسان با دنیای عینی (کار تولیدی) ، این است که ، نسبی بودن تمام هستی‌ها و نیروهای موجود را ، به اثبات رسانده . به سخن دیگر انسان در تداوم مبارزه با طبیعت و کار تولیدی ، به نسبی بودن تمام ارزشهای موجود در طبیعت پی برده و به این ترتیب اصل فلسفی «مطلق گرایی و مطلقیت» را متزلزل و بی پایه بودن آن را ثابت کرده است . ارزش و ماهیت و محتوای آثار ادبی و هنری نیز از اصل فوق به دور نبوده ، و همواره از دیدگاه های گونه‌گون ، مورد بررسی قرار می گیرد . به سخن دیگر ، ادبیات و هنر را هرگاه به عنوان

ارزشی واحد و مستقل از جامعه ، مورد توجه قرار بدهیم ، به کاری انتزاعی دست زده ایم و این کار ، از دیدگاه فلسفه‌ی علمی و جامعه‌شناسی ، عبث و بیهوده است . می‌خواهیم بگوییم ، هنر و ادبیات اگر از مردم جدا افتد و بیگانه گردد ، همان است که « هنر برای هنر » می‌گویند ، و این نوع آثار از خیالبافی و پرواز دور و دراز، در عالمی که اصلا وجود ندارد ، جز در محدوده‌ی حجمه چیزدیگری نخواهد بود . فلسفه تاریخ و منطق تکامل جامعه به ما نشان داده ، که تمام تلاش‌های فکری انسان ، ناشی از برخورد ارگانیک بدن با طبیعت و محیط زندگی است . به دیگر سخن ، زندگی در واقع مبارزه‌ی خستگی ناپذیر ، برای تسلط بردنیای خارجی و تفسیر جهان است . این تلاش‌ها و مبارزات گاهی به وسیله‌ی آثار ادبی و هنری ظاهر می‌شود . پس در معنایی ، تمام آثار ادبی و هنری ، مبارزه‌ی گسترده‌ی انسان ، جهت تسلط بر طبیعت و محیط زندگی و برای دگرگون کردن دنیای خارجی است . در واقع همانطور که ابزار مادی در نتیجه‌ی کار تولیدی ، جهت افزایش کار برد و قدرت مغز و بازوی انسان ، پرداخته شده ، آثار هنری و ادبی ، و

بطور کلی ، هنر و ادبیات نیز ، زائیده‌ی زندگی اجتماعی و کار تولیدی انسان‌ها است . این سخن وقتی ثابت می‌شود ، که انسان را دور از جامعه و موجودی غیراجتماعی به تصور آوریم ؛ آنوقت درمی‌یابیم که آدمی با دیگر حیوانات فرقی ندارد و هیچوقت به تنهایی قادر به خلق و ایجاد ابزارمادی و آثار هنری و ادبی نیست و نمی‌توانسته باشد . پس ادبیات و هنر ، نتیجه‌ی زندگی اجتماعی و کار تولیدی انسان‌ها ، در متن و بطن جامعه بوده است . به دیگر سخن ، ادبیات و هنر با مردم است ، که ادامه‌ی زندگی می‌دهد . در واقع هنر برای مردم ، و باید چنین نیز باشد . یعنی نیرو و جوهر ادامه‌ی حیات ادبیات و هنر باید مردم ، یعنی جامعه باشد . به طور اجمال می‌توان گفت : در بررسی يك اثر ادبی و هنری ، باید دید ، این اثر تا چه اندازه از وضع موجود در جامعه متأثر بوده ، و تا چه اندازه از تلاش و معاش مردم را منعکس کرده ، و یا چه مقدار از حقایق و واقعیت‌رادرخود پذیرفته . باید دید ، آیا این اثر ادبی و هنری ، برای خود پایگاه اجتماعی و طبقه‌ای مشخص دارد؟ و به طور کلی باید معلوم کرد ، که خاستگاه اجتماعی‌اش کدام است ، تا چه اندازه مردمی و نزدیک به زندگی روزمره‌ی آن‌ها است . باید

متوجه بود، که آیا در آفرینش این اثر ادبی و هنری، شخصیت به وجود آورنده، در آن، چه اندازه اثر داشته و در این میان نقش جامعه در خلق آن، تا چه پایه مؤثر و انگیزه‌ی اصلی بوده است؟ باید بررسی شود که آیا این اثر پای‌بند یک فکر و ایده‌ی ثلوی خاص است؟ و آن فکر کدام است؟ و باید معلوم شود که آن فکر و ایده‌ی ثلوی تا چه پایه با مردم مربوط و وابستگی دارد. به سخن دیگر باید پایگاه‌طبقاتی آثار ادبی و هنری مشخص گردد. و خلاصه بررسی و روشن کردن این موضوع، که یک اثر ادبی یا هنری، مبلغ است؟ یا افشاگر؟ یا تشویق و تحریک‌کننده؟ لازم و ضروری است. اصولاً آثار هنری و ادبی، یا مبلغ هدفی و فکر مشخصی هستند، و در این راه نقش راهنما و نشان‌دهندی راه‌های رسیدن به هدف را ایفا می‌کنند؛ مثل اکثر قصه‌های صمد بهرنگ نویسنده‌ی توانای مردم «ماهی سیاه کوچولو» و «یک هلو و هزار هلو» از آن جمله است، و نیز «قصه‌ی باغ مریم» نوشته‌ی مرتضی رضوان و سرگذشت‌کننده‌های آل‌احمد و کتاب‌های زیادی از این دست را می‌توان نام برد و یا آثار ادبی و هنری نقش افشاگری دارند. یعنی واقعیت موجود و نهفته در جامعه را به‌نحو روشن

و صریح بر ملا کرده و نشان می دهند. مثل عزا داران بیل و نمایشنامه ماه عسل ساعدی و بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری و کچل گفتار باز صمد بهرنگ و مدیر مدرسه آل احمد و دیگر داستان‌ها از این نویسندگان و سایر معاصرین . و خلاصه ممکن است ، هدف يك اثر ادبی و هنری تحريك کردن و برانگیختن مردم برای يك حیز و اقدام همگانی باشد . مثل سرودهای ملی فلسطین در حال حاضر که هدفش برانگیختن و تقویت روحی ملت در بدر فلسطین جهت ادامه‌ی مبارزه‌ی آزادی بخش می باشد .

بود. در دوره‌ی سرمایه‌داری نیز، مالکیت تمام نیروها و عوامل تولیدی در دست سرمایه‌داران متمرکز می‌شود. به این ترتیب، فرهنگ معنوی جامعه هم که تابعی از فرهنگ مادی جامعه است، در خدمت فتودال‌ها، در دوره‌ی فتودالیستی، و در خدمت سرمایه‌داران، در عصر سرمایه‌داری، قرار می‌گیرد. به طوری که اگر امروزه ادبیات و هنوهای قرون وسطی را در ایران، بررسی کنیم، می‌بینیم که قریب به اتفاق نویسندگان و شعرا و وقایع نگاران در خدمت فرمان-روایان و حکام و عمال آنها بوده‌اند و در مدح و ثنای آنها داد سخن داده‌اند. و یا در عصر سرمایه‌داری، تمام مظاهر فرهنگ، یعنی هنر و ادبیات و غیره، در حیطه‌ی تسلط سرمایه‌دار قرار گرفته. و همواره در جهت خوشگذرانی و تفریحات جور و اجور و شب زنده‌داری‌های آنها، فعالیت داشته و می‌چرخیده. در این مورد می‌توان انواع نمایشگاه‌های نقاشی و طراحی و غیره را مثال زد، که در آن هستی انسان به مسخره گرفته شده و هیكل آدمی را به شکل‌های خنده‌دار و چندش‌آوز، عرضه می‌دازند؛ که جز ترویج فلسفه‌ی پوچی و بی‌هیلیستی و سرگردانی ذهنی، چیز دیگری را ترویج نمی‌کند! با ترانه‌های تو خالی و مبهم و ناامیدکننده را که هر روز از رادیو

۱ - يك نمونه از این دست را در آغاز کار نمایشگاهی که در امیرآباد

تهران دایر کرده‌اند، دیدیم.

و تلویزیون پخش می کنند، و البته گفتنی است، که طبقه اعیان از فرط رفاه و تن پروری در پناه این غزبالات، برای خود، دنیایی از مهملات و فساد و کمراهی ساخته و زندگی خود را به سر می آورند. این حرفها که در بالا توضیح داده شد، مربوط به ادبیات رسمی یا مکتوب می شود. پس متوجه شدیم که مالکیت ادبیات مکتوب نیز به مثابه ی مالکیت تمام عوامل و نیروهای تولیدی (گاو آهن، کشاورز کارخانه و کارگر وغیره)، از آن قشودالها و سرمایه دارها بود. این نوع ادبیات را می توان ادبیات درباری نام نهاد. چه، بوجود آورندگان این ادبیات، یعنی شعرا و نویسندگان و وقایع نگاران ریزه خوار دربار فرمانروایان و کارگزاران آنها بوده و همواره قلم خود را در تعریف و تمجید اعمال و کردار آنها به کار گرفته و با چیدن صدها القاب زمینی و آسمانی فکر و ذکر و زندگی خود را وقف جان نثاری و خدمتگزاری به صاحبان زر و زور کرده اند.

در این ادوار از تکامل جوامع، غیر از ادبیات درباری به ادبیات دیگری بر می خوریم، که ویژه ی طبقه ی زحمتکش و محروم جامعه است. این ادبیات را عرق جبین و چاک دستها و ترک پاهای رعایا و زحمتکشان جامعه خلق کرده. این ادبیات در جریان کار و تلاش بوجود آمده و تداوم مبارزه ی درنگ ناپذیر طبقه ی تولید کننده، غنا و اصالت خاصی، به این ادبیات بخشیده. این ادبیات در جریان

کار تولیدی و مبارزه‌ی طبقه‌ی زحمتکش تکامل یافته، و در طول تاریخ، خود وسیله‌ی مبارزه‌ی مؤثری برای رهایی ازستم فئودال‌ها و زور گویان سرمایه‌دار بوده؛ و اگر ادبیات را در معنایی، مبارزه‌ی انسان‌های بی‌سلاح و محروم بدانیم، این ادبیات ابزار وسیله‌ی مبارزه‌ی طبقه‌ی پایین جامعه با صاحبان زر و زور و دنیای عینی و طبیعت بوده. با توضیحات بالا لازم است - هر چند نارسا - فرق دو نوع ادبیات، یعنی ادبیات درباری (یا رسمی یا مکتوب) را با ادبیات طبقه‌ی زحمتکش و ستمدیده‌ی جامعه، که بنام ادبیات «شفاهی مردم» یا «فولکلور» نامیده می‌شود، بررسی کنیم: ...

۱ - يك اثر ادبی مکتوب، نتیجه‌ی برخورد «فرد» با دنیای خارج و محیط زندگی است، یعنی برداشتی است «شخصی» «فردی» که با جهان بینی خاص آن فرد در آمیخته، و به صورت يك اثر هنری و ادبی عرضه شده.

ولی، آثار ادبیات شفاهی مردم، نتیجه و چکیدی مبارزه و برخورد گروه انسان‌ها و در حقیقت افراد جامعه است، با دنیای خارجی و مسایل موجود در محیط زندگی، یعنی این ادبیات، برداشتی «جمعی» و «گروهی» است از مسایل زندگی اجتماعی، که با جهان بینی معاصر جامعه در آمیخته و به صورت يك اثر ملی در آمده‌است. مثلاً، مطالعه‌ی ضرب‌المثل‌ها در ادبیات شفاهی آذربایجان، در موضوعات مختلف - اندیشه و برداشت جمعی و اجتماعی این مردم را - در آن

مورد به خصوص ، بیان می‌دارد . و نظر و عقیده‌ی يك نویسنده یا شاعر یا متفکر - در آن مورد کاملاً متفاوت خواهد بود . اگر چه ، نویسندگان و شعرا نیز از شعور و اندیشه‌ی اجتماعی محیط زندگی خود متأثر می‌شوند ، ولی ، عقیده‌ها و سلیقه‌های شخصی در آثار فردی ، همیشه نقشی دارند .

۲ - آثار ادبیات مکتوب (یا رسمی) بیشتر نتیجه‌ی ممارست ذهنی بوده ، و در جریان کار عملی و تولیدی ، خلق نمی‌شود . بلکه گوینده‌ی يك غزل یا قصیده ، در خانه‌ی خود نشسته و تماس خود را با عالم خارج بریده و با انبوه کلمات در ذهنش دست و پنجه نرم کرده تا زیباترین و مناسب‌ترین آنها را پشت سر هم چیده و تصور خود را در باره‌ی چیزی یا موضوعی انتزاعی ، روی کاغذ بیاورد . در صورتی که ادبیات شفاهی مردم ، در جریان کار خلق می‌شود و اکثراً خالقین این آثار ، هیچ اراده‌ی قبلی برای این کار نداشته‌اند و در این مورد زمینه‌سازی (از قبل) نمی‌کنند . بلکه ، در آن لحظات که بازوها در فعالیت تولیدی است و با ریتم و آهنگ منظم کار می‌کند ، پروسه‌ی ذهنی خاصی پدید آمده و تصنیف و یاسرودی مناسب حرکات خارجی افراد بنحود می‌گیرد .

در این مورد همیشه تجمع و تشکل افراد شرط نیست ، بلکه کار اجتماعی ، شرط ضرور در آفرینش این نوع ادبیات است . مثلاً

پیرزنان در موقع دوشیدن گوسفندان با آهنگ حسرت دستشان ،
نغمه هایی می خوانند ، این نغمه ها خود نتیجه ی کار خارجی و عینی
این افراد است و نغمه ها به نوبه ی خود ، تداوم و پیشرفت کار را
ایجاب می کند .

در موقعی که زنی با ترنم سرود خاص مشغول دوشیدن گوسفندی
است ، اگر او را از زمزمه ی آن سرود باز دارند ، فوراً دست هایش
نیز از دوشیدن باز خواهد ایستاد و برعکس اگر دست های زن را
از دوشیدن باز دارند زبانش از ترنم آن سرود باز خواهد ماند .
در این جاست که ، رابطه کار عینی (تولیدی) را با ادبیات شفاهی ،
در می یابیم و به خوبی متوجه می شویم ، که اصولاً ، آثار متعدد ادبیات
شفاهی ، در جریان کار آفریده شده ، و در حقیقت ، کار تولیدی انسان
بوده که این ادبیات را خلق کرده است .

۳ - کاربرد ادبیات مکتوب با ادبیات شفاهی فرق اساسی دارد .
مثلاً در يك مجلس اعیانی ، می توان غزلی خواند یا قصیده ای قرائت
کرد ، یا قطعه ای « به سمع » رساند و خلاصه ، می توان از همه نوع
قالب های شعری خواند . یعنی در يك مجلس ، و در مدت زمان معین ،
از نمونه های متعدد ادبیات مکتوب می شود استفاده کرده و حاضران
را سرگرم نمود .

ولی نمونه های ادبیات شفاهی ، هر کدام جای خود دارد و

هر صنف از صنوف اجتماعی ، مناسب حال و مقال و جای و موقعیت خود ، از این ادبیات بهره می گیرند .

مثلاً چوپان در صحرا برای نوازش گوسفندان خود ، روی سنگ می نشیند و نی لبك خود را می نوازد و بایاتی های مناسب حال و وضع خود ، در تعریف گوسفندان و فوائد آنها ، زمزمه می کند . یا مرد کشاورز به هنگام شخم زدن زمین یا درو گران در موقع درو کردن مزرعه های گندم ، هر کدام مناسب کار و فعالیت خود ، شعرهایی می خوانند و نغمه هایی ترنم می کنند . آیا چوپان وقتی که ، گوسفندان خود را می چراند ، یا کشاورز زمین خود را به آرامی و کندی شخم می زند ، یا درو گران با داس خود ، با سرعت و تندى ، مشغول درو کردن گندمها است ، می توانند ، مثلاً غزلی از مولانا یا سعدی در دستگاه « سه گاه » بخوانند و یا به آن گوش فرا دهند ؟ مسلماً نه ! اینجا در واقع ادبیات شفاهی خود مردم است ، که نیازهای روحی مردم را در موقع کار و تلاش بر آورده می کند و به آنها ، نیرو و توان می بخشد . چه نمونه های ادبیات شفاهی ، به طوری که گفته شد در جریان کار آفریده شده و در جریان کار هم تکامل می یابد و مورد استفاده قرار می گیرد .

۴ - ادبیات مکتوب قالب های شکل یافته و موزون و استاندارد شده ی قبلی دارد . و هر نویسنده یا شاعره فقط باید موضوع و کلمات

را انتخاب کرده ، در آن قالب‌ها و اوزان بریزد . تعداد این قالب‌ها معین و قابل شمارش است . مثلاً برای شعر فارسی ، قالب غزل ، قصیده ، قطعه رباعی ، دویتی ، مثنوی ، مسمط ، مستزاد ، ترکیب بند و ترجیع بند را داریم و هر شاعر مجبور است حرف یا شعر خود را در یکی از این قالب‌ها بریزد و بیان کند . در صورتی که قالب‌ها و نمونه های متعدد ادبیات شفاهی اصولاً قابل شمارش و ذکر نیستند ، و انسان‌ها در کار تولیدی و در مبارزه‌ی خود با دنیای خارجی - به مناسبت - قالب‌های نوی خلق می‌کنند . و به طور کلی جریان کار و تلاش ، قالب و وزن آثار ادبیات شفاهی را تعیین و انتخاب می‌کند ؛ برخلاف ادبیات مکتوب که « فرد » یا « شخص » مختار در انتخاب قالب سخن است ، در اینجا « گروه متشکل انسان‌ها قالب سخن و ندای خود را انتخاب می‌کنند و « فرد » در این جا نقشی ندارد .

۵ - ادبیات شفاهی مردم (به طوری که گفته شد) چون ، در جریان کار و مبارزه‌ی عینی خلق می‌شود ، رئالیستی و واقعیت‌گراست . یعنی همان طور که از واقعیت برمی‌خیزد ، به واقعیت برمی‌گردد . و غیر از موضوعات عینی زندگی اجتماعی و جریان جامعه ، چیز دیگری نیست . در این ادبیات واقعیت به زیباترین شکل بیان می‌شود . و هیچ وقت انسان را از خاک و محیط زندگی جدا نمی‌سازد .

در صورتی که ادبیات مکتوب ، در دوره های مورد بحث اکثراً

ایده‌ایسی بوده و یا اصولاً این خاصیت را دارد که از واقعیت دور گشته به ایده‌ایسم قدم نهد، مثلاً صائب تبریزی؛ در شعر، لطافت و ظرافت و نازکی پاهای یار خود را آن قدر، از واقعیت به دور برده، به شیشه‌ی تشبیه می‌کند، به طوری که از روی پاهای معشوق، می‌توان نقش‌های فرش را دید. مسلماً این برداشتی کاملاً ایده‌یستی و دور از واقعیت است. از این مقوله‌ها در ادبیات شفاهی خبری نیست.

۶- در استفاده از ادبیات مکتوب مخصوص دستگاه و طبقه‌ی خاصی بود و همه‌ی افراد جامعه نه فرصت آن را داشتند و نه امکاناتش را که از آثار ادبیات مکتوب بهره‌بیرند، در صورتی که ادبیات شفاهی، مختص به دستگاه خاصی نبوده و در طول تاریخ مورد استفاده‌ی جامعه و در واقع طبقات محروم و بدبخت اجتماع بوده است. و به طوری که قبلاً هم گفته‌ایم، این ادبیات را طبقات زحمتکش جامعه در جریان مبارزه عینی خود آفریده‌اند و همواره وسیله‌ی مؤثری در شدت بخشیدن به مبارزه با طبیعت و مسائل زندگی اجتماعی بوده و نیز سنگینی مشکلات روزمره‌ی زندگی را سبکتر و اثرش را ملایم‌تر کرده.

۷- بی‌شک ادبیات شفاهی مردم، در طول تاریخ، یکی از منابع مورد استفاده‌ی ادبیات مکتوب بوده و نام آوران ادبیات نوشتاری از تأثیر ادبیات شفاهی مردم به دور نبوده‌اند. این استفاده و تأثیر پذیری را در نوشته‌ها و اشعار شاعران و نویسندگان بسیار می‌توان یافت. از جمله‌ی آنها الیاس نظامی، شاعر نامی آذربایجان

را باید نام برد، که در آثارش از نمونه‌های متعدد ادبیات شفاهی سود برده بهره‌ها گرفته. پس می‌توان گفت، که از جهاتی ادبیات مکتوب همواره عناصر تکاملی خود را از ادبیات شفاهی مردم گرفته و این سودگیری بالاجبار و به ناچار بوده است. چه ادبیات رسمی هر عصر کم و بیش از فکر و اندیشه و از آداب و رسوم مردمان عصر خود متأثر می‌شود.

ولی ادبیات شفاهی مردم، اصولاً در گذشته هیچ بهره‌ای از آثار ادبیات مکتوب نبرده. چه در واقع به عادت بی‌سوادی مردم و نبودن صنعت چاپ، آثار این نوع ادبیات، از دسترس مردم عادی به دور بوده و چه بسا هنرمندان و شاعران و نویسندگان بسیاری پیدامی‌شدند و عمرشان را به سر می‌آوردند ولی مردم معاصر آنها از وجودشان بی‌خبر می‌ماندند و حتی احتمالاً هیچوقت اسمشان را نمی‌شنیدند. و البته امروز ما هم از آنها فقط آن عده را که در خدمت درباریان بودند وصله و انعام دریافت می‌کردند و همیشه در سفر و حضر، ملتزم رکاب فرمانروایان و سرداران بودند، می‌شناسیم. پس در طول تاریخ، ادبیات شفاهی مردم، همواره یکی از منابع مورد استفاده ادبیات مکتوب بود. ولی برعکس ادبیات شفاهی مردم جبراً از ادبیات مکتوب بهره‌ای نمی‌گرفته، بلکه از زندگی روزمره مردم

۱ - این سخن مطلق نیست و بلکه نسبت به زمان و مکان و شعرای مختلف

نسبی است.

تغذیه می کرده^۱ از زمان‌های گذشته به این طرف، هنرمندان برجسته و اصیلی در جوامع مختلف پیدا شده‌اند، که با استفاده و بهره‌گیری از ادبیات شفاهی خلق خود، آثار ارزنده و ماندنی در صحنه‌ی ادبیات و کلاسیک ملت خود آفریده‌اند، که امروز از بهترین آثار ادبی به شمار می‌آیند.

این نویسندگان و هنرمندان، چون پایگاه اجتماعی مشخص داشته‌اند و چون قلم آن‌ها از منبع لایزال ذوق و هنر مردم تغذیه می‌شد، اینک در سینه‌ی ملت‌های خود، جاودان و محترم هستند. از جمله‌ی این نوع نویسندگان، در ادبیات روس: ژوکوفسکی، پوشکین، چخوف، گوگول و ماکسیم گورکی را می‌توان نام برد.^۲ ماکسیم گورکی می‌گوید:

... به طور کلی، ضرب‌المثل‌ها و سخنان پدران زندگی تاریخی - اجتماعی و روزمره و تجارب طبقه‌ی زحمتکش را، بارسایبی و زیبایی افاده می‌کند، و آشنایی با این مواد و عناصر برای نویسنده ضروری است.^۳

نام آوران ادبیات آذربایجان نیز، همواره به ادبیات شفاهی

۱ - آذربایجان شفاهی، خالق ادبیاتی، بابایف. افندی‌اف. ص ۱۲

باکی. ۱۹۷۰.

۲ - صفحه‌ی ۱۲ پیشین.

۳ - صفحه‌ی ۱۲ پیشین.

مردم خود، توجه بیشتری داشته و در آثار خود از این گنجینه‌ی زوال‌ناپذیر و اصیل ملی بهره‌ها گرفته، و نوشته‌ها و اشعار ارزنده‌ای خلق کرده‌اند در این مورد می‌توان الیاس نظامی، خاقانی فضولی، واقف میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا علی‌اکبر طاهرزاده‌ی صابر عزیر حاجی بیگلری ج. جایبارلی و صمد و رغون را نام برد.

اصولا میان ادبیات مکتوب آذربایجان و ادبیات شفاهی مردم نزدیکی و رابطه‌ی مستقیمی وجود دارد. و این از مطالعه‌ی آثار شعرا و نویسندگان آذربایجان که به زبان ملت خود یعنی «ترکی آذربایجانی»، به خلاقیت ادبی و هنری دست زده‌اند، به خوبی معلوم و آشکار می‌شود.

در این راه شعرا و نویسندگان با استفاده از سوژه‌ها و شکل و قالب و وزن ادبیات شفاهی اشعار و پوئما و داستان‌های زیبایی خلق کرده‌اند که از اصالت و گیرایی و واقعیت‌گرایی خاصی برخوردار است. ۸- در ادبیات مکتوب تشبیهات عجیب و غریب و دور از ذهن، استعارات گمراه‌کننده، کنایه‌های پیچیده و جمله‌های خیالی و واهی و مبهم بیشتر به کار می‌رود، در حالی که در ادبیات شفاهی مردم، تشبیهات، خیلی ساده، مستقیم، نزدیک به ذهن و قابل درک و فهم است، و به طور کلی در صنایع لفظی و معنوی، جمله و کلام و

موضوعی خارج از مسائل زندگی و هستی های موجود ، در محیط و عینیت ، مورد اشاره و نظر نیست .

مثلا در ادبیات فولکلوریک، هیچوقت «خیال» را به « پرنده ای دور پرواز » تشبیه نمی کنند. و اصولا خیال را به عنوان يك « موجود » یا « هستی » مستقل : دارای پر و بال که قدرت پرواز فوق العاده دارد، ترسیم نمی کنند ، بلکه يك هستی مادی قابل لمس و مشاهده را به يك چیز مادی دیگر تشبیه می کنند . مثلا می گویند « یار کهلیک کیمی سکیر » (یار مثل کبک راه می رود) یا يك عمل را به عمل يك موجود دیگر تشبیه می کنند .

در يك ترانه ای آذربایجانی چنین می شنویم : «بیرمثل قالبدی آنا بابادان ، قاچاردا ، جیراندی ، اوچاردا توراج » یعنی : از نیاکان و پدران منلی مانده (و آن اینکه) در دویدن آهو و در پرواز دراج !. این تشبیهات چقدر واقعی و دلپذیر است .

۱ - یعنی از قدیم و ندیم گفته اند که ،، دویدن آهو و پرواز کردن دراج زیبا و دل انگیز است .

ادبیات شفاهی آذربایجان و رابطه‌ی عینی آن با زندگی مردم

ادبیات شفاهی مردم آذربایجان دارای سابقه‌ای کهن و ریشه‌هائی بس در گذشته‌های دور دارد .

این ادبیات از کیفیت زندگی ابتدائی ملت آذربایجان سرچشمه گرفته و دورنمایی است واقعی ، از تلاش و مبارزه‌ی آن در اعصار گذشته و در ارتباط با این مبارزه‌ی طولانی و تاریخی است که رفته رفته شکوفا شده و بارور گشته است .

البته آثار و نوشتاری که بعدها به وسیله‌ی ستارگان ادب و هنر آفریده شده ، از گنجینه‌ی غنی ادبیات شفاهی خلق بهره‌گیری کرده و بدین ترتیب است که شاهکارهای ادبی خلق شده است .

پرواضح است که آفرینش‌های ملی (از هر جهت) به شکل‌های گوناگون - متجلی می‌گردد ، و خواسته‌های توده‌ی مردم در قالب‌های متفاوت خلاقیت ادبی و هنری ظاهر گشته و از درون و بطن جامعه خبر می‌دهد .

یکی از این جلوه های آفرینش ملی « هنر اصیل و ریشه دار ادبیات شفاهی مردم [یا] فولکلور » است که در ساحه ی سخن و سخنوری در زمینه های مختلف به نام های گونه گونه مثل « ادبیات شفاهی » آغیزاد بیانی^۱ و « فولکلور » گفته شده .

فولکلور خود به معنی حکمت خلق « یا آفرینش مردم »^۲ و همین طور ، علمی که به تحقیق و بررسی ادبیات شفاهی مردم دست می زند ، فولکلورستیکا یا فولکلورشناسی نامیده می شود .

همانطور که ادبیات شفاهی ، شعبه ای از ادبیات دیرین یک ملت محسوب می شود ، فولکلورشناسی هم شاخه ی مهمی از ادبیات شناسی مردمی به حساب است .

در ساحه ی گسترده و پردامنه ی آفرینش ادبیات شفاهی ، نمونه های اولیه ، از زمان های بسیار قدیم توسط مردم خلق شده اند ، در دوره های ابتدائی زندگی اجتماعی ، یک سری نمونه های فولکلور (ادبیات شفاهی) بوجود آمده اند که طرز زندگی جمعی و معیشت و کار و تلاش انسانهای آن دوره را در خود منعکس کرده اند .^۳

با توسعه ی زندگی اجتماعی و کار تولیدی ، و با افزایش تعداد

۱ - « آغزاد بیانی » ح . زینالی . باکی - ۱۹۲۶

۲ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . ص ۵ . بابایف - افندی اف .

باکی ۱۹۷۰

۳ - ص ۵ پیشین .

۴ - صفحه ی ۵ پیشین .

جمعیت، انسان‌ها از لحاظ اندیشه و آگاهی تکامل و شکوفایی بیشتری یافته و نتیجتاً، خلافت هنری و ادبی روز به روز ترقی و توسعه‌ی زیادی نمود. به این ترتیب رفته رفته ادبیات شفاهی بس کامل و به شکل‌های گوناگون و در موضوعات مختلف اجتماعی ظاهر شد. در نمونه‌های ابتدائی ادبیات شفاهی خلق چگونگی مبارزه‌ی انسان‌ها با محیط زندگی و طبیعت و درگیری آن‌ها با حوادث طبیعی، بیان و گفته شده، در این نمونه‌ها - همچنین - تصورات انسان‌ها از رویدادهای مختلف طبیعی - اجتماعی به شکل ساده‌لوحانه و باکلماتی گویا - نه مبهم - با کلامی روشن و بسیط بازگوشده است. انسان‌های اولیه وقتی حیوانات وحشی را شکار می‌کردند، با کاری نسبتاً مهم انجام می‌دادند یا سنگ بزرگی را تکان می‌دادند، این، در زندگی اجتماعی انسان‌های ابتدایی حادثه‌ای بس بزرگ به حساب می‌آمد. در این کارها و پیکارها، با نغمه‌هایی هماهنگ و موافق کار و تلاش، موفقیت خود را بازگو کرده‌اند. و در حقیقت نقش زندگی خود را به طور برجسته و در جملاتی ساده ولی گویا به آیندگان به یادگار گذاشته‌اند.

نغمه‌هایی که در آن‌ها، سیمای واقعی و راستین تاریخ را بهتر می‌توان یافت و دید. البته نه در جملات پر زرق و برق فلان فیلسوف یا «تاریخ ساز» و این‌ها می‌توانند وسیله‌ی ارزنده‌ای برای بررسی

زندگی و تاریخ گذشته‌ی ملل باشند و به این ترتیب حقایق پس
پرده‌ی حیات ملت را آشکار سازند .

این نغمه‌ها (که می‌توان آن‌ها را نغمه‌های تاریخ نام نهاد)
ریتم و آهنگ کارهای گروهی و جمعی مردم را نشان می‌دهد؛ این
نغمه‌ها، یا سرودهای مردمی، از جهاتی نیز وسیله‌ی اتحاد و همبستگی
انسان‌ها، در انجام کارهای دسته جمعی بوده است .

از ریتم و آهنگ این نغمه‌های تاریخ می‌توان به نوع و کیفیت
کار و مبارزه‌ی گروهی پی‌برد . البته این نظر وقتی صدق خواهد کرد
که « ادبیات را در معنایی مبارزه‌ی ملت‌ها » بدانیم و آن کشاورزی
را که در هنگام شخم زدن زمین بایاتی زیر را می‌خواند، از نزدیک
به بینیم ، آنوقت خواهیم دید که این نغمه‌ها چه وسیله‌ی مؤثر در
مبارزه با دنیای خارجی است :

او کوز ، او کوز ، خان او کوز ،

بوینی ، قزل‌قان ، او کوز ،

چک چایر ، چمندن ،

سنه جان قور بان ، او کوز .

کشاورز در حین کار ، با این حرف‌ها گاو خود را نوازش
می‌کند ، و در تشویق او می‌گوید : « تو گاو بزرگ من هستی ، از
از گردنت خون سرخ جاری است ، (از بس شخم زده و کار کرده‌ای) ،

خیش را بکش و ریشه های مزاحم را از زمین بر کن و برای کشت آماده کن ، ای گاو من که جانم قربان تو باد ! ،

در حقیقت این مبارزه ای است با طبیعت ، یعنی عناصر رو بنایی یا غیر مادی بک کار تولیدی را نشان می دهد . یا چنین باید گفت :

در این تلاش و مبارزه که هدف شخم زدن زمین خام و آماده کردن

آن برای کشت است ، عناصر و ابزار مادی عبارتند از : خیش : گاو

آهن ، چوب گردنی گاو (کیو) چوب دستی نازک و بلند ، فعالیت جسمی

کشاورز و گاوها . عناصر غیر مادی در این مبارزه عبارت می شود از

آن نیت ها و امیدها و هدف های کشاورز و کلمات و جملاتی که بر

زبان کشاورز ، حین شخم زدن جاری می شود ، در جهت تقویت روحی

خود و تشویق و نوازش گاوها . مثل این که در جنگ میهنی ، تفنگ

و فشنگ و خود سربازان عناصر و ابزار مادی پیکار هستند و سرودها

و شعارهایی که سربازان را به حرکت واداشته و نیرو و توان جنگ

و ستیز به آنها می دهد ، ابزار و عناصر غیر مادی (معنوی) نبرد

به حساب می آیند . البته بعدها این نغمه ها گاهی از پروسه ی کار

اجتماعی جدا گشته و در اوقات فراغت توسط انسان ها ، به طور انفرادی

ترنم شده اند .

با گسترش فعالیت اجتماعی و تقسیم کار به رشته های مختلف

فعالیت انسانی ، این نغمه‌ها هم به دسته‌ها و ریشه‌های مختلف تقسیم شدند و نغمه‌هایی در مورد شکار ، کشاورزی ، مالداری (دامپروری) و بافندگی ابتدایی، پیداشد^۱. البته این مهم شاید بر عهده‌ی روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی و موسیقی‌شناسی و مردم‌شناسی باشد که معلوم کند ، بعد از تقسیم این سرودها یا نغمه‌ها به رشته‌های مختلف موافق انواع گوناگون فعالیت انسانی ، ریتم و آهنگ هر رشته با موضوع آن هماهنگ و بهنجار بوده و تندی تیزی یا زیر و بم بودن آن نغمه ، متناسب با ریتم و آهنگ کاری که هم زمان با آن زمزمه می‌شده ، بوده است .

مثلاً دروگری که داس بدست ، با تندی هر چه تمامتر، خوشه‌های رسیده‌ی گندم را درو می‌کرد، نغمه‌ای زمزمه می‌کرد که آهنگش با آهنگ حرکات دست و داس متناسب بوده .

یا چوپانی که گوسفندان خود را دریا بلاق برای چراها کرده و با آرامش تمام روی سنگی نشسته و نی لبك خود را بر لب نهاده و گهگاه در وصف و نوازش بره‌ها و گوسفندانش سرودهایی می‌خواند، مسلماً آهنگ و ریتم مخصوص خود دارد . یا گروهی از مردان که مشغول درست کردن نمد هستند، آهنگی زمزمه می‌کنند که با حرکات پاهایمان هماهنگ و موافق است ،

پس نغمه‌ها یا سرودهای تاریخی و ملی ما، در جهت فعالیت‌های مختلف اجتماعی و قومی به رشته‌های مختلف تقسیم شدند که آهنگ و ریتم هر شاخه، متناسب آهنگ فعالیت و کار تولیدی مربوط شد.

باگذشت زمان که تجربه‌ی زندگی اجتماعی، چیزهای تازه‌ای به انسان‌ها می‌آموزد و قدرت احساس و ادراک و تخیل او شکوفایی بیشتری می‌یابد، آفرینش ادبی و هنری بشر نیز، تکامل و با روری افزونی، حاصل می‌کند.

در این مورد آفرینش‌های شعری و هنری، دهن به دهن گشته با تصرفات و ابداعاتی که در این مورد، توسط نقالان، (قصه‌گویان) داستان‌گویان، خوانندگان، عاشیق‌ها به عمل آمده، غنا و عمق بیشتری یافته است.

آثار مختلف ادبیات شفاهی قرن‌های گذشته، که محصول پیکار و تلاش طبقات زحمتکش است، غم‌ها و شادی‌ها، آرزوها و نفرت‌ها را در خود منعکس کرده و امروز نیز اهمیت خود را حفظ کرده است. همچنین در نمونه‌های گوناگون این سرودها عادات و روش‌ها و آداب و رسوم مردم، اعتقادات و ایمان و باور آن‌ها و دلبستگی و ارزش‌ها و نهادهای اجتماعی آن عصر را به خوبی می‌توان یافت و این کمک بزرگی است به جامعه‌شناسی تاریخی در

جهت شناخت حرکت يك جامعه در گذشته و تكامل تاريخى آن!^۱
 نویسنده‌ی بزرگ روسی بلینسکی در ادبیات شفاهی مردم به
 تصاویری از سحر بازی، جادوگری، افسونگری و به موضوعات
 مختلف افسانه‌ای بر خورد کرده، او چنین می‌نویسد: « موجودات
 و عناصری که برای انسان غیر قابل درك و فهم بود. برای او وحشت
 انگیز و اسرار آمیز جلوه می‌کرد، به این جهت است که در داستان
 ها، و افسانه‌ها به سحر بازها، جادوگرها، افسونگرها و به عفريت
 ها به اژدها، دیوها پری‌ها و به زنان حيله گر بر خورد می‌کنیم^۲.»

* * *

بررسی ضرب المثل‌ها و « آتالار سوزی » به ما خوب نشان
 می‌دهد که نمونه‌های مختلف ادبیات شفاهی، پا به پای مبارزه‌ی
 عینی انسان با طبیعت و دنیای خارجی، دگرگونی پیدا کرده و در
 جهانی جریان فکری و تغییرات اعتقادی مردم را به خوبی ترسیم
 می‌کند. در ضرب المثل‌ها و آتالار سوزی و در سایر نمونه‌های
 ادبیات شفاهی مردم، گذشته‌گان و ریش سفیدان عقاید و نصایح و
 تجربه‌های خود را به کوچکترها و آیندگان منتقل کرده‌اند (و

۱ - در مورد نهاد و ارزش‌های اجتماعی به مبانی جامعه‌شناسی
 دکتر تریبی مراجعه شود.

۲ - بلینسکی سچلمیش اثر لر. ص ۱۰۹. باکی - ۱۹۴۸.

در حال حاضر نیز منتقل می‌کنند) از مطالعه‌ی این نمونه‌ها ،
بخوبی در می‌یابیم ، که طرق برخورد با دنیای خارجی و به طور کلی
چگونگی زندگی زندگی در طبیعت و مبارزه با آن ، چگونه و به چه
کیفیت بوده است . مثلاً در یکی از آتالار سوزی چنین گفته می‌شود
« آلاها تاپشیر دانانی ، قوردیمز » یعنی گوساله را بخدا بسیار ،
گرک نمی‌خوردش » این « آتاسوزی » اعتقاد مردمی را نشان
می‌دهد ، که در کارهای روزمره ، کاملاً به مشیت آسمانی معتقد و
در همه‌ی کارها توکلت علی‌الله می‌گویند . بعدها که به حکم تبحر به
در یافته‌اند که گرک این حرفها سرش نمی‌شود ، و با این همه
دعا و ثنا ، گرک آمده و گوساله را دریده و یا دزدربوده . همان
آتاسوزی به این شکل نقل شده :

« اول دانانی باغلا ، سونرا آلاها تاپشیر » .

یعنی « اول گوساله را با طناب ببند ، بعد بخدا بسیار » .

* * *

در ادبیات شفاهی خلق ، زندگی و طرز معیشت و عادات و
رسوم ، ذوق و استعداد استتیک ، و آرمان‌ها و آمال مردم و نیز
خواسته‌ها و آرزوهای مردم منعکس شده ، در این ادبیات مسائل
زندگی اقتصادی و فرهنگی جامعه ، در دوره‌های مختلف به بهترین
و زیباترین وجهی ترسیم و مشخص شده است ، بررسی تاریخی ادبیات

شفاهی مردم، روند فکری يك ملت را در طول تاریخ و همچنین ارزش های فکری آن را به خوبی نشان خواهد داد، و نیز نحوه مبارزه و برخورد قومی و ملی را با مسایل مختلف زندگی و چگونگی حل مشکلات را بیان خواهد کرد.

این بررسی ها مسلماً ارزش ارزنده ی ادبی و تاریخی در بر خواهد داشت.

آفرینش ادبیات شفاهی مردم (فولکلور)

اصولا بین ادبیات شفاهی مردم و ادبیات مکتوب یا نوشتاری
فرق‌هایی است^۱، ولی این موضوع را که هر دو نوع ادبیات جزو هنر
های انسانی است، نباید از یاد برد. البته در گذشته، این دو نوع ادبیات
از هم فاصله‌ی زیادی داشتند. چه ادبیات مکتوب که آفریده‌ی
برداشت‌ها و سلیقه‌های شخصی شاعران بوده مخصوص دربار بود و با
زندگی مردم عادی رابطه‌ای نداشت. این ادبیات وسیله‌ی خوشگذرانی
سلاطین و اشراف جامعه به حساب می‌آمد، و با توده‌ی ملت کاملا
بیگانه بوده در صورتی که ادبیات شفاهی مردم، ساخته و پرداخته‌ی
گروه انسان‌هایی بوده که از طلوع آفتاب تا غروب و در دل شب‌ها،
در تلاش معاش عرق می‌ریختند، و درد و رنج‌ها و شکوه‌ها و عصیان‌ها
و شادی‌ها و خنده‌ها و آرزوهای خود را در قالب قصه‌ها و ترانه‌ها
و شعرهایی بر زبان می‌آوردند؛ که امروز ما این آثار اصیل و
گران‌بهای ذوق انسان‌های «همدردی و همخوی وهم‌خنده» را به نام
« ادبیات شفاهی مردم » می‌نامیم.

۱ - این فرق‌ها را در مبحثی جداگانه مورد بحث قرار داده‌ایم.

در آن زمان که حافظ شیرین سخن در مصلاهی شیراز به کلکشت و می خوارگی مشغول بود و از مغیجگان زیبا عارض و دلبر کان باریک اندام ، سخن پردازی می کرد و آخر هر ماه هم جهت اخذ مستمری خود ، شرفیاب شده و غزلی عرضه می کرد و طی آن معروض می داشت: « وظیفه گر برسد ، مصرفش گسل است و نبیذ . »^۱ آن روستایی محروم و بدبخت فارس ، در کوره دهات ، با دو گاو لاغر و مردنی خود ، هم آهنگ حرکت گاو ها و جغ جغ خیش و گاو آهنش ، اصیل ترین و انسانی ترین و زیباترین ترانه ها را به گوش گاوها می خواند و با آهنگ آن زمین را شخم می زد و یا با آهنگ شخم شخم زدن زمین ، ترانه می سرود . در حقیقت اینجا ترانه و کار و یا کار و ترانه در هم می آمیزند و آمیزه ای کاملاً انسانی خلق می کنند . آیا این ترانه که در نوازش گاو و زمین و تخم است و امید به آینده ، چه فرقی با آن غزل حافظ شیرین سخن دارد ، که در آغوش مه پیکران و با تماشای جمال زیبا رویان سروده شده ؟ اگر این موضوع را خوب درك کنیم فرق ادبیات شفاهی مردم را با ادبیات مکتوب و منشا و مسقط الرأس آن دو را خواهیم فهمید .

البته گفتنی است که ، با تکامل جامعه و با گرفتن نیروهای اصیل اجتماعی و اعمال حاکمیت جامعه در سر نوشت خود - یعنی با

۱ - حافظ - از محمود هومن . به کوشش اسماعیل خوئی ص ۱۳۳ .

تهران ۱۳۴۷ . کتابخانه طهوری .

توسعه و تکامل نیروهای تولیدی و با به میدان آمدن طبقه‌ی زحمتکش، ادبیات مکتوب - تقریباً - از انحصار طبقه‌ی مرفه جامعه و دربار و اشراف نجات یافته و تا اندازه‌ای در خدمت جامعه قرار می‌گیرد.^۱ و این هم‌زمان است با تسلط انسان‌های زحمتکش بر نیروهای تولیدی و به دست گرفتن آن از هر جهت، و گماردن تمام امکانات اجتماعی به خدمت افراد مردم. در این مرحله است که ادبیات مکتوب هم به خدمت جامعه، گمارده می‌شود و از سرسپردگی چندین هزار ساله، به عده‌ی بسیار معدود نجات پیدا می‌کند. در جامعه‌ای که تمام امکاناتش در خدمت خلق باشد و مردم سرنوشت جامعه را در دست خود گیرند، دیگر انوری‌ها و فتحعلی‌خان‌صباها و از این قبیل عناصر پیدا نمی‌شود.

در ادبیات شفاهی مردم (فولکلور) مبارزه‌ی درنگ‌ناپذیر انسان‌های زحمتکش، وضع معیشت آن‌ها، آرزوهای زیبا و ایده‌آل‌های قابل قبولشان به شکلی ملموس و بدیع نشان داده می‌شود.

با توجه به در آمیختن عمیق و طبیعی ادبیات شفاهی با زندگی اجتماعی، مسلماً تعیین تاریخ پیدایش ادبیات مردم ممکن نخواهد بود، (البته بصورتی که تاریخ نگاران برای حوادث اجتماعی ضبط کرده‌اند.)

۱ - این در دوره‌ی جامعه‌ی سالاری است.

ادبیات شفاهی پدیده‌ایست که کاملاً اجتماعی که ریشه‌هایش را در اجتماع و در آغاز زندگی اجتماعی باید جستجو کرد. لذا می‌توان گفت، با پیدایش زندگی اجتماعی و با شروع کار تولیدی، انسان‌ها برای بیان خواسته‌ها و اظهار تمایلات و انتقال فکر و اندیشه‌ی خود به دیگران و درک خواسته‌ها و نیازهای همدیگر ابزاری خلق کرده‌اند، که امروزه «زبان» گفته می‌شود. پس زبان نیز که زیبا ترین و بزرگترین اختراع بشر، بعد از شروع زندگی اجتماع است، در جریان مبارزه با طبیعت و در راه تسلط بر محیط زندگی خلق ساخته شده، به دیگر سخن، زبان از جمله ابزاری است که بشر برای بیان خواسته‌ها و اظهار تفکرات خود و خلاصه جهت تفهیم و تفهم پرداخته شده. و این در حقیقت آغاز تشکل و اتحاد انسان‌ها در مبارزه با جهان عینی است^۱. پس قبول می‌کنیم که زبان نیز مانند سایر ابزار کار، در جریان مبارزه‌ی شبانه روزی انسان‌ها، با دنیای خارجی خلق شده و روز به روز راه تکامل و دگرگونی پیش گرفته تا اینکه به شاخه‌های متعدد تقسیم شده و با تأثیرپذیری از عوامل مجاور خود، هر شاخه‌ای به شکلی در آمده، که امروز صد‌ها زبان در گستره‌ی کره خاک شاهد این سخن تواند بود.

۱ - یعنی زبان وسیله‌ی مؤثری در تفاهم و همزیستی انسان‌ها و در نتیجه تشکل آن بوده.

بی گمان بعد از پیدایش زبان ، ادبیات شفاهی نیز به گونه‌ای بسیار ساده و ابتدائی و با مفاهیم کاملاً قابل درک و زیبا ، زندگی آغازیده و امروز نمونه هائی از ادبیات شفاهی بسیار کهن را میان ایلات و قبایل سرزمین های دور از تمدن می توان یافت . مسلماً محتوای ادبیات شفاهی دوران های ابتدائی بیان کننده ی عقیده ها و افکار و اندیشه ی انسان ها ، در مورد زندگی موجودات خارجی بوده . ادبیات شفاهی مردمان اعصار گذشته ، که امروز بسته گریخته در میان کتاب های قدیمی به دست ما رسیده ، از لحاظ بررسی و مطالعه ی فکر و اندیشه ی گذشتگان ، قابل توجه و شایان اهمیت است .

* * *

در نمونه های ساده ی قدیمی و اولیه ی ادبیات شفاهی ، به نغمه هایی برخورد می کنیم که در آن ها انسان ها به هنگام کار و تلاش نوازش می شوند و سعی بر این است که سنگینی کار و زحمت با این نغمه ها سبکتر و تحملش آسانتر گردد .

از وقتی که انسان ها زندگی اجتماعی خود را شروع کرده و در صنف ها و گروه هایی تقسیم شده اند ، و بطور کلی بعد از به وجود آمدن طبقات اجتماعی ، ادبیات شفاهی مردم خواسته و آرزو های طبقه ی زحمتکش را منعکس و بازگو کرده است . در حقیقت ادبیات شفاهی مردم ، همواره وسیله ای بوده برای بازگفتن خواسته های

درونی طبقه‌ی پائین و زحمتکش جامعه . به دیگر سخن این نوع ادبیات ساخته و پرداخته‌ی آرمان‌ها و آرزوهای طبقات محروم و بدبخت و ستمکش جامعه بوده است . به این جهت ، کیفیت زندگی اجتماعی هر عصری در ادبیات شفاهی مردم ، از دیدگاه صنف‌های مختلف جامعه ، در قالب‌های گوناگون شکل یافته و بازگوشده است . در دوره‌ی زورگویی و تحکم و ستمگری ، در ادبیات شفاهی مردم ، نفرت و کینه‌ی دهقانان و روستاییان نسبت به زورگویی ، وضع بردگی منعکس و شکوه‌ها و کینه‌ها ، امیدها و آرزوهایشان بازگو شده است .

در نمونه‌های مختلف ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ، در « بایانلا » ، « ماهنی‌لار » ، « آتالار سوزی » ، « مثلر » و در سایر بخش‌ها ، نمونه‌هایی به چشم می‌خورد که ، با گذشت زمان هیچ تغییری نیافته و اکنون با مطالعه‌ی آنها ، چگونگی زورگویی‌ها و شکنجه‌ها و ستم‌های خان‌ها و اربابان را بخوبی می‌توان تصور و تجسم کرد . این نمونه‌ها در واقع آینه‌ی واقعی و حقیقی دوره‌ای از تاریخ است ، که به اراده‌ی هیچ تاریخ‌نویس واحدی نوشته نشده ، بلکه خود مردم آلام و دردها و رنج‌ها و آرزوهای خود را ، در قالب آن‌ها ریخته و به این ترتیب ، گنجینه‌ای از حقایق تاریخی را برای آیندگان ، به یادگار گذاشته‌اند ، این ادبیات می‌تواند منبع

و مرجع وسیع و اصیل و قابل اعتماد برای مطالعه‌ی تاریخ زندگی يك ملت باشد .

در دوره فتودالیت، ادبیات شفاهی مردم غنای بیشتری یافته و بصورت یکی از سلاح‌های قاطع و برنده‌ی طبقات زحمتکش و استثمار شده در آمده، مبارزات روستاییان و دهقانان در عصر فتودالیت، با نقش برجسته در ادبیات شفاهی مردم درخشش یافته، و امروزه ترانه‌ها و بایاتی‌ها و سرودهای بی شماری از آن مبارزات را که سینه به سینه به نسل ما رسیده، می‌توان جمع‌آوری و مطالعه کرد. آنچه که جالب است سرودها و ترانه‌های انقلابی مردم، مثل ترانه‌های عاشیقی کور اوغلی و غیره، در قالب بسیار گیرا و بر انگیزنده و زنده و گویا شکل گرفته، گویی استادی چیره دست بعد از مطالعه‌ی صدها آهنگ و قالب شعری، برجسته‌ترین و مناسب‌ترین آن‌ها را برگزیده و استفاده کرده. گرافه نبوده که گذشتگان گفته‌اند: « ایل می‌داند چه وقت بانگ بردارد، و چه وقت مویه کند، ایل می‌داند، چگونه بانگ بردارد، و چگونه مویه کند، ایل چیره‌ترین سراینده است،

ایل ... ایل ... »

در تصنیف ملی کور اوغلو «داستان‌های عباس و گولگز»، «شاه اسماعیل» و در آثار «عاشیق قریب»، «عاشیق قوربانی»،

«سازى عاشيق» و ساير هنرمندان ملي، مبارزى طبقه‌ي استثمار شده و زحمتكش بر عليه-ظالم سلاطين و خان‌ها و فئودال‌ها، به شكل‌هاى زيبا و مناسبى بازگو شده است. اين هنرمندان ملي، كه آفريده‌ي شرايط عيني حاكم بر ملت بود همواره مردم را براى برانداختن ظلم و بيدادگري بسيج و تشويق مي‌كردند و ساز و خنجره خود را در خدمت خلق به كار گرفته بودند.

با رشد طبقه‌ي متوسط و پاگرفتن بورژوازي، پايه‌هاى كاپيتاليسم نورو مي‌گيرد. تحول و تكامل عوامل و نيروهاى توليدي مناسبات توليدي نوي را مي‌طلبد. طبقه‌ي استثمارگر، در بهره‌كشي از طبقه‌ي محروم و استثمار شده، طرق بريحمانه و متعددي در پيش مي‌گيرد، و طبقات جامعه با مكانيسم ديناميكي تندتر، به ميدان مي‌آيند.

مبارزى صنف فعله (كارگران ساختماني) و زحمتكشان روستايي كه از يك تبار بودند، به شكل‌هاى مختلف عصيان و سرپيچي و گردنكشي در مقابل اربابان و خان‌ها بروز كرده و نغمه‌هاى انقلابي خود را در قالب‌هاى مردمى بسيار ساده ترنم مي‌كنند. در عصر جان‌گرفتن سرمايه‌داري «ادبيات شفاهي مردم، به مثابه‌ي دگرگوني عوامل و نيروهاى توليدي، دگرگون شده و اين بار اسلحه‌ي برنده‌ي طبقه‌ي زحمتكش كارخانه‌اي مي‌شود.

در ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ، به داستان ها و قصه ها و ترانه های زیادی برمی خوریم که در آن ها مبارزه ی خلق زحمتکش بر علیه بورژوازی زمین دار ، نقل و تشریح شده است .

یکی از جنبه های مترقی و مردمی ادبیات شفاهی آذربایجان همانا خاستگاه مردمی آن است . به دیگر سخن پایگاه طبقه ای ادبیات شفاهی آذربایجان ، زندگی و تلاش طبقات محروم و بدبخت و ستم کشیده است به عبارت دیگر می توان گفت : ادبیات شفاهی مردم آذربایجان آفریده ی طبقه ی زحمتکش جامعه است . و با این سخن رابطه ی این ادبیات را با طبقه ی تولید کننده و کارکن جامعه پیدا می کنیم و به این نتیجه می رسیم که ادبیات شفاهی مردم ، ساخته و پرداخته ی نیروهای تولیدی بوده ، و از حرکت تکاملی جامعه برکنار نتواند بود . یعنی همواره با حرکت تکاملی جامعه پیش رفته و تحول پیدا کرده است .

پس ، باز در نتیجه گیری نهایی باید گفت ، که ادبیات شفاهی مردم ، زاینده ی تکامل نیروهای تولیدی بوده است ؛ و اسلحه ی برنده ای در مبارزات این طبقه به حساب می رود .

در ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ، جهان بینی طبقه ی زحمتکش و کیفیت پرورده ی ذهنی آن ها دیده می شود ، در این ادبیات ، آزادیخواهی ، وطن پرستی ، اندیشه ی هومانستی ، جای بس رفیع

و ارجمند دارد. در این ادبیات نفرت به ستم و ظلم و زور گویسی و حق کشی و علاقه به زندگی آزاد و وارسته و آینده‌ی خوشبخت و درخشان، تبلیغ و تشویق می‌شود. و این ارزش‌های انسانی بایبانی بسیار روشن، زیبا و دلپذیر توضیح داده می‌شود.

با مطالعه‌ی ادبیات شفاهی مردم و توسعه و تکامل آن به خوبی درمی‌یابیم، که این ادبیات منبعی غنی و گرانبها است، که تاریخ قهرمانی‌های مردم را، در روند تکاملی جامعه، ما می‌آموزد.

یکی از خصلت‌های اصیل این ادبیات همانا این است که، نقش خلق را در سازندگی جامعه و به طور کلی در حرکت جبری آن نشان می‌دهد. و این ادبیات خود یکی از آثار آن نقش است. ادبیات شفاهی خلق، جامعه‌گرا و زاینده‌ی زندگی اجتماعی است.

این ادبیات با پیش‌آمدها و حوادث تاریخی پیدا شده و صحنه‌های زندگی واقعی و رئالیستی مردم را ترسیم می‌کند. سیمای واقعی قهرمانان ملی، را به ما نشان می‌دهد. و از این جهت گنجینه‌ای غنی، در بررسی‌های علمی تاریخ به شمار می‌رود.

در ادبیات شفاهی مردم آذربایجان، یک سری داستان‌های طنزی و مقداری لطیفه و اشعار عاشیقی به چشم می‌خورد که طی آن‌ها زمین‌داران استثمارگر، سوداگران پول پرست و ریاکار و قشر خرافات پرست جامعه، به طرز شدیدی مورد انتقاد و حمله قرار گرفته‌اند.

در نمونه های مختلف ادبیات شفاهی، آرمان های درونی مردم زحمتکش، مبارزه ی آنها بر علیه صنف استثمارگر، به شکلی زیبا و قابل لمس نشان داده شده است .

در داستان ها و قصه های ادبیات شفاهی مردم آذربایجان، اساس و بنیاد، همیشه تلاش و مبارزه ی گروه متشکل انسان ها است، که به شکل ها و صورت های مختلف دیده می شود. مثلا همیشه مبارزه ی حق و باطل، درستی و نادرستی خوبی و بدی، روشنایی و تاریکی، نور و ظلمت به طور زیبا و رسا نقل می شود، که به فرجام، فتح و غلبه همواره با عناصر و جنبه های نیک و انسانی مبارزه است .

در ادبیات شفاهی آذربایجان، کار و تلاش مردم و نشان دادن چگونگی مبارزه ی انسان ها با طبیعت و دنیای خارج و چند و چون معیشت و زندگی آنها جای رفیعی دارد و بخش بزرگی از این ادبیات را به خود اختصاص داده .

در نمونه های زیادی از این ادبیات، می توانیم چگونگی شکار انسان ها را با وسایل ابتدایی و دامپروری و کشاورزی و فعالیت های مختلف آنها را مشاهده و بررسی می کنیم .

در عین حال که، گرانجانی و سخت کوشی مردم را در کار و تلاش تولیدی در ادبیات شفاهی مطالعه می کنیم، نمونه های بسیاری در تقبیح و نکوهش تنبل ها و مفتخورها و آنها یی که به کار پشت

می کنند و از کار کردن گریزانند و استثمارگران ، پیدا می کنیم .
مخصوصاً در نمونه های سائیرا و طنزی ادبیات شفاهی مردم ، قشرهای
سربار جامعه و خرافات پرست به طرز خنده دار به مسخره گرفته شده
و با سیمایی چندانش آور تصویر گردیده است .

فولکلورشناسی در آذربایجان

به شهادت اکثر آن هایی که با هنر و ادبیات و تاریخ مردم آذربایجان آشنایی دارند ، این ملت مالک یکی از غنی ترین ، واقع گرا ترین ، زیباترین و انسانی ترین فرهنگ های بشری است .
نمونه های ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ، هر یک گنجینه ی عظیمی است ، که هر اهل مطالعه یا محققى را با دنیایی از ظرافت و زیبایی و حقایق تاریخی روبرو می سازد . و با مفاهیم عالی و انسانی و واقعی خود « جهان نوی » پیش روی او می کشاید .
در اینجا فولکلورشناسی آذربایجان را ، در سه دوره ی زیر ، به اجمال مطالعه می کنیم :

۱ - فولکلورشناسی آذربایجان در قرون وسطی در این قسمت به قرون قبل از قرون وسطی نیز اشاره خواهیم کرد . و چون اطلاعات مادر مورد قرون قدیم خیلی کم است ، بدین جهت جدا گانه مطالعه نمی کنیم .

۲ - فولکلورشناسی آذربایجان در قرن نوزده .

۳ - فولکلورشناسی آذربایجان در اوایل قرن بیستم .

* * *

فولکلورشناسی آذربایجان در قرون وسطی قبل از آن^۱

فولکلورشناسی با آغاز « جمع آوری » و بروی کاغذ آمدن نمونه های ادبیات شفاهی مردم شروع می شود . و از این به بعداست که باب سخن در باره ی منشا آفرینش و ابده و خصوصیات اصیل ادبیات شفاهی گشوده می شود ، و به این ترتیب ، این صحبت ها و بحث ها علمی را به وجود می آورند ، که « فولکلورشناسی » نامیده می شود .

در سده های میانه ، کمتر هنرمند چیره دستی دیده می شود ، که مایه های هنری خود را از این ادبیات بگیرد ، این چند علت دارد . اولاً ، اشراف و اعیان و درباریان ، با هنرمندان ملی و مردمی ، که مایه های هنریشان را از مسایل زندگی روزمره ی ملت می گرفتند ، میاندی خوب و در حقیقت رابطه نداشتند . و اصولاً این نوع هنرمندان را ، در مرتبه پست می پنداشتند . و آن ها را در کاخ و بارگاه خود راه نمی دادند ، در حقیقت کاخ نشینان ، همواره هنرمندانی را که از فکر و اندیشه ی مردم الهام می گرفتند ، هنرمند به حساب

۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . بابایف . افندیف . ص ۳۵ .

نمی آورند. و لذا، امروزه نام و نشانی از آن ها، در یادنامه ها و تذکره ها و تواریخ دیده نمی شود. و اگر اسم هنرمندی در کتابی ثبت شده، همانا از جهت سرسپردگی به دربار، و زندگی در دوروبر کاخ بوده، که تماماً استعداد خود را در راه خنداندن و «شاد کردن» اعیان و اشراف به کار گرفتند.^۱

ثانیاً هنرمندانی که در میان مردم زندگی می کردند، با زبان و فرهنگ بومی هنر نمائی می کردند، و این به مذاق درباریان چندان سازگار نبود. لذا نویسندگان و «تاریخ سازان» هم که در اطراف دربار اطراق داشتند، از وجود هنرمندان واقعی مردم، که در میان ملت بودند. هم بی خبر بودند، و هم توجهی بمسایل خارج از محیط دربار نداشتند. و نیز آن ها قلم را در خدمت اربابان و امرا و سلاطین به کار گرفته بودند و این کار را افتخار و مباحثات برای خود می دانستند، و در این شرایط - یعنی در شرایطی که تاریخ نگار یا شاعر یا نویسنده ای، دربار نشین و ساکن حرم دربار باشد، چگونه می تواند از مردم و هنرمندان اصیل آن ها سخن

۱ - هنرمندان دوره ساسانیان از این دست هستند، مثل رامتین، نکبسا و باربد غیره... در حقیقت گو اینکه در عصر ساسانیان هنرمند فقط این ها بوده اند و بس، و جز این ها هنرمندی نبوده است. غافل از اینکه هنرمندان اصیل و واقعی در آن عصر، در میان ملت زندگی می کردند و با مردم همنو و همدرد بودند.

گوید ، گویی قلم فقط برای مداحی فرمانروایان و حکام خلق
شده بود !

پس یکی دیگر از علل عدم اطلاع و بی‌خبر ماندن ما از وضع
ادبیات شفاهی مردم و هنرمندان مردمی قرون وسطی در آذربایجان
این بوده که ، اصولاً زبان متداول در دربار ، غیر از زبان این مردم
بوده است . به جز دوره ی ایلخانان و شاه اسمعیل ، که البته از دوره
اخیر آگاهی کافی از ادبیات شفاهی و هنرمندان ملی‌دردست داریم .
نمونه‌اش خرد شاه اسمعیل خطابی بود که در «عاشیقی» هنرمندی
چیره دست و نغمه‌گویی شیرین سخن بوده است .

از این ها گذشته ، در نتیجه ی وقوع جنگ‌های پی‌در پی
آثار بی‌شمار و گرانبها از منظوم و منثور دستخوش آتش سوزی و
غارت می‌گشت و یا به سرزمین‌های دیگر انتقال می‌یافت .

تخمیناً ، می‌توان گفت که در قرن هفده و اوایل قرن هیجده
است ، که نمونه‌هایی از ادبیات شفاهی آذربایجان ، به صورت کتبی
و نوشتاری در می‌آید .^۱

و البته شعری که قبل از این دوره زندگی می‌کردند ، از
ادبیات شفاهی مردم استفاده‌ها کرده و آثاری آفریده‌اند . برای مثال
آثار نظامی‌کنجوی بهترین نمونه‌ها تواند بود . منتها اینجا بهره

۱ - ص ۳۵ پیشین .

گرفتن از ادبیات مردم به صورت جمع آوری آن نیست . بلکه نظامی در خلاقیت هنری و ادبی خود از ارزش ها و مایه های هنر و ادبیات مردم ، سود جسته و آثار خود را غنای بیشتری بخشیده . از این جهت آثار چنین شعرا را نمی توان نمونه ی جمع آوری شده ی ادبیات و هنر مردم بحساب آورد .

اگر کمی منصفانه قضاوت کنیم ، اواخر قرن هفده و اوایل قرن هیجده نیز ، نمی تواند شروع جمع آوری (به صورت نوشتاری) نمونه های ادبیات شفاهی مردم باشد . منتها در این عصر به تعدادی آثار خطی برمی خوریم ، که در آن ها نمونه های متعددی از ادبیات شفاهی مردم ثبت و جمع آوری شده است . این آثار خطی ، در روشن ساختن وضع ادبیات شفاهی مردم آذربایجان قدیم ، کمک زیادی به ما می کند . این مجموعه ها بنام « جنگک » خوانده می شود . در این جنگک ها ، فقط نمونه هایی از ادبیات شفاهی نقل نشده ، بلکه از نام آوران ادبیات مکتوب نیز آثاری آورده شده است .

از ادبیات شفاهی مردم نیز قطعات لیریک در این جنگک ها جمع آوری شده . مثلا به نمونه هایی از بایاتی ها ، ترانه ها ، شعر های عاشیقی ؛ داستان های عامیانه ، قوشما ها و قطعاتی از داستان های « کور اوغلی » ، اصلی و کرم « و عاشیق قریب » ، « شاه اسمعیل » و شعرهایی از « عاشیق عباس » ، « عاشیق واله » ، « خسته قاسم » ، و

دیگر هنرمندان مردم گردآوری شده و به دست ما رسیده است^۱.
نمونه هایی که در جنگ ها ضبط و به ما رسیده ، از نظر فرم
کلام ، مضمون و زبان شناسی ، از اهمیت فوق العاده برخوردار است.
مقایسه ی نمونه های فوق بانمونه های معاصر و بررسی تاریخی این ها
فولکلور شناسی و زبان شناسی را به اطلاعات دست اول و ارزنده
می رساند .

به سخنی دیگر ، فولکلورشناسی در این بررسی و مطالعه ی
تطبیقی - تاریخی ، به عقاید و اندیشه ی جامعه در گذشته و حال و
چگونگی روند تکاملی آن پی خواهد برد . چون نمونه های متعدد
فولکلور و ادبیات شفاهی حادی تصورات و جهان بینی مردم آن جامعه ،
در مورد زندگی و موجودات جاندار و بی جان و به طور کلی ، تمام
هستی و مسایل موجود در زندگی و محیط است .

زبان شناسی هم در بررسی خود به تکامل و دگرگونی آواهای
زبان و ساختمان گرامری آن و سایر مسایل دستوری و زبان شناسی دست
می یابد ، که البته این نیز از اهمیت تاریخی و علمی برخوردار
می باشد .

از نمونه های ادبیات شفاهی مردم آذربایجان در قرون وسطی ،
در منابع ارمنی و گرجی نیز می توان یافت . تمام این نمونه ها ، با

الفبای ارمنی و گرجی ، ولی به زبان آذربایجانی ضبط شده^۱ . در میان این نمونه‌ها مقداری بایاتی، ماهنی (ترانه) ، شعر عاشیقی ، به‌ویژه، به قطعات زیادی از داستان « کوراوغلی » و « اصلی و کرم » می‌توان برخورد کرد^۲ .

نمونه‌های اولیه از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان که با حروف ارمنی ضبط شده ، مربوط به قرن هفده میلادی می‌شود^۳ . در میان این ها ، شعر هایی از « عاشیق پاشا » ، « عاشیق بیات عباس » و شعر هایی از کوراوغلی قابل توجه است^۴ . از جمله منابع ارزنده‌ای که از آن می‌توان نام برد ، کتاب « نغمه لر » است . این کتاب به وسیله‌ی یک نفر تاجر ، به نام الیاس موشیق قبل از سال ۱۷۲۱ نوشته شده^۵ .

الیاس موشیق « از تاجار اوایل قرن هیجده تبریز بوده ، که فعالیت‌های سیاسی هم داشته . او در سال ۱۷۲۱ وقتی به روسیه سفر

۱ - ص ۳۶ پیشین .

۲ - ص ۳۶ پیشین . و « کوراوغلی » ص ۴۳۸ و ۴۴۵ باکی ۱۹۵۶

۳ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . بابایف . ائندی اف ص ۳۶

باکی ۱۹۷۰ و « ارمنی - آذربایجان ادبی علاقه‌لری » ص ۱۰۲ و ۱۰۰ -
ص باکی ۱۹۵۷ .

۴ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی بابایف . ائندیف ص ۳۷

باکی - ۱۹۷۰ .

۵ - همان صفحه‌ی پیشین .

کرده بود، در شهر هشترخان به حبس افتاد و تمام اجناس و دارایی‌اش ضبط شد. بعد از بازجویی‌های زیاد که بی‌گناه بودنش ثابت شد، وی را آزاد کرده و کالا و اجناسش را پس دادند، ولی کتاب «نغمه‌لر» این تاجر، که با کالاهایش ضبط شده بود، دوباره به وی داده نشد. این کتاب ارزنده را بعدها، به مسکو فرستادند و هم اکنون در آنجا در کتابخانه‌ی لنین نگهداری می‌شود.^۱

این نسخه‌ی خطی که نسخه‌ی منحصر به فرد موجود است دارای ۳۲۶ صفحه می‌باشد. در این کتاب نمونه‌های زیادی از ادبیات شفاهی مردم جمع‌آوری شده. از جمله شعرهای زیبائی از کوراوغلی، داستان مجنون، قریب، قوشما‌های متعدد، بایاتی. و شعرهایی از عمادالدین نسیمی تبریزی، شاعر حروفی مسلک آذربایجان. شاه اسمعیل خطایی، فضولی، و نیز آثاری از سایر شعرا نقل شده و به دست ما رسیده است.^۲

در کتاب «نغمه‌لر» در باره‌ی داستان کوراوغلو، اطلاعات قابل توجهی داده شده. راجع به کوراوغلو چنین می‌خوانیم «او (کوراوغلو) سرکرده‌ی عده‌ای سواره بود، که در راه‌ها عیاری می‌کرد.

۱ - ص ۳۷ پیشین.

۲ - ادبیات و اینجه صنعت. ۱۹۵۵ شماره ۱۳.

بعضی موقع دارایی و کالای تجار را ، بین راه‌ها غارت می‌کرد
و گاهی هم با رضایت تجار ، مقداری پول از آن‌ها می‌گرفت .
جایگاه اصلی او کوه‌های میان قارص و ارزروم بوده است . آنجا
جنگل انبوهی وجود دارد . حالا به نام « سوغانلی » گفته می‌شود
کور اوغلو آنجا قلعه‌ای ساخته بود ، که اکنون به نام « قلعه‌ی
کور اوغلو » معروف است . در سرزمین‌های دیگر هم قلعه‌هایی دارد.
کور اوغلو در زمان شاه عباس پادشاه ایران و سلطان مراد پاشای
ترکیه طغیان کرده بود^۱

با کمی توجه ، پی می‌بریم که نویسنده ، این حرف‌ها را از
زبان مردم شنیده و در کتاب خود نقل کرده . چرا که در آن زمان
دلآوری‌ها و قهرمانی‌های کور اوغلو ، سرزبان‌ها بود ، و مردم در
مجالس به هم دیگر حکایت می‌کردند .

در کتاب « نغمه‌لر » ترانه‌های زیادی از کور اوغلو نقل شده
، از جمله‌ی آن‌ها ، این قطعه‌ی زیبا است ، که کور اوغلو به اسب
خود « قرات » می‌گوید :

جانم قرات ، گوزوم قرات ،

چنلی بللر ، ارزینندیر .

آخچا وردیم ، ساتن الدیم .

۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیات . بابایف و افندیف

ص ۳۷ باکی - ۱۹۷۰

ترتومارلار ارزیندیر .
... کور اوعلو دیر اوخلارنان .
دویوشورم چوخلارنان ،
گوموش نالار ارزیندیر ۱.

* * *

با توجه به مطالب بالا ، می توان گفت که فولکلور شناسی و جمع آوری نمونه هایی از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان . از اواخر قرن هفده و اوایل قرن هجده آغاز می شود . و خلاصه در طول قرون وسطی ، تقریباً به مقدار کمی ، از ادبیات شفاهی مردم ، به صورت نوشته در آمده و بطوری که گفته شد ، امروزه می توان در « جنک » ها به مطالعه ی آن ها پرداخت .

۲- فولکلور شناسی آذربایجان در قرن نوزده

يك عده از جنگ‌هایی که در بالا به آن اشاره کردیم ، در قرن نوزدهم به رشته‌ی تحریر در آمده . در این جنگ‌ها نیز ، نمونه‌هایی از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ضبط شده و امروزه از نظر زبانشناسی و تاریخ ادبیات آذربایجان دارای اهمیت خاص است .

يك نسخه‌ی ارزنده از اوایل قرن نوزده به دست ما رسیده . این نسخه در سال ۱۸۰۴ میلادی در آذربایجان جنوبی ، توسط شخصی به نام « عندلیب قاراجاداغی » ترتیب داده شده^۱ . در این دست نوشته به ترتیب داستان‌های زیرین از ادبیات شفاهی مردم جمع آوری و ضبط شده است : حکایت « فاطما و خسرو » ، حکایت ابراهیم ، حکایت سلیمان ، حکایت خاص پلاد ، حکایت قلندر ، حکایت یوسف و حکایت عبدالله ؛ ضمناً قوشما‌هایی از داستان « کوراوغلو » و اصلی کرم ، نقل شده .

۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . ص ۳۹ باکی - ۱۹۷۰ و

ادبیات قزتی ، شماره ۱۹ سال ۱۹۳۶ .

محققان فولکلور آذربایجان ، معتقدند که ، کتاب عندلیب قاراجاداغی ، از نظر حجم و دارا بودن مقدار زیادی از نمونه های مختلف ادبیات شفاهی آذربایجان ، از اهمیت زیادی برخوردار است . چون تقریباً اولین کتاب بزرگ و مستقل در موضوعات ادبیات شفاهی است که به طور مرتب و کامل نوشته شده . این اثر از نظر تاریخ ادبیات آذربایجان نیز اهمیت بیشتری دارد .

لازم به یادآوری است که در سال ۱۸۲۸ میلادی ، عهد نامهی ترکمن چای بین تزار روس و فتحعلی شاه قاجار بسته شد . طی این عهد نامه قسمتی از آذربایجان جزو خاک امپراطوری روسیهی تزاری شد . این رویداد از لحاظ تاریخی و سیاسی و ادبی بعد ها اثرات بسیار مهمی بجای گذاشت ، که امروزه در ادبیات آذربایجان ، مخصوصاً در بیانی ها و ترانه ها ، این اثرات را به خوبی می توان مشاهده و احساس کرد . مسلماً از این تاریخ به بعد است که سوژهی بیشتر ترانه ها و بیانی های مردم آذربایجان ، رنج دوری وجدانی از یار و دیار می شود .

امروزه ترانه های بسیار زیادی از هجران و جدایی بر زبان مردم است . که در هر دهکده و ناحیه از این سرزمین ، از زبان عامی ترین مرد آذری می توان شنید .

سلطان آراز ، خان آراز

آراز آراز ، خان آراز

گل دردیمی قان آراز

گوروم سنی یاناسان



آرازی آیردلار ،
من سندن آیرلمازدیم ،
قومنان دیوردلار ،
ظولمونن آیردلار .

یک نمونه‌ی زیبا و گیرا از این دست است . در این برانه ،
اندوه سنگین مردم از جدایی و در بدری و حسرت وصال بخوبی
نشان داده می‌شود .

در طول قرن ۱۹ نمونه‌هایی از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان:
بایاتی‌ها ، آتالارسوزی ، لطیفه لر ، افسانه لر و تاپماجالار جمع
آوری و در مطبوعات روسیه به چاپ رسیده .

در سال ۱۸۹۱ یکی از ادبای آذربایجان به نام عینعلی بیگ
سلطانف در باره‌ی آتالار سوزی ، دو مقاله چاپ کرد . وی در این
مقاله‌ها « آتالار سوزی » را که در باره‌ی زن‌ها وجود دارد ، مورد
بحث و بررسی قرار داده و مقداری از آن‌ها را به زبان روسی
ترجمه کرده است . این نویسنده در مقالات خود به وضع و موقعیت
اجتماعی زن ، چگونگی زندگی آن‌ها توجه کرده ، و مطالبی
نوشته است . عینعلی بیگ سلطانف روی این بایاتی بیشتر تکیه می‌کرده :

۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی بابایف - افندیف ص ۴۱

باکی - ۱۹۷۰

ترجمه

دختر بودم ، سلطان بودم ،	قزایدیم ، سلطان ایدیدم ،
نامزد شدم ، خان شدم ،	نشاناندم ، خان اولدیم ،
شوهر کرم ، « بنده » شدم ،	اره گتدیم ، قول اولدیم ،
(آخر سر) زیر پا افتادم و کم	آیاقلارا چول اولدون . ^۱
قدر شدم ،	

* * *

در سالهای آخر قرن نوزده ، به منابع دیگری بر می خوریم ، که در آن ها نمونه هایی از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ، به چاپ رسیده ، از آن جمله حکایت هایی از ملا نصرالدین را می توان نام برد . بطوری که آ . د . ییتسو ، در سال ۱۸۹۰ حدود ۱۱۴ لطیفه از ملا نصرالدین را به چاپ رساند^۲ . .

۱ - مادرم این بایاتی را چنین می خواند :

ترجمه

دختر بودم ، سلطان بودم ،	قزایدیم ، سلطان ایدیدم ،
نامزد شدم ، خان شدم ،	آداخلاندیم ، خان اولدم ،
افتادم به غوغای خانه ،	دشدیم اوگو غاسنا ،
با خاک یکسان شدم .	یرنن یه سان اولدوم .
	۲ - ص ۴۲ پیشین .

همچنین در همین سال ، مجموعه‌ای چاپ شده ، که از عادات و رسوم و احوالات دهاتی ها و مناطق مختلف آذربایجان معلومات زیادی به دست می‌دهد . این مجموعه « قافاز داغللاری حاقندا معلومات مجموعه‌سی »^۱ نام دارد . در این مجموعه در باره‌ی عاشیق محمد ، اهل و ارخیان مطالب زیادی نوشته شده .

بعد از این دوران ، در نشریات مختلف ، از ادبیات شفاهی آذربایجان مجموعه‌هایی چاپ و منتشر گردید . ، مخصوصاً از افسانه‌های مردم آذربایجان در مجموعه‌هایی به نام « اسمومیک » به چاپ رسیده . از آن جمله است ، افسانه‌ی « ملک ممد » و « ملک جومشید » (جمشید) ، « شاه رستم » ، « شاه قنبر » و « شاه اسماعیل . »^۲

بعد از این آ . زاخارف^۳ و آ . کلاشف^۴ و اشخاص دیگر به این کار مبادرت کرده‌اند . آخرین کسی که به جمع‌آوری افسانه‌های آذربایجان دست زد ، نیکولای کلاشف بود . این نویسنده افسانه‌های « شاه اسماعیل » ، « نوروز » ، « علی خان » سوداگر احمد ، « ملک ممد » و « یالانچی شاهزاده » را جمع‌آوری کرد . وی داستان‌های « اصلی و کرم » ، « آلی خان و پری خانم » ، « عاشیق

۱ - ص ۴۳ پیشین .

۲ - شماره‌ی ۳ سال ۱۸۸۳ .

۳ - شماره‌ی ۶ سال ۱۸۵۸ .

۴ - شماره‌ی ۷ سال ۱۸۵۸ .

قریباً را بعد ها منتشر کرد.^۱

در قرن نوزده ، در مطبوعات روسیه ، از داستان های شفاهی مردم آذربایجان مجموعه هایی چاپ می شد . از همه بیشتر ، راجع به داستان های کوراوغلو منتشر شده . این داستان در بعضی از مطبوعات یا به صورت مسلسل و کامل و یا به صورت قطعه قطعه چاپ شده .^۲ در این سال ها از نمونه های لیریک فولکلور آذربایجان پی در پی چاپ می شد . واکثراً در قازت های روسیه ، به زبان آذربایجانی و با ترجمه ی روسی آن در کنارش به طبع می رسید .^۳

ترانه های ملی که گویای يك حادثه ی تاریخی بود ، نیز جمع آوری و منتشر می شد ، از آن جمله است « گنجینه نین آلماسی حاقندا ماهنتی » در منجلی قافقاز به زبان روسی .^۴

نویسندگان آذربایجان نیز ، به نوبه ی خود در قرن ۱۹ دست به ضبط و جمع آوری ادبیات شفاهی مردم زدند ، و از نمونه های آن در آثار خود استفاده کردند . این نویسندگان ضمناً از غنای اجتماعی این ادبیات در تکامل قلم و اندیشه ی خود بهره ی زیاد

۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . بابایف . اقدیف ص ۳۴

باکی - ۱۹۷۰

۲ - تیفلیسکی و دوموستی ، شماره ی ۶۸ سال ۱۸۳۰ .

۳ - سمپومک شماره ی ۱۱ . تیفلیس سال ۱۸۹۴ .

۴ - روزنامه ی « کافکاز » شماره ی ۴۶ سال ۱۸۵۱ . ص ۱۹۱

برده و پختگی بیشتری در کار نگارش یافتند .
البته در آن زمان در آذربایجان امکانات فرهنگی ، جهت
چاپ و تدوین این نوع آثار خیلی کم بود .
مطالعه‌ی آثار نویسندگان چون نباتی ، ذاکر ، باکیخانف ،
وزیرف شیروانی^۱ ، معلوم می‌کند که این نویسندگان مترقی در
حافظه‌ی خود ، از ادبیات شفاهی مردم ، گنجینه‌ای داشتند و در
نوشته‌های خود استفاده‌های زیادی از این ادبیات کرده‌اند ، و این
همانا به علت زندگی نویسندگان مزبور ، در میان توده‌ی ملت بوده ،
که از نزدیک با آداب و رسوم و فکر و اندیشه و وضع معیشتی
مردم و ارزشها و نهاد های اجتماعی جامعه خود کاملاً آگاهی
داشته‌اند .

نویسندگان دیگری نیز بودند که دست به جمع‌آوری نمونه
های مختلف ادبیات شفاهی مردم ، مانند بایاتی ها ، آتالارسوزی ،
ضرب‌المثل ها ، زدند . از جمله‌ی این نویسندگان ، میرزه‌فتحعلی
آخوندزاده است که بایاتی ها را جمع‌آوری کرد ، زردابی ، مفتی
غایب که به جمع‌آوری شعر های لیریک و آتالارسوزی و ضرب‌المثل
ها همت گماشتند . ولی متأسفانه امکان چاپ و نشر این آثار در آن
زمان - وجود نداشت .

۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . بابایف . افندیف .

ص ۲۵ . باکی ۱۹۷۰ .

همزمان با آغاز انتشار روزنامه ها و نشریات اجتماعی در آذربایجان ، چاپ و نشر آثار فولکلوریک نیز شروع می شود . بیشتر روزنامه ها ، مثل روزنامه ی « اکیچی » (کشاورز) و « کشکول » از همان شماره ی اول ، در ستون مخصوصی مقداری بایاتی « و آتالار سوزی » چاپ می کرد . کشکول از جهاتی پیشرو بود^۱ .

در اواخر قرن نوزده شخصی به نام « قنبریسکی » مجموعه هایی از آتالار سوزی و « مثلر » جمع آوری و چاپ کرد^۲ . به این ترتیب در قرن نوزده ، ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ، همپای ادبیات شفاهی سایر ملل ، مخصوصاً روسیه ، مورد توجه قرار گرفت ، و عده ای به جمع آوری و چاپ و نشر آن همت گماشتند^۳ . نمونه ی متعدد ادبیات شفاهی مردم ، همواره برای نویسندگان مترقی و اصیل ، که از میان ملت برخاسته بودند ، گنجینه ای پایان ناپذیر ، از حقایق زندگی مردم بود . و مورد استفاده قرار می گرفت . آن هایی که فکری آزاده و روحی سرکش داشتند ، از این دریای بیکران خلاقیت کار و اندیشه ی ملت ، بهره ها جستند و در جهت هدف گیری و شکل دادن پرده ی ذهنی خود

۱ - روزنامه ی کشکول ، شماره ی ۶۳ سال ۱۸۸۷ .

۲ - آتالار سوزی . تیغلیس . ۱۸۹۹ .

۳ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . پابایف . افندیف .

ص ۴۵ باکی - ۱۹۷۰ .

سودها بردند. از جمله‌ی این نویسندگان مترقی، زردابی و میرزه فتحعلی آخوندزاده بودند.

میرزه فتحعلی آخوندزاده، در تکامل فکری به ادبیات شفاهی مردم توجه بیشتری داشته و در این باره نظراتی هم ارائه کرده‌است. البته آثار او تا کنون، از این جهت مورد بررسی و تدقیق قرار نگرفته است^۱.

ما در این مقوله سعی می‌کنیم، نقطه نظرهای مترقی این متفکر اجتماعی را بررسی کنیم.

میرزه فتحعلی آخوندزاده شعر و نغمه و هنر رقص را شکوفایی معنوی انسان می‌داند. و نقش این آفرینش‌ها را در زندگی اجتماعی انسان‌ها بارها مورد تاکید و توجه قرار می‌دهد. اما او این مسئله را که آفرینش هنری، همواره مورد تنفر طبقه‌ی ایده‌آل پرست جامعه بوده و این‌ها را مضر مردم و جامعه می‌دانند، بازگو کرده و اظهار تاسف می‌کند.

فتحعلی آخوندزاده معتقد است: آن قشری که انسان‌ها را از موسیقی و شعر و نغمه سرائی منع می‌کند، در حقیقت، آن‌ها را از جوهر زندگی و از حرکت و جنبش باز می‌دارد، چه ادبیات و هنر، (مثل شعر و موسیقی) در حقیقت محصول تلاش عینی و

خارجی انسان‌ها بوده و نتیجه‌ی سال‌ها مبارزه‌ی آدمیان با طبیعت و محیط زندگی می‌باشد. در واقع او معتقد است که جنبه‌های معنوی یا آفرینش‌های معنوی زندگی، یکی دیگر از ثمره‌های کار تولیدی انسان در محیط معیشتی است و این آفرینش‌ها خود (مانند ابزارهای مادی) دنباله‌ی فعالیت ذهنی انسان، در مبارزه با جهان و محیط زندگی است. یعنی این‌ها نیز ابزاری است در مبارزه برای تسلط بر دنیای خارج.

میرزا فتحعلی آخوندزاده، خود به شعرهای فولکلوریک علاقه‌ی زیادی داشت. با شعرا و نویسندگان سایر ملت‌ها مکاتبه و مراوده می‌کرد، از این جهت مقدار زیادی بایامی به «آ. آ. آ. بویانا» نویسنده‌ی دموکرات ارمنی فرستاد. او نیز این بایامی‌ها را به زبان ارمنی برگرداند و در رمان معروفش به نام «ارمنستان یارالاری» (زخم‌های ارمنستان) مورد استفاده قرار داد. همچنین میرزا فتحعلی آخوندزاده، مجموعه‌مانندی از تصانیف و اشعار عاشیقی ترتیب داده و به «آدلف برژن» جهت ضبط و نشر در کتاب «مجموعه‌ای از اشعار شعرای آذربایجان» ارسال داشت^۱.

از جمله نویسندگان مرفعی آذربایجان که تمام عمر خود را برای جمع‌آوری و بررسی ادبیات شفاهی مردم صرف کرد، حسن

۱ - همان صفحه پیشین.

بیگ زردابی بود. او همواره به نویسندگان جوان توصیه می کرد، که به ادبیات مردم توجه بیشتری مبذول دارند، و از آن بهره ها گیرند. زن حسن بیگ زردابی می نویسد: «او همیشه به جوانها که در راه ادبیات و هنر تلاش می کردند، سفارش می کرد تا تصانیف، بایاتی ها و آتالادسوزی را از زبان مردم جمع آوری کنند».

حسن بیگ زردابی به اکثر مدارسی که در آذربایجان بود، نامه نوشت و از مدرسین و آموزگاران خواست تا تصانیف و ترانه های شفاهی مردم را جمع آوری کرده، در کلاس ها به شاگردان کم سن و سال یاد بدهند و یا خود تصانیفی که موضوعات و مسایل زندگی را به شکلی زیبا ارائه کند، سروده و به بچه ها بیاموزند. حسن بیگ زردابی با کار و تلاش زیاد در عرض چند سال مقدار زیادی تصانیف و ترانه های شفاهی مردم را جمع آوری و تنظیم کرد. هدف نویسنده ی مرقی، این بود که بچه های مدرسه را به تحصیل و یاد گرفتن علوم و فنون علاقمند کرده و آن را با فرهنگ و ادبیات و مدنیت مردم خود آشنا سازد. مجموعه ی ترانه ها و تصانیف او در سال های ۱۹۰۱، ۱۹۰۳ و ۱۹۰۹ چاپ و منتشر شد^۴. زردابی مقدمه ی جالبی برای کتاب خود نوشته، که با جملات زیر شروع می شود: «هر کس را صدا می کنم، نمی آید. نشانش می دهم، نمی بیند. می گویمش

۱ - ص ۴۷ پیشین.

۲ - همان صفحه ی پیشین.

نمی‌شنود^۱». حسن بیگ زردابی بعدها نوشت: من برای این که بچه‌ها را با فرهنگ و ادبیات و هنر سرزمین خود آشنا سازم، از کتاب خودم، به رایگان به تمام مدرسه‌های آذربایجان فرستادم. و به معلم‌ها و مدرس‌ها نوشتم تا آن‌ها را بخوانند و به بچه‌ها یاد بدهند، ولی با کمال تأسف معلم‌ها جواب نوشتند که «از حاکم و عمالش می‌ترسیم»! و از بهره‌گیری از کتاب خودداری کردند^۲.

حسن بیگ زردابی به تصانیف و ترانه‌های مردم اهمیت بیشتری قائل بود. او می‌گوید: هر ایل و طایفه (منظورش ملت است) در موضوع وطنخواهی و گذشته‌های خود تصانیفی دارد. این تصانیف روزهای بد و خوب، خوش و ناخوش تاریخ و روشن هر ملت را در قالب جملاتی زیبا و دلچسب بازگویی کند. مردم نیز این تصانیف را سینه به سینه، به نسل‌های آینده منتقل و دهان به دهان از ولایتی به ولایت دیگر می‌برند و به این ترتیب همبستگی و اتحادی میان مردم به وجود می‌آید^۳.

حسن بیگ زردابی «عاشیق»‌های مردم را نیز بهتر می‌شناخت و علاقه‌ی زیادی به آن‌ها نشان می‌داد. او می‌گوید: هنر عاشیق

۱ - ص ۴۳، پیشین.

۲ - همان پیشین.

۳ - روزنامه‌ی اکینجی شماره ۱۸ سال ۱۸۷۷

های خلق انسان را به جوش و خروش می آورد^۱ .
بررسی و مطالعه آثار حسن بیگ زردایی ، معلوم می کند
که او با عشقی بزرگ به خلاقیت هنری و ادبی مردم توجه کرده
و در طول عمر ، تمام تلاش و هم خود را صرف تدقیق و مطالعه
آثار متعدد ادبیات شفاهی آذربایجان نموده است . او در لابلای
جملات تصانیف و ترانه ها ، روح سرکش و پرتلاطم مردم را جستجو
می کرد و به آن هایی که فهم دیدن و شنیدن آن را نداشتند ،
نشان می داد^۲ .

۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . بابایف . افندیف
ص ۴۹ . باکی . ۱۹۷۰
۲ - رک به « زردایی و خالق یارادجلی » باکی ۱۹۶۵ .

۳ - فولکلور شناسی آذربایجان در اوایل قرن بیستم:

سده‌ی بیست در تاریخ سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی مردم آذربایجان دوره‌ی متضاد و در عین حال متحولی است . دگرگونی های بنیادی در این منطقه از آسیا ، که سرزمین آذربایجان نیز در آن قرار دارد ، از همه‌ی جهات ، در زندگی اجتماعی مردم دوره‌ی نوینی را آغاز می‌کند . این عصر در آذربایجان از لحاظ ادبی و هنری آغاز دوره‌ی جدیدی به حساب می‌آید ، چه از اوایل سده‌ی بیستم ، نویسندگان و شعرا و متفکران بزرگی ظهور کرده ، و با درك رسالت اجتماعی ادبیات و خلاقیت توده‌ی مردم ، قلم را از عرش بر فرش نشانند و با مردم دمسازی آغازیدند . با طبقات ستم‌دیده و زحمتکش نشستند و برخاستند و از آن‌ها سخن گفتند . و در حقیقت این نویسندگان مرفقی از میان طبقات مظلوم و محروم جامعه سر بر کشیدند و در بیان ماهیت دستگاه حکومتی ، فریاد بر آوردند !

ملت نجه تاراج اولور ، اولسن ، نه ایشیم وار ،

دوشمانلارا محتاج اولور ، اولسون ، نه ایشیم وار!^۱
 نویسندگان و شعرای این دوره ، مانند حسن بیگ زردابی ،
 سید عظیم شیروانی ، سلیمان ثانی آخوندف^۲ ، شائق ، میرزه علی اکبر
 طاهر زاده صابر^۳ علی صحت ، افندی اف و کوچرلی در نوشته‌های
 خود از ادبیات شفاهی مردم استفاده‌های زیادی کردند . به سخن
 دیگر آن‌ها ادبیات را از مردم و از زندگی آن‌ها یاد گرفتند و
 به شکل زیبا و واقعی ، به صورت اشعار رئالیستی و اجتماعی و ترقی
 خواهانه ، ارائه دادند . این نویسندگان بر خلاف سایر نویسندگان
 درباری ، با زبان مردم خود سخن گفتند و نوشتند ، و این خود توانایی
 بیشتری در بهره جویی از ادبیات مردم به آن‌ها بخشید .

جلیل محمدقلی‌زاده (۱۹۳۲ - ۱۸۶۶) م تقریباً در هر شماره
 از روزنامه‌ی مترقی « ملانصرالدین »^۴ نمونه‌های مختلفی از ادبیات
 شفاهی مردم را چاپ می‌کرد .

عزیز حاجی بیگلی موسیقی‌شناس و نویسنده‌ی متفکر ، مقاله

۱ - « شعر لر » میرزه‌علی اکبر طاهرزاده صابر . ص ۱۳ - باکی - ۱۹۴۲

۲ و ۳ - عصر آذربایجان ادبیاتی . میر جلیل ، حسین اف . ص ۵۹ ،

۷۳ باکی ۱۹۶۹

۳ - عصر آذربایجان ادبیاتی . میر جلیل حسین اف . ص ۲۰ - باکی - ۱۹۶۹

۴ - آذربایجان ساینتر ژورناللاری . ناظم آخوندف . ص ۱۶ - باکی ۱۹۶۸

های متعددی در باره‌ی موسیقی خلق و ادبیات مردم نوشت .
 کوچرلی^۱ ، شائق^۲ ، افندی اف^۳ و چمن زمینلی^۴ مقالات
 زیادی در زمینه‌ی ادبیات شفاهی خلق نوشته و منتشر کردند^۵ .
 در این عصر مجموعه های زیادی از ادبیات شفاهی مردم جمع
 آوری و بدون توجه به مشکلات متعدد موجود آن زمان ، با سرعت
 چاپ و نشر می شد . به طوری که امروزه در صفحات مطبوعات آن
 عصر و در کتاب های گوناگون ، به نمونه های زیادی از ادبیات
 شفاهی مردم آذربایجان برخورد می کنیم .

مثلا در روزنامه های « ملانصر الدین » ، « مکتب » ، دبستان ،
 و « رهبر » ستون مخصوص جهت چاپ ادبیات شفاهی مردم ، اختصاص

۱ - عصر آذربایجان ادبیاتی . میرجلیل حسین اف . ص ۳۳۶ .

فریدون بیگ کوچرلی (۱۹۲۰ - ۱۸۶۳) باکی ۱۹۶۹

۲ - ص ۲۰۸ پیشین عبدالله شائق (۱۹۵۹ - ۱۸۸۱)

۳ - ص ۲۳۰ پیشین . رشیدبیگ افندی اف . (۱۹۴۲ - ۱۸۶۳)

۴ - ص ۲۴۲ پیشین . یوسف وزیر چمن زمینلی . (۱۹۴۳ - ۱۸۸۷)

۵ - آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی . بابایف - افندی اف .

ص . د باکی ۱۹۷۰

یافته بود. و نیز از کتاب های « ملی نغمه لیر ^۱ » « ملك محمد ^۲ » ،
 « ناغلار مجموعه سی ^۳ » ، « صالح و واله ^۴ » ، ادبیات مجموعه سی ^۵
 « آرواد آغسی ^۶ » ، « ماهنی لار ^۷ » ، « سيف المولوك ^۸ » ، « شیخ
 بهلول لطیفه لری ^۹ » ، « کوزل نامه لر ^{۱۰} » ، « کوراوغلو ^{۱۱} » ، « کرم
 و اصلی ^{۱۲} » و دیگر کتاب هائی که در آنها آثاری از ادبیات شفاهی
 مردم را جمع آوری و چاپ کرده اند ، باید نام برد . این کتاب ها
 گنجینه ی گرانبھائی از نمونه های مختلف ادبیات شفاهی مردم
 آذربایجان را ، در اختیار ما می گذارد ، که از ولایات دور و نزدیک
 آذربایجان جمع آوری و چاپ شده است . ولی گفتنی است که در
 چاپ این کتاب ها اصول علمی و انتقادی به کار نرفته و البته این با
 توجه به موقعیت زمانی کار ها ، قابل فهم و قبول است . ^{۱۳}

۷ - باکی ۱۹۱۹

۸ - ۱۹۰۹

۹ - باکی ۱۹۱۰

۱۰ - باکی ۱۹۱۳

۱۱ - باکی ۱۹۱۳

۱۲ - باکی ۱۹۱۳

۱۳ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . بابایف . افندیف ص

۱ - باکی ، ۱۹۰۶

۲ - باکی ، ۱۹۱۱

۳ - باکی ۱۹۱۱

۴ - باکی ، ۱۹۱۳

۵ - باکی ۱۹۱۳

۶ - باکی ۱۹۱۴

۵۱ باکی ۱۹۷۰

تقسیم بندی ادبیات شفاهی مردم آذربایجان

ادبیات شفاهی مردم آذربایجان را از دو جهت می‌توانیم تقسیم بندی بکنیم : به این ترتیب :

الف - تقسیم بندی موضوعی . یعنی با توجه به موضوع نمونه های فولکلوریک ، تقسیم بکنیم . مثلاً داستان ها ، افسانه ها ، تصانیف غنایی ، آتالارسوزی ، تاپماجالار و ...

ب - تقسیم بندی از لحاظ قالب سخن . یعنی با توجه به قالب هایی که ادبیات شفاهی در آن ها شکل گرفته ، تقسیم بندی کنیم . تمام موضوعات و نمونه های ادبیات شفاهی مردم آذربایجان به دو گونه‌ی منظوم و منثور ارائه می‌شود .

گونه‌ی منظوم خود می‌تواند به قالب‌های بایاتیلار ، تاپماجالار ، ماهنی‌لار ، شعرهای عاشیقی و غیره تقسیم شود . این‌ها را کلا «قوشما» می‌گویند .

علاوه بر دو گونه‌ی فوق ، به گونه‌ی دیگری که از ترکیب دو

گونه‌ی منظوم و منثور تشکیل یافته ، بر می‌خوریم . نمونه‌ی این گونه ، داستان‌های کوراوغلو^۱ ، اصلی و کرم و - داستان عاشیق قزلب^۲ و داستان نجف خان و پریزاد خانم^۳ و داستان امراه^۴ و غیره است که عاشیق‌ها در مجالس و کافه‌خانه‌ها به مردم نقل می‌کنند.

بررسی مفردات و ساخت عروضی نمونه‌های ادبیات شفاهی مردم آذربایجان را ، به عهده‌ی علما می‌گذاریم و از این‌کار صرف نظر می‌کنیم ، چه هدف در این‌جیزه بیشتر نشان دادن پایگاه مردمی این نوع ادبیات و نقش اجتماعی آن و نظر اندازی کوتاهی به چند نمونه از این ادبیات می‌باشد . فقط لازم است گفته شود که هر نمونه از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان نظم و نثر مناسب محتوای خود را دارد مثلاً کلمات و لغاتی که ، یک ماهنی غنایی را بوجود آورده‌ند ، با ترکیبات و کلمات یک آغی ، یا یک تاپماجا ، خیلی فرق دارد . گویی مردم با هوشیاری تمام لغات را انتخاب کرده

۱ - رك به « کوراوغلو » . ح . علیزاده . باکی ۱۹۴۱ و « کوراوغلو » .

۲ . ح . طهکاسب ، باکی ۱۹۵۶ و « کوراوغلو » مجله‌ی آذربایجان

شماره‌ی ۱ سال ۱۹۶۸ .

۳ - آذربایجان فولکلور آنتولوگیاسی . اهلیمان آخوندف

ج ۲ - ص ۱۴۲ - باکی ۱۹۶۹

۴ - ص ۱۲۲ پیشین .

۵ - ص ۹۵ - پیشین .

و هر کدام را در موضوع مناسب خود به کار گرفته است .
 در نثر نیز چنین است ، نثر يك داستان حماسی و قهرمانی و
 عشقی ، مثل داستان کورادغلی ، یا عاشیق قریب که در فاصله‌ی تصانیف
 حماسی ، قطعات نثر فراوان دارند با نثر يك افسانه ، مثل افسانه‌ی
 ملك ممد^۱ یا ملك جمشید^۲ یا افسانه‌ی « تپه کوز »^۳ فرق زیاد دارد
 با مطالعه‌ی نثر و نظم ادبیات شفاهی مردم ، از نظر نحوی و انشایی
 به استعداد و بینش و ذوق ادبی و استتیک جامعه‌ی می‌یریم .
 از این مقوله می‌گذریم و به بررسی ادبیات شفاهی مردم
 آذربایجان از لحاظ تقسیم بندی موضوعی می‌پردازیم .

بطور کلی ، اگر تعصب را کنار بگذاریم ، می‌توانیم ادعا کنیم
 که ملت آذربایجان خالق یکی از غنی ترین و واقع گسرا ترین و
 هومانستی ترین گنجینه‌ی ادبیات شفاهی در طول تاریخ بوده است .
 اگر زندگی يك فرد انسانی را به مراحل مثل تولد ،
 کودکی ، جوانی ازدواج ، بچه داری ، پیری و مرگ ، تقسیم کنیم
 در ادبیات شفاهی آذربایجان به انبوهی از نغمه ها ، بایاتی ها و قصه

۱ - پیری واریدی ، پیری یوخیدی . (آذربایجان ناغلاری)

باکی ۱۹۷۵ ص ۷۶

۲ - ص ۲۱ پیشین .

۳ - ص ۶۴ پیشین . این افسانه را به قول عاشیق حسن « کله کوز »

نیز میگویند .

ها در مورد هر يك از مراحل فوق بر می‌خوریم .
 علاوه بر آن ، در مورد انواع حیوانات اهلی و وحشی که به
 نحوی در زندگی انسان مفید یا مضر هستند ، در مورد استعمال و
 بهره برداری ، در باره‌ی انواع غلات و بنشن ، انواع رویدادها و
 حوادث طبیعی ، در مورد انواع ابزار و آلات زندگی ، از ابتدایی
 ترین شکل آن تا فرم کنونی ، در باره‌ی اعیاد و جشن ها ، جنگ
 و ستیز ، قهرمانی و وطن پروری ، رفاقت و دشمنی و خلاصه در مورد
 تمام هستی ها و ارزش های ؟ مادی و معنوی انسانی به نمونه ها و
 قطعات بیشماری از ادبیات شفاهی مردم بر می‌خوریم ، که جمع
 آوری و مطالعه‌ی آن ها از لحاظ مردم شناسی ، تاریخ و جامعه
 شناسی تاریخی و زبان شناسی و سایر علوم اجتماعی حائز اهمیت است .
 ما در اینجا ادبیات شفاهی مردم آذربایجان را به موضوعات
 زیر تقسیم کرده و در مورد چند نمونه‌ی آن - به طور مستقل - شرح
 مختصری می‌دهیم :

۱ - « ایش نغمه لری ^۱ » یا « امك نغمه لری ^۲ »

۲ - اینام نغمه لری (نغمه ها و ترانه ها و قوشما هایی که در

۱ - ایش s آ و amak هر دو به معنی کار و تلاش است .

۲ - آذربایجان فولکلور آنتولوگیاسی . اهلیمان آخوندف

آن‌ها عقاید و باوری‌ها و جهان‌بینی مردم، در مورد موجودات و هستی‌های مادی بازگو شده است. عقاید فلسفی مردم را در باره‌ی مرگ و زندگی و... در این قسمت باید جست

۳ - اولنمه^۱ و توی نغمه لری. (نغمه‌های ازدواج و عروسی)

۴ - دوغما و اوشاقلار نغمه لری. (نغمه‌هایی در باره‌ی زاییدن

و نوزاد)

۵ - اوخشامالار، آغی‌لار. (مویه‌ها و ناله‌ها)

۶ - ایکیدلر و قوچاغلار نغمه لری. (نغمه‌هایی در وصف

دلاوران و قهرمانان ملی و حماسی)

۷ - یورد و اؤلکه^۲ نغمه لری یا ایل و اوبا نغمه لری. (نغمه

ها و سرودهایی در وصف میهن و عشق به قوم و ملت)

۸ - عاشیق ماهنی لاری، ایل ماهنی لاری. (ترانه‌های عاشیقی،

ترانه‌های ملی)

۹ - اویونلار نغمه لری. (نغمه‌ها، ترانه‌ها و سرودهایی که

بچه‌ها به طور دسته‌جمعی به‌هنگام بازی، در کوچه و صحرایم‌خوانند)

سانامالار، آجیتمالار و یا نیلتماجالار در این قسمت قرار می‌گیرد.

۱۰ - آتالارسوزی. (پندها و سخنان پدران و نیاکان)

۱ - اولنمه **evlanma**: ازدواج، زن‌گرفتن. توی **toy**: عروسی

۲ - یورد **yurd** و اولکه **olka** هر دو به معنی زادگاه و میهن است.

۱۱ - سایالار (نغمه های مخصوص ایام مقدس و اعیاد و جشن ها)

۱۲ - بایاتی لار (در معنی خاص - دوبیتی هایی که در موضوعات

غیر مادی و در بیان نیازهای معنوی انسان مثل اظهار محبت و

عشق ، تنفر و کینه و شکوه و ناله خلق شده .)

«عاشیق» و «عاشیق ماهنی لاری»

در کتاب ده‌ده قورقود، از عاشیق به نام اوزان (بر وزن مغان) نام برده‌اند . خود ده‌ده قورقود عاشیق متفکر و هنر مند چیره دست قوم اوغوز بود، که در میان قوم خود قوپوز^۱ (ساز) می‌نواخت و آن‌ها را هدایت می‌کرد و حرف‌های حکمت آمیز به آن‌ها می‌گفت^۲ .

لازم به گفتن است که در میان ملت ارمنی هم ، هنر مندانی هستند که از پایگاه مردمی بلند می‌شوند ، و ساز به سینه ، هنر نمایی می‌کنند . این هنرمندان چیره دست را « قوسان » می‌گویند . و به این ترتیب در مقابل « اوزان لار » که نوازندگان ملی آذربایجان هستند ، ملت ارمنی « قوسانلار » را دارند^۳ .

1 – dede korkut Hikayelri . orhan saik gokyay . s . 215 . 216 . Istanbul . 1979

2 – dedem korkut . Adnan Bingazar . s 307 . Istanbul . 1976

۳ – آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتنا دایر تدقیقلر . نورالدین

سیدف کتاب سوم . ص ۵۹ – باکی – ۱۹۶۸ .

در باره‌ی اتی مولوژی: واژه‌ی اوزان (بروزن مغان) نظرات مختلفی ابراز شده، که از همه مقبولتر نظر آکادمیسین و . آ . قوردلوسکی است. وی این واژه را به شکل اوزان قبول کرده^۱.

م . ح . طهماسب، این واژه را از ریشه‌ی «اوز» (بروزن روز) به معنی پیوند دادن و وصل کردن می‌داند. وی گوید «اوزان» هنرمند شاعری است که قافیه را با قافیه، شعر را بانثر، پیوند دهد. اوزان یعنی: «دو زن» کسی که کلمات را پشت سرهم بچیند و شعر درست کند، یعنی «قوشان» سراینده‌ی شعر کسیکه شعر می‌گوید، یعنی: «یارا دادن صنعتکار» هنرمند خلاق^۲.

اگر بخواهیم در باره‌ی «عاشیق» و هنر «عاشیقی» به تفصیل سخن بگوییم، خود کتاب قطوری خواهد شد^۳. در اینجا خیلی مجمل و مختصر در مورد عاشیق و نغمه‌های عاشیقی و نقش اجتماعی و پایگاه طبقاتی این هنرمندان، اطلاعاتی می‌دهیم.

۱ - ص ۶۱ پیشین .

۲ - آذربایجان خالق داستانلری . م . ح . طهماسب ص ۴۲ -

۳۱ . باکی - ۱۹۶۵

۱ - در این مورد کتابی در دست نگارش و تنظیم دارم، به نام

«عاشیق ایل سسی» یا «عاشیق یارادجلیقی» که به زودی آماده چاپ خواهد شد.

عاشیق کیست : « عاشیق ساز به دست ، از دهی به ده دیگر و از جشنی به جشن دیگر و از مراسمی به مراسم دیگر ، می رود و در شادی های مردم شرکت می کند ، برای مردم می نوازد ، می خواند ، داستان می گوید ، شعر می سراید ، با خلق همدم می شود ، با آنها همنوا می شود ، می جوشد و یکی می شود . عاشیق ساز به سینه ، با تمام هستی اش ، متعلق به توده ی مردم است ^۱ .

* * *

« عاشیق علسگر » در یکی از تصنیف هایش ، می گوید :

عاشیق اولوب ، ترك وطن اولانن ،
 ازل باشدان ، پرکمالی گرکدیر ،
 اوتوروب دور ماغدا ، ادیین بیله ،
 معرفت علمینده ، دولو گرکدیر ،

خائقا حقیقت دن مطلب قاندرنا ،
 شیطانی اولدره ، نفسین یاندرنا ،
 ایل ایچینده پاک اوتورا ، پاک دورا ،
 دالسنجا خوش صدالی گرکدیر ^۲ ،

۱ - ۱۹ نجی عصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی . ف .

قاسم زاده ص ۲۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ . باکی - ۱۹۵۶

۲ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . باجایف -

افندیف . ص ۱۵۸ - باکی ۱۹۷۰

عاشیق علسگر در این تصنیف ، تقریبا صفات و وظیفه‌ی عاشیق ایل را می‌شمارد ، از نظر او عاشیقی که ترك یار و دیار می‌کند و در پی هنر عاشیقی ، سفر را بر حضر ترجیح می‌دهد ، و در مجالس و میان مردم ، به حرفه‌ی عاشیقی می‌پردازد ، پیش از هر چیز او را داتایی و کمال بایسته است .

عاشیق باید رسم نشست و برخاست را در مجالس و طرز معاشرت و بر خورد با مردم را بداند ، عاشیق باید در معرفت و دانش پر باشد ، و بحد مطلوب برسد .

عاشیق باید حقایق را به مردم بفهماند و واقعیت ها را پوست کنده بگوید ، عاشیق باید امیال شیطانی را بکشد و هوی و هوس خود را بسوزاند عاشیق باید در میان ایل و اوبه نشست و برخاست پاك و صادقانه داشته باشد . و بالاخره ، باید پشت سر عاشیق ایل ، صحبت و سخن نيك بگویند ، و به خوبی از او یاد کنند .

اگر بنخواهیم با واقعیت نگری درباره‌ی «عاشیق» سخن بگویم ، عاشیق را دفریاد هنرمندانه‌ی ایل ، باید بنامیم . «عاشیق‌لار» هنرمندانی هستند با کوله‌باری از غم‌ها و شادی‌ها ، هنرمندانی جامعه ساخته که از میان طبقه‌ی زحمتکش و محروم و ستم‌دیده‌ی جامعه برخاسته و نیازها و دردها و رنج‌ها و شادی‌ها و خواسته‌های ، آن طبقه را با نوای دلنشین ساز خود ، و در قالب ترانه‌های اصیل و دلپذیر ، در

مجالس و کافه ها و در محفل های پراز عرق کار و زحمت ، ترنم می کنند .

عاشیق هنرمند ساز به سینه ایست که از زندگی قومی و بومی ملت خود الهام گرفته ، برای آن ها از دردها و رنج ها و شادی ها و نشاط ها و خواسته هایشان شعر می سراید ؛ ترانه می خواند ، آن ها را بر علیه ستمگری ها برمی انگیزاند و می شوراند ؛ تشویق می کند ، راهنمایی می کند برای آن ها ساز می نوازد . به آن ها آرامش می دهد . آن ها را می خنداند ، می گریاند ، از قهرمان ها سخن می گوید ، با ساز خود به دفاع از زحمتکشان برمی خیزد ، و خلاصه فریاد می کشد و خفتگان را پیدار می کند^۱ .

گفتیم عاشیق هنرمندی است ، « جامعه ساخته » یعنی نیازهای بنیادی جامعه و خواسته های طبقات پایین آن ، الهام بخش عاشیق است . در حقیقت هنر عاشیقی درست رو در روی هنر رسمی و درباری قرار می گیرد .

هنر رسمی ساخته و پرداخته ی کاخ های رفیع و چلچراغهای خیره کننده ، ساقی و ساغر ، باده و پیمانان ، مطرب و مشاطه و رقاصه است . هنر عاشیقی زاییده ی چاک و پینه ی دست ها و ترک پاها و عرق جبین انسان های زحمتکش است ، که در کومه ها و آلاچیق ها و

۱ - ر. گ. به متن ترانه ی « کارگر » از عاشیق حسن : (یاتما بوغفلنده .

اویان . . .

خانه‌های کلی همنشین گاوها و کوسفندان خود بوده، و در طول عمر خود هیچوقت رنگ نباخته‌اند.

«عاشیق ماهنی لاری» آفرینش هنری توده‌ی مردم است^۱. در این ترانه‌ها که با نوای دلنشین و گاهی غم‌انگیز ساز عاشیق، در فضای ساده و فقیرانه‌ی مجالس عروسی و جشن ایل و اوبه، طنین می‌اندازد، فریاد مردم، خواسته‌ها، عصیان و روح سرکش طبقه‌ی زحمتکش را می‌بینیم.

«عاشیق ماهنی لاری»، به عشق جمال زیبارویی سیمین اندام با رنگ آمیزی چندش آور سوغاتی بورژوازی، ساخته نشده. «عاشیق ماهنی لاری»، در جشن عروسی یک دختر ساده و بزک نکرده‌ی دهاتی، با یک پسر مقید و دلبروزحمتکش روستایی، در کنار خرمن پوشیده از خوشه‌های طلایی‌کندم، خلق شده. «عاشیق ماهنی لاری» در یایلاق‌های دامنه‌ی سبلان، سهند در مراسم قومی و در مسابقات اسب‌دوانی جوانان اوبه‌ها، در تعریف سلحشوران و گردنکشان رشید طایفه، پرداخته شده.

«عاشیق ماهنی لاری» با یاد قهرمانان ناجی مردم، که از میان خود آن‌ها برخاسته و برای به ثمر رساندن خواسته‌های آن

۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی. بابلیف. افندیف - ص ۱۵۷

ها از جان خود گذشته ، و با زبان ملت خود فریاد کشیده‌اند ،
سروده شده .

و خلاصه «عاشیق ماهنی لاری» ، در جریان مبارزه و ستیز بر
علیه فرمانروایان جهانخوار ، در پناه کوه ها و صخره ها و در میان
«دلی» های کوراوغلو سروده شده ، و حماسه‌ی جاودانه‌ی ملی و
میهنی ، که با عشق شور انگیز «نگار» در آمیخته ، و گنجینه‌ی ای
از نغمه های غنایی و قهرمائی را خلق کرده .

کسانی که در باره‌ی «عاشیق» و ترانه های عاشیقی تحقیق
نموده‌اند ، نوشته‌های خود را به نام‌های مختلف ، اسم گذاری کرده‌اند ،
مثل «خالق سسی^۱» ، «ایل عاشیق لاری» ، «تللی سازاستاد لاری»^۲ ، «بیزیم
نغمه لری میز»^۳ ، «خلق ماهنی لاری»^۴ ، «عاشیق شعر لری»^۵ ، «عاشیق لاری»^۶ ،
«عاشیق یاراد جلیقی»^۷ ، «آذربایجان خالق ماهنی لاری»^۸ .

* * *

برای اینکه ماهیت انسانی و اجتماعی يك پدیده‌ی اجتماعی
برملا شود ، باید دید ، آن پدیده زاینده‌ی چه عواملی است ، آن

۱ - پ . افندیف . باکی ۱۹۶۸ ۵ - میرزه بایرامف . باکی ۱۹۶۸

۲ - باکی ۱۹۶۲ ۶ - آخوندف . باکی ۱۹۵۷

۳ - ح . زردایی . باکی ۱۹۶۰ ۷ - حمید آرازلی . باکی ۱۹۶۰

۴ - باکی ۱۹۶۲ ۸ - باکی ۱۹۶۷

پدیده ، در خدمت کدام طبقه‌ی جامعه قرار دارد ، و بطور کلی آن پدیده ، در نقش اجتماعی خود ، نماینده‌ی چه طبقه است .

بی‌شک هنر عاشیقی و ساز و نوای عاشیق ، زاینده‌ی زندگی گروهی و پدیده‌ای اجتماعی است . ، حالا باید معلوم شود ، که « عاشیق » در خدمت کدام طبقه‌ی جامعه است ، نماینده‌ی چه گروهی است و فریادش از چه کلویی بر می‌آید ، از کلویی پرچرب و نرم یا از حلقومی خشک و خسته و خلاصه باید دید خاستگاه اجتماعی و پایگاه طبقاتی « هنر عاشیقی » و « عاشیق » ها کدام است ؟ آن وقت است ، که ماهیت مردمی این هنر معلوم و مشخص خواهد شد .

به طوری که قبلا گفتیم ، «عاشیق لار» و سازنوای «عاشیقی» همواره با مردم نشو نما کرده و سرچشمه‌ی ذوق و الهام این هنر ، درد ها ، رنج ها ، شادی ها و خواسته های توده‌ی ملت بوده است . در ترکیب ترانه های عاشیقی ، خیلی کسم ، به کلماتی مثل : می ، باده ، ساقی ، ساغر ، مطرب ، میخانه ، طرب و از این مقوله ها بر می‌خوریم ، نقش اصلی و مهره های زیر بنایی را در ترکیب جمله بندی ترانه های عاشیقی ، واژه هایی مثل : یورد ، وطن ، خلق ، مردم ایل ، اوبه ، کوه ، ساز ، مردی ، نامردی ، یایلاق ، قشلاق و از این دست در اختیار دارند . به چند قطعه از ترانه های « کندیمیز » توجه می‌کنیم :

سناز گوتوروم داستان یازیم حوسنوه ،
 باهار گوللریننن تزه ، کندیمیز ،
 گوللی یایلاغلارون ، میوه باغلارون ،
 هر شیئی دن عزیزدی بیزه ، کندیمیز ،
 آغ پامبغلی ، بول محصوللی چوللرون ،
 عاشیقی یم سنی قوران اللرون .
 هر قریش تور پاغدا ، دره ، کت ، یاغر ،
 اوغلون محصول یغیر ، قزون سوت ساغر ،
 عاشیق در این « ماهنی » می گوید :

سناز بردارم و در وصف زیبایی دهمان سخن سر کنم ، ده ما ا
 تازه تر از کلهای بهاری هستی ، ییلاقهای پوشیده از کلهایت ، و باغ
 های میوهات ، از هر چیزی برای ما عزیز تر است ، ده ما ا من عاشیق
 پنبه زارها و دشت های پر از محصول تو ، و آن دست هایی که ترا
 پی افکنده ، هستم ا در هر وجبی از خاک تو ، دره های زیبا و دهات
 گسترده است ، پسرهایت محصول جمع می کنند و دخترهایت شیر
 می دوشند ، ده ما ا

و عاشیق چه زیبا و با چه کلمات قابل لمس و دیدی رقابستی
 به تعریف « ده خود نشسته » .

« عاشیق » از جدایی و انتظار می نالد ، و با کوه ها سخن
 می گوید :

مارال گزر ، آستا ، آستا ،
 انیب گلر چشمه اوسته ،
 گوزوم یولدا ، کونول سنده .
 دیرنجه دوزوم داغلار ،
 آداغلار ، آداغلار ، آداغلار ، آداغلار ،
 شن اوبانن بو یایلاغی ،
 هرطرلانن اوز اوایلای !
 بو یوللاردان باخان چاغی
 بیر دیونجاگزیم داغلار ،
 آداغلار ، آداغلار ، آداغلار ، آداغلار ،
 عاشیق می گوید :

آهو آهسته ، آهسته می گردد و می آید سر چشمه ، چشم
 به راه است و دلم پیش تو . (دلم) می گوید : چگونه منتظر بمانم
 ای کوه ها ، ای کوه ها ... هر اوبه ی خوشبخت را ییلاق خود ؛ و
 هر طرلان را جولانگاه خود ، بایسته است . به هنگامی که منتظرانه
 به این راه ها می نگریم ، باشد که - تا دلم می خواهد - شما ها را
 بگردم ، ای کوه ها ، ای کوه ها ! ...

و اما نقش اجتماعی عاشیق و هنر عاشیقی را ، موقعی بهتر در
 می یابیم که درجه ی تأثیرپذیری آن را از رویداد های اجتماعی بررسی

۱ - قسمتی از ترانه ی « داغلار » عاشیق رهبله .

کرده و عکس‌العملش را در مقابل آن بررسی بکنیم .
در هر جامعه‌ای ، حرکت های گروهی و تکانه‌های بنیادی ، از
طرف طبقات زیر بنای جامعه انجام می گیرد . و وسایل و ابزاری که
در اختیار این طبقات قرار دارند ، در حقیقت وسایل عمده و تعیین
کننده‌ی آن حرکات و تکان ها به حساب می آیند .

عاشیق ها و « هنر عاشیقی » ابزار و وسیله‌ای است ، پوئتیک و
هنرمندانه در دست طبقه‌ی زحمتکش و محروم جامعه ، برای ابراز
عکس‌العمل خود ، درمقابل واقعیت‌ها و پدیده‌ها و تنگناهای اجتماعی .
در ترانه‌ها و تصانیف عاشیقی همواره ، رنگ فضای حاکم بر
جامعه را می توان مشاهده کرد ، عاشیق با نوای برانگیزنده و حزین
ساز صدف چین خود ، تأثرات خود را از فاجعه های ملی و اجتماعی
ابراز می دارد ، و آنجا که فضای گشاده‌ای برای نفس کشیدن نمی بیند ،
شکوه می آغازد و باز می گوید : که من باکی از گفتن حقایق ندارم
و آنچه باید گفت ، خواهم گفت :

اوره گیمده ، مین دردیم وار ،

بیر آشکارا دی یم میرم ،

منیم ایشیم حقیبنندی ،

ظلم کارادی یم میرم ،

آنام قوجا طبیعتدی ،

آنام عشق و محبت دی ،

ایلك سو گیلیم حقیقتدی ،
گدیب خارا ، دی یم میرم ،
دیل لرکی اولاجاغا ،
یوخدوچارا ، دی یم میرم .

دوزه ایری حقه یالان ،
چکین دارا ، دی یم میرم . . . !

عاشیق در این ترانه ، مویه سر می دهد ، ولی به فرجام عصیان
می کند . . . و : در دلم هزار درد دارم ، نمی توانم آشکار بگویم ، کار
من با حق است ، به ظلمکار نمی توانم بگویم ، مادرم طبیعت است :
یدرم عشق و محبت است ، اولین سوکل من حقیقت است ، نمی توانم
به خار بگویم ، می گویند ، به آنچه « باید بشود » چاره‌ای نیست ،
اینرا نمی توانم بگویم . به راست ، کج و به حق دروغ نمی توانم بگویم ،
بدارم بکشید . . .

عاشیق وقتی از فاجعه‌ی ملی و مردمی سخن می گوید ، نوای
سوزناک ساز خود را ، با آهنگ ناله و گریه و تنفر مردم‌دمساز
می کند ، و مویه و کینه‌ی آن‌ها را در در لابه‌ی مضراب‌های خود
نریم می کند . اینجا قصه‌ی هجرت صمد را با نغمه‌ی بی‌مانند ، به همه
چیز حتی به آراز ، با صدای ساز خود در می آمیزد :

۱ - از نوار ترانه‌های « عاشیق حسن » .

گوروم داش دوشسون باشنا آرازین ،
دوشمان عوضینه دوستنی بوغدی ،

آراز آراز ، آی آراز ،
سنی گوروم یان آراز ،
سنده اولدون ییزیميله ،
دوشمان آراز ، قان آراز .

* * *

قصاص قالماز قیامته ،
آرزولار یربینه یتر ،
حسرت قویدون صمده ،
اولدوردون بیر جان آراز ،
و زندگی پر آفرینش آموز کار مهربان بچه ها را چه زیبا
ترسیم می کند :
صمد گلیر گوله گوله ،
دوشینده باخ قزیل گوله ،
هر الینده نچه کتاب
دوندریلدی ییزیم دیله ،
به بینیم که سنگ بر سر ارس بازد ؛ بجای دشمن دوست خود
را خفه کرد...

ارس ، ارس ، ای ارس . به بینیم آتش بگیری و بسوزی ارس !

تو که با مادشمن خوئی شدی ای ارس !

قصاص به قیامت نمی ماند، آرزوها همه جامه‌ی عمل می پوشند،
تو صمد را کشتی و ما را در حسرت او ماتم زده کردی ، ای ارس !
صمد خنده کنان می آید ، بر سینه اش گل سرخ را نگاه کن ،
در هر دستش چند کتاب ، کتاب‌ها را بر گردانده به زبان ما .

« عاشیق » ساز خود را در سینه فشرده ، و حتی به کارگاه‌های
قالی بافی سر می زند . کودکان کم سن و سال را پشت دستگاه‌های ببند
انگشتان ظریف و آفریننده‌ی بیچه‌ها را می ببند ، رنگ پزمرده و
پزیده‌ی آن‌ها را رو در روی قالی‌های رنگارنگ می نگرد ، که زمانی
زینت کاخ‌های پر زرق و برق خواهد شد ، عاشیق بر می گردد بازار
تخته قالی زیبایی را می ببند که مردم دور برش حلقه زده‌اند و به
تماشایش ایستاده‌اند ، عاشیق با احساس هنرمندانه‌ی خود ، از زبان
قالی خطاب به تماشاچی‌ها چنین می گوید ،

ینه صف باغلاب باخیر سزمنه

قانلارین رنگیدیر بویه یوب منی ،

اینجه بارماخلارلا ، مظلوم بالالار ،

یا تما یوب ، گجه لر توخو یوب منی ،

هیلیمک چالان خردابالا ،

چو خدا دوشمه آه و زارا ،

قهرمانلار فيكرينده دى ،
درديوه اولاجاق چارا .

سويوخ زيرزميده ، نازك بيلكلر ،
هلهده قليبمه دفه دويولر ،
آلنمداكى رنگيم ، بارماخ قانى دور ،
ريه ديوب ، توخوجومو سويوللر ،

هيلمك چالان خردابالا ،
چوخدا دوشمه آه وزارا ،
قهرمانلار فيكرينده دى ،
دردلره اولاجاخ چارا ،

ايسدور سوز اوزيمي تانيدام سيزه ،
گداخ كر خانايادستگاه باشينا ،
اوشاقلاراوخوسون قملى سوزلرين ،
آلين دفترلرين باخين ياشنا ،

هيلمك

باغلی پنجره پرده سالماین ،
اوپلرام داملاری ، قاچارام گونه ،
لوتمیون قاپینی ، کور قوش دیبرم ،
آچارام ، قاچارام ، چاتارام گونه .

.....
هلمك

فرش به آن هایی که صف بسته اند و به تماشایش ایستاده اند
می گوید :

« باز صف بسته اید و نگاهم می کنید ، این رنگ ها که در
من می بینید ، خون انگشتان بچه هایی است ، که شب ها نخواهید دید
و مرا بافته اند ، و با خون انگشتان نشان رنگ آمیزی کرده اند (خطاب
به بچه فرش باف) ای فرزند کوچک ! زیاد آه و زاری نکن ، قهر مانان
در فکرش هستند ، و به همه ی دردها چاره خواهند کرد .) (به
تماشاچی ها) در زیر زمین های سرد ، اکنون نیز که شما مرا تماشا
می کنید ، بازوهای نازک و ضعیف ، به قلبم دف تین (شانه) می زنند .
این رنگ های دلنشین در پیشانی من ، خون انگشتان بچه ها است ،
اگر می خواهید خودم را به شما بشناسانم ، بیایید برویم در کارگاه ها
سر دستگاه فرش بافی ، تا بچه ها حرف های غم آلود خود را به شما
بنویسند ، و شما سبج آن ها را بگیرید و به سندان نگاه کنید ...

۱ - از نوار ترانه های عاشیق حسن .

بیچه فرش باف در ترانه های درد آلود خود می گوید: جلو پنجره
 های بسته، پرده تزیید، دیوار این خانه ها را ویران می کنم. و به
 طرف خورشید فرار می کنم، در ها را ببندید، من پرده های کور
 نیستم، این در ها را بالاخره می کشایم و به خورشید می رسم...
 عاشق ها با آهنگ های دلپذیر و شور انگیز، که مستقیماً
 از صحنه های گوناگون زندگی مردم گرفته شده، نقش اخلاقی و
 ادبی و هنری مهمی در جامعه آذربایجان ایفا می کنند. آن ها با
 خواندن ترانه های حماسی در وصف قهرمانان ملی و در شرح فداکاری
 ها و جوانمردی های آن ها، روح سلحشوری و میهن پرستی و مردم
 دوستی را در میان ملت تبلیغ کرده، و بدین ترتیب ارزشهای اخلاقی
 و حماسی را حفظ می کنند. آن ها با نقل داستان های بلند حماسی،
 مثل داستان گردنکشی ها و قهرمانی های کوراوغلو، قوچاق بی و
 خواندن ترانه های ملی^۱ در مدح و توصیف مردانی چون ستارخان،
 خیابانی، حیدر عمواغلو، و... دین جامعه را نسبت به آن ها ادا
 کرده و ادبیات حماسی ملت آذربایجان را غنای بیشتری می بخشد.
 اینجا قطعه ای از ماهنی «حیدر عمواغلو» را نقل می کنیم.
 این ترانه را مردم خوی، در تعریف این انقلابی اندیشمند ساخته اند

۱ - مثل ترانه های «سن سن بیزه، آنا وطن آذربایجان، آذربایجان.

و امروز عاشیق‌ها با نوای ساز خود ، در جشنهای عروسی و کافه‌ها
و میان مردم می‌خوانند :

عمو اوغلو گلدی خویا

خویلولا را قانون قویا

یتیم‌لرین قارنی دویا

یاشاسین گوزل عمو اوغلو !

یاشاسین حیدر عمو اوغلو !

عمو اوغلو مینیب فایتونا ،

تومارو وئریب ئوز آتینا ،

چورک ینیب یوز آتینا ،

یاشاسین گوزل عمو اوغلو

یاشاسین حیدر عمو اوغلو

راستا بازار لار راستاسی ،

گلیر مهاجد دسته‌سی ،

عمو اوغلو دور سر کرده‌سی ،

یاشاسین گوزل عمو اوغلو

یاشاسین حیدر عمو اوغلو

باققال - بازار چراق قویدو ،

کاسب باخدی قارنی دویدو ،

هریر ایشه قانون قویدو ،
باشاسین گوزل عمو اوغلو ،
باشاسین حیدر عمو اوغلو^۱ .

وقتی قحطی نان و سایر مشکلات مردم خوی به وسیله‌ی حیدر
عمو اوغلو بر طرف شد ، مردم ترانه‌ی بالا را در وصفش آفریدند .
ترجمه‌ی آن را از مجموعه‌ی مقالات وواشاد صمدبهر نگه‌می آوریم .
« عمو اوغلو به خوی آمد و برای خویی‌ها قرار و مدار گذاشت
تا شکم یتیمان همه سیر شود . زنده باد عمو اوغلو ی خوب (زنده باد
حیدر عمو اوغلو) .

عمو اوغلو سوار درشکه شده و اسبش را تیمار داده ، نان به
(دوشاهی) تنزل کرده ، زنده باد عمو اوغلو ی خوب (زنده باد حیدر
عمو اوغلو) اینجا راسته بازار است ، دسته‌ی مجاهدان می‌آیند ،
سر کرده‌شان حیدر عمو اوغلو است ، زنده باد عمو اوغلو ی خوب (زنده باد
حیدر عمو اوغلو) بقال و بازار چراغ گذاشت (اوزان کرد) ، فقیر
به یك نظر شکمش سیر شد ، او به هر کار قانونی گذاشت ، زنده باد
عمو اوغلو ی خوب^۲ (زنده باد حیدر عمو اوغلو) .

وقتی که مردم به قدردانی از قهرمان زحمتکش خود می‌نشینند
او را با ترانه‌ها و شعرهایی در سینه‌ی تاریخ زنده نگه می‌دارند ،

۱ - از نوار ترانه‌های عاشیق حسن

۲ - مجموعه‌ی مقالات بهرنگ - ص ۲۵ . نیز از انتشارات شمس ۱۳۴۸

و این ترانه‌ها به وسله‌ی عاشیق‌ها دهان به دهان از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، و همین‌طور با جریان تاریخ به جلو می‌تازد. عاشیق‌ها نقش ادبی و هنری مهمی نیز در جامعه دارند، آن‌ها داستان‌های عشقی و اشعار لیریک و غنایی را در جریان آفرینش هنری خود به زیباترین و متین‌ترین شکل می‌سرایند. عاشیق‌ها از عروض و بدیع و قافیه و از انواع صنایع لفظی و معنوی بی‌خبرند و این مقولات را هیچ وقت در پشت نیکمته‌های کلاس یادنگرفته‌اند، آن‌ها بدون اینکه خود از مهارت و هنرمندی و ارزش ادبی و خلاقیت خود خبر داشته باشند، دلپذیرترین و شورانگیزترین آثار هنری را در عالم موسیقی می‌آفرینند. تا آنجا که نگارنده خبر دارم در آذربایجان شمالی تا کنون حدود هفصد آهنگ عاشیقی را ضبط و تنظیم کرده‌اند. به طوری که گفتیم، چون آهنگ‌ها و اشعار و ترانه‌های عاشیقی در جریان کار و زندگی و مراسم کونا کون خلق و ایجاد می‌شود، مسلماً تعداد آهنگ‌های عاشیقی روز به روز فزونی بیشتری یافته و با زیر و بم لحظه‌های مختلف زندگی جامعه، نوع زیادی خواهد یافت.

عاشیق‌های داستان‌های عشقی، مثل اصلی و کرم، شاه اسماعیل و... به اصیل‌ترین و زیباترین شکل و در قالب‌های بسیار گیرا در مجالس و کافه‌خانه‌ها می‌خوانند. و از این راه خدمت ارزنده‌ای به

هنر ادبیات آذربایجان می‌کنند. در حقیقت عاشیق‌ها و هنر عاشیقی یکی از ارکان فرهنگ و ادبیات مردم آذربایجان به‌شمار می‌رود. تشبیهات، استعارات و کنایه‌ها در ترانه‌های عاشیقی، ساده، قابل‌فهم و درک، طبیعی، و کاملاً رئالیستی و واقع‌گرا است. ترانه‌های عاشیقی از اشاعه‌ی فلسفه‌ی پوچی و نیهیلیستی و جملات گمراه‌کننده، بدور است. چیزی که عاشیق‌ها در ترانه‌ها و داستان‌های خود می‌گویند، لحظه‌های زندگی مردم و تاریخ است، به‌زیباترین، قابل‌لمس‌ترین رئالیستی‌ترین شکل و قالب آن.

* * *

در باره‌ی عاشیق‌ها و آفرینش ادبی و هنری این هنرمندان، تا آنجا که ما توانستیم اطلاع حاصل کنیم و از بعضی‌ها استفاده‌نماییم، کتاب‌ها و مجموعه‌ها و مقالات زیر نوشته و منتشر شده است:

۱ - عاشیق شعری. صمدبهرنگ. مجموعه‌ی مقالات. انتشارات

شمس. تبریز ۱۳۴۸

۲ - ساری عاشیق. صمدبهرنگ. مجموعه‌ی مقالات. انتشارات

شمس تبریز ۱۳۴۸

۳ - شاه اسماعیل خطایی. صمدبهرنگ. مجموعه‌ی مقالات

انتشارات شمس تبریز ۱۳۴۸

۴ - مجلس یاراشیغی . میرزه ممد آخوند ف . باکی - ۱۹۱۷

۱۹۱۰

۵ - ایل عاشیقلاری . نویسنده وسال چاپ این کتاب معلوم نشد .

۶ - ساری عاشیق . س . ممتاز . باکی ۱۹۳۴

۷ - تल्ली ساز اوستاد لاری . باکی ۱۹۶۴

۸ - خالقین سسی . پ . افندیف . باکی ۱۹۶۸

۹ - قاچاق نبی . آ . آخوند ف . باکی ۱۹۶۱

۱۰ - بیزیم نغمه لریمیز . ح . زردابی . باکی ۱۹۶۰

۱۱ - عاشیق قریب . باکی ۱۹۶۲

۱۲ - ماهنی لار . باکی ۱۹۶۲

۱۳ - عاشیق شعرلری . میرزه بایرامف . باکی ۱۹۶۸

۱۴ - ۱۹نجی عصرده شفاهی عاشیق پوئز یاسی . باکی ۱۹۵۶

۱۵ - عاشیق حسین بوزالقانلی . ح . علیزاده . باکی ۱۹۳۸

۱۶ - عاشیق بلال . س . آخوند ف . باکی ۱۹۶۰

۱۷ - عاشیق حسین (جاوان) . (آزادلیق ماهنی لاری)

باکی ۱۹۵۰

۱۸ - عاشیق پناه . باکی ۱۹۶۵

۱۹ - عاشیق شمشیر . ا . ساروانلی . باکی ۱۹۵۹

۲۰ - عاشیق یارادجلیقی . حمید آراسلی (آرازلی)

باکی ۱۹۶۰

- ۲۱ - عاشیق‌لار . آخوند ف . باکی ۱۹۵۷
- ۲۲ - عاشیق علی‌سگر . باکی ۱۹۶۳
- ۲۳ - عاشیق اسد . ح . علیزاده . باکی ۱۹۳۹
- ۲۴ - ارمنی عاشیق‌لاری . ق . لونیان . باکی ۱۸۹۲
- ۲۵ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . بابایف - افندیف -
باکی ۱۹۷۰ . ص ۱۵۷ (عاشیق پوئزیاسی) قسمتی از این کتاب را
ح . صدیق به نام « عاشیق‌لار » ترجمه و منتشر کرده است .

اوخشامالار (آغی لار)^۱

اوخشامالار « بایاتی ها و ترانه های درد آلودی هستند ، که بر سر نعش عزیزان یا در سر قبر آن ها به وسیله ی مادر ، خواهر ، برادر یا خویشان و نزدیکان فوت شده ، خوانده می شود . آن هایی که اوخشاما می خوانند ، امکان دارد بالبداهه در همان لحظه اوخشاما هایی بسرایند . این بایاتی ها یا ترانه های محزون را « آغی » هم می گویند .

در زمان قدیم اوخشاماچی (یا آغی چی) در کنار میت می نشست و سازی بنام قوپوز^۲ می نواخت و اوخشاما می خواند^۳ . در اوخشاما از صفات پسندیده و از دلآوری ها و قهرمانی های مرده یاد می شد . این مراسم به روایتی دیگر تنها برای قهرمانان قوم برگزار می شده . به این صورت که وقتی دلآوری از قوم می مرد

۱ - oxsama - agi

۲ - gopuz

۳ - خالق ادبیات قزتی . شماره ۲۴ سال ۱۹۳۵ و آذربایجان شفاهی

خالق ادبیاتی بابایف و اقتدیف ص ۸۷ . باکی ۱۹۷۰

یا کشته می‌شد ، همان روز جماعت در جایی اجتماع می‌کردند . این اجتماع را یوق^۱ می‌گفتند . عده‌ای هم یوقچی دعوت می‌شدند . « یوقچی لار » ساز هایی داشتند ، که « قویوز » می‌نامیدند . این ساز فقط دو سیم داشت . « یوقچی لار » اول ، مدتی قویوز می‌نواختند و می‌رقصیدند . بعد در تعریف و توصیف قهرمان مرده یا کشته شده ، داد سخن می‌دادند . بعد آهنگ های اندوهناکی می‌نواختند و به گفتن آغی (اوخشاما) می‌پرداختند مردم هم با صدای بلند گریه می‌کردند^۲ . امروزه در میان مردم ، نمونه های زیادی از این « اوخشامالار » یا « آغی لار » ، می‌توان یافت . مثل گذشته در سوگواری ها ، یا در مراسم دفن عزیزان از این « اوخشامالار » می‌خوانند . اکثراً زنان و مردان مسن « اوخشاما » می‌گویند . حاضران هم با صدای بلند گریه می‌کنند و به زانو و سینه خود می‌کوبند و خواهران جوانم رک صورت و موی سر خود را چنک می‌زنند . چند نمونه از « اوخشاما » (آغی) را نقل می‌کنیم :

ترجمه

آچلمایان توفنگون ، تفنگت که شلیک نشد :

۱ - یوق از یوقلاماق یا یوغلاماق به معنی یاد کرده ، امروز یوخلاما یاد کردن ، دیدار کردن از کسی .

۲ - آذربایجان تانر . سچلمیش اثر لر . جلد ۲ . ص ۳۹۲

باکی ۱۹۵۷ .

سیر یلمی ین قلنجون ،
اوز جانوا قوربان ،

شمشیرت که از غلاف بیرون نشده ،
به جانت قربان ،

ترجمه

آی کیمی دوغدون ،
گون کیمی باتدون ،

مثل ماه زاده شدی ،
مثل آفتاب خاموش شدی ،

ترجمه

میننده آت باغری یاردون ،

به هنگام سواری اسب را سینه تنگ
کردی ،

دوشنده یر باغری یاردون ،

به هنگام پیاده شدن سینه‌ی زمین را
چاک زدی ،

ترجمه

سایدغنا سلام وردون ،

هر که ترا به حساب آورد ، سلامش
کردی ،

سایما دغنا یان وردون ،

هر که ترا به حساب نیاورد ، سلامش
نکردی ،

ترجمه

دوشمینهدیرسک گوستردین ،

به دشمنت زور بازو نشان دادی ،
برحریف زورمندت خون نوشاندی ،

قنیمینه قان اود دور دون ،

ترجمه

آلتنن (آلتون) بدو آتنا ،

به اسب سرکشت ،

چینوون سوزن توفنگینه ، به تفنگی که در شانہ ات می لغزد ،
تر کیون دولو خورجنا ، به خرچین پر از فشنگ که بر ترک اسبت
بسته ای ،

آغزینن کسرلی سوزنه ، به سخن برنده ی دهانت ،
آنان قوربان ، مادرت قربان باشد ،
باجون قوربان . . . ۱ خواهرت قربان باشد .

ترجمه

گوموش خنجرلی ، باخنجر نقره ای ،
آت باغری چاتلادان ، آن که اسب را خسته و سینه تنگ می کند ،
دوشمن باغری یاران ، آن که سینه ی دشمن را چاک می کند ،
آصلان اور کلی ، آن که دلی چون شیر دارد ،

ترجمه

شیر بیلکلی ، آن که پنجه ی شیر دارد ،
مینا بویلی ، آنکه قد مینایی و بر کشیده دارد ،
داروازا کور کلی ، آن که شانہ ای به پهنای دروازه دارد ،

ترجمه

گن سینلی ، آن که سینه ی فراخ دارد ،
گوزی قوزلار اوچوسی ، آن که چشمانش صیاد دخترکان است ،

۱ - آرواد آغسی . میرزه عباس زاده . ص ۳ . باکی ۱۹۱۸ و
آذربایجان فولکلور و آنتولوگیاسی اهلیمان آخوندف . ص ۷۱ باکی ۱۹۶۸

دیلی قزلار الچی سی ، آن که شیرین زبانیس خواسته ی زیبا
رویان است ،

ترجمه

آتن قارا زیل قارا ، اسبت سیاه ، سیاه تیره ،
میندین گتدین ایلغارا ، سوار شدی و به جنگ رفتی ،
سن ایلغاردان ، گلینجه ، تانو از جنگ برگردی ،
آنان گیدی ذیل قارا ، مادرت سیاه پوشیده ، سیاه تیره ،

بررسی این « اوخشامالار » معلوم می کند که ، ایل چقدر در
تعریف فرزندان دلبد خود از کلمات واقعی و صفات حقیقی که یک
انسان می تواند دارا باشد ، نام برده واقعیت گرایی در این اوخشاما
ها به خوبی به چشم می خورد . ایل با تیزی و ذوق شکافنده ی خود
عزیز از دست رفته ی خود را توصیف می کند . از وسایل و ابزار و
ساز و برکک جنگ فرزندان خود ، که آن ها را به کار گرفته ، مرده
یا کشته شده ، یاد می کند ، و یک یک آن ها را بر می شمارد . ایل
می گوید : ای عزیز از دست رفته ! این تفنگت که شلیک نشده ماند
و این شمشیرت که از غلاف بر نکشیده ماند ، فدای تو باد !
یا از زبان مادر و خواهری ، در سوگک عزیزی جوانمرکک ،
چنین می سراید :

۱ - آذربایجان فولکلور آنتولوگیاسی . اهلیمان آخوند ف . ص

۷۱ باکی ۱۹۶۸

ای فرزند دلبندی که اکنون در میان ما نیستی !
 به تفنگی که بر شانه انداخته بودی ،
 و به خر جینی که بر ترك اسبت بسته بودی ،
 و به سخن قاطع که از دهانت خارج می شد ؛
 مادرت قربان باشد !
 خواهرت قربان باشد !
 چند نمونه ی دیگر از اوخشاما (آغی)

ترجمه

من اولدوم آغلاماغان ،	من از بس گریستم ، مردم ،
باغا سوباغلاماغان ،	از بس باغ را آبیاری کردم ،
باغدا یارباق قالمادی ،	در باغ برگ نمانده ،
یاراما باغلاماغان ،	از بس به زخم بستم ،

ترجمه

آغاچدا خزل آغلار ،	برگ ها در بالای درخت می گریند ،
دیینده گوزل آغلار ،	زیبا رو درزیردرخت می گرید ،
بله اوغلی اولنلر ،	آن ها که پسرشان بمیرد ،
سرگردان گهزر آغلار ،	سرگردان می گردد و می گرید .

ترجمه

عاشغام ، اللر آیرسی ،	عاشقی هستم ، جدا مانده از ایل ها ،
بولبولم ، گوللر آیرسی ،	بلبلی هستم ، جدا مانده از گل ها ،

بیرگونونه دوزمزدیم ، تاب یك روز دوریش را نداشتم ،
اولدم ایلر آیرسی ! اکنون سالها است که جدا افتاده ام ،

ترجمه

قزل گول حشم اولدی ، گل سرخ پرپر شده ،
درمدیم حشم اولدی ، نچیدم ، پرپر شده ،
من سندن آیرلاندان ، ازوقتی که ، ازتو جدا شده ام ،
آغلاماق پشم اولدی ، کارم گریستن شده .

ترجمه

اوتای بوتایا باخار ، آن طرف به این طرف نگاه می کند ،
آراسندان چای آخار ، از میانشان رود می گذرد ،
چخسین منیم گوزلریم ، چشم هایم کور شوند ،
سن سیز دونیایا باخار ، که بدون تو دنیا را نگاه می کند ،

ترجمه

قزل گول اولمایایدی ، کاش گل سرخ وجود نداشت ،
سارالپ سولمایایدی ، کاش زرد و پژمرده نمی شد ،
بیر آیرلق ، بیر اولوم ، یکی جدایی یکی هم مرگ ،
هیچ بیر اولمایایدی ، کاش هیچکدامشان نبود .

ترجمه

من عاشیق ، لالاداغی ، من عاشیق لاله‌ی کوه ،
بورویوب ، لالاداغی ، کوه‌ها را لاله پوشانده ،

هر نه یارا ساغالسا ،
اگر هر زخمی خوب بشود ،
ساغالماز بالاداغی ^۱ ،
خوب نمی شود داغ مرگ فرزندی ،

البته گفتنی است که « اوخشاما » یا « آغی » تنها منحصر به وصف حال و تعریف قهرمانان و دلادران ایل و اوبه ، نبوده ، بلکه هر خانواده‌ای که عزیزی را از دست می‌داد ، بازماندگان ؛ قوم و خویش و دوستان نزدیکش ، روزها (که بعضی موقع سه سی روز می‌رسید) درخانه‌ای جمع می‌شدند ، که این تجمع را « آغلاشما » یعنی مجلس گریه یا مویه ، می‌گفتند . در حال حاضر نیز این رسم متداول است . حاضران به نوبه و مناسبت نسبت خود با مرده یا کشته شده ، اوخشاما یا آغی می‌گفتند ، و دیگران گریه می‌کردند ، مثلاً این آغی را مادران در مرگ فرزندان شان می‌گویند :

ترجمه

دل مادرش می سوزدومی گرید ،	آناسی یانار آغلار ،
حریف‌رامی بیندو گریه می کند ،	حریفی قانار آغلار ،
مادر نیست کبوتری است ،	آنادییر ، گویرچین ،
برروی تابوت می نشیندو گریه می کند ،	تابوتا قونار آغلار ؛
	یا این آغی را . . .

۱ - آذربایجان فولکلور و آنتولوژیسی . اهلیمان آخوندوف

ترجمه

بوستاندا ، تاغم آغلار ،
باسما یارپاغم آغلار ،
درستان ، طاغم می گرید ،
پابرویم نگذار ، برگک هایم
می گرید ،
نه قدر ساغام ، آغلارام ،
اولسم تورپاغم آغلار^۱ ،
هر قدر زنده ام ، می گریم ،
بعد از مرگم هم ، خاکم می گرید

ترجمه

وای دردم ، وای درمانم ،
وای درمانم ، وای دردیم ،
وای درمانم ، وای دردیم ،
هاممی اهدی گل دردی ،
همه کاشتند و گل چیدند ،
من هم کاشتم و «وای» چیدم
منده اهدیم ، وای دردیم^۲

بعضی موقع « اوخشاما » را از زبان مرده یا کشته شده می خوانند
این نوع « اوخشاما » معمولا خیلی اندوهناک و غم انگیز است . در
چنین « اوخشاما » از زبان عزیز از دست رفته ، آرزو ها و خواسته
های دلش را باز گو می کرده و یا درد و حسرتی را که بر سینه اش
به هنگام مرگ ، سنگینی کرده در قالب ترانه ای غم آلود ، ترسم
می کنند . مثل این اوخشاما که در زیر آورده می شود . اوخشاما ،
از زبان یکی از بیگ های ایلات شاهسون ، هنگام جان دادن در

۱ - سمپویک . شماره ۲ ص ۴۰ - ۳۹ سال ۱۸۹۴ و آذربایجان

شفاهی خالق ادبیاتی بابایف و افندی یف ص ۸۸ سال ۱۹۷۰

۲ - روایت کننده این آغی مشهد مجید معماری از مشکین شهر بود .

بستر مرگ ، نقل شده . گویا این بیک هفت پسر داشته و يك دختر
و همه‌ی پسرانش قبلاً در جنگی کشته شده بوده‌اند و در موقع مرگش
تنها دخترش زنده بوده . « اوخشاما » چنین است :

ترجمه

ساوالان بز باغلادی ،	سبلان یخ بست ،
دورسی یاربز باغلادی ،	در دور و برش پونه روئیده ،
یددی اوغلی جانم ،	بیچاره من که هفت پسر داشتم ،
چنه می قز باغلادی ،	اکنون به هنگام مرگ چانه‌ام ، را
	دختر بست ،

يك نمونه‌ی دیگر از « اوخشاما » :

در این « اوخشاما » که خیلی درد آلود است ، از حسرت و
جدایی عاشیقی از محبوب خود ، سخن گفته می‌شود . اندکی دقت ،
احساس عمیق يك قوم را درباره‌ی جدایی دلدادگان ، در این اوخشاما
در می‌یابیم . واقعاً کدام استاد چیره دست عالم ادب ایمن چنین ، از
هجران می‌تواند سخن گوید حقا که « خلق » استادترین آفریننده‌ی
شعر و سخن است ، « اوخشاما » چنین است :

ترجمه

قبریمی قازالار قویی ،	قبرم را عمیق می‌کنند ،
اوستینه تو کللسویی ،	بررویش آب می‌ریزند ،

اودونبائن های هوی ،	تا های وهوی آن دنیا ^۱
قوپنجان گوزله رم سنی ،	برخیزد ، منتظرت می شوم ،
آلا گوزه قاراتورپاخ ،	تاچشمان شهلا را خاک
دولنجان گوزله رم سنی ،	پر کند و در آغوش بر گیرد، منتظرت
	خواهم ماند !

۲- اینام^۲ و مراسم نغمه لری :

این نمونه از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ، از سرود ها و نغمه هایی تشکیل می شود که تعدادی از این سرود ها و نغمه ها ، به صورت دو بیتی و مقداری هم به شکل قطعات منظوم چند بیتی سینه به سینه به نسل ها منتقل شده و می شود .

محتوای این نغمه ها و سرود ها ، عبارت می شود از ، عقاید فلسفی و جهان بینی و باوری های مردم ، درباره ی خورشید^۳ ، ماه ، باد^۴ ، سرما^۵ ، گرما ، ابر^۶ ، گفتگو و مجادله ی زمین و آسمان^۷ ،

۱ - منظور از « های وهوی آن دنیا » روز قیامت و رستاخیز است .

۲ - اینام (inam) - باوری ، عقیده .

۳ - آذربایجان فولکلور آتولوگیاسی ، املیمان آخوند ف . ص

۲۳ ج ۱ باکی ۱۹۶۸

۴ - ص ۲۶ پیشین .

۵ - ص ۲۵ پیشین .

۶ - ص ۲۳ پیشین .

۷ - ص ۲۶ پیشین .

گفتگوی گرمسیر با سردسیر^۱، گفتگوی گرمسیر با کوه‌ها^۲، و غیره ...
 در یکی از نغمه‌هایی که درباره‌ی خورشید، در ادبیات شفاهی
 مردم مشهور است، عقیده‌ی مردم را در مورد خورشید و درخواست
 آن‌ها را از این موجود حیات بخش ملاحظه می‌کنیم در این نغمه
 مردم به خورشید می‌گویند:

«ای آفتاب، طلوع کن، طلوع کن، طلوع کن!»

اسب ابلق^۳ را سوار شو، طلوع کن!

پسرت دارد از صخره‌ها می‌غلند،

دخترت دارد به تنور می‌افتد،

دختر کچل را بگذار در خانه،

دختر کیسو بر افراشته را بردار و طلوع کن!^۴»

در نمونه‌ی دیگر، انسان‌ها با ابر سخن می‌گویند. چنین:

«ای ابر بدو، بدو، بدو!»

پرده را بکشای، بکشای، بکشای!

ترا از صخره به دار می‌آویزم!

و به پایت داغ می‌گذارم!^۵»

۱ - ص ۲۹ پیشین .

۲ - شاید منظور آسمان باشد .

۳ - گون چنخ، چنخ، چنخ!

کهر آنی مین چنخ!

اوغلون قایادان اوچلدو،

قیزون تندره دوشدو،

کچل قیزی قوی اوده،

ساجلی قیزی گوتور چنخ!

۴ - دومان اقاچ، قاچ، قاچ!

پردنی آج، آج، آج!

سنی قایادان آسارام!

بودنا دامغا باسارام!

در این نغمه ترکیبات متناسب ، کلمات ساده ، سبک و زیبا ، تشبیهات طبیعی و قابل فهم و انتظار ، از ویژگی های مردمی بودن نغمه است .

ابر را مانند موجودی جاندار ، مخاطب قرار داده و می گوید « حجاب خود را از جلوی آفتاب بکش ! و الا ترا از صخره بدار می کشم ! » در این نغمه قدرت انسان در مقابل هستی های طبیعی ، فراموش نشده .

انسان های ابتدایی ، معتقد بودند که موجودات خارجی نیز ، همچون آدمیان زنده و جاندار هستند . فکر می کردند باد و باران ، خورشید و ماه و غیره ، چون انسان ها ، حیات دارند . از این لحاظ همواره در مشکلات زندگی ، آن ها را مخاطب قرار داده و از آن ها ، استمداد می کردند . با ترکیبات ساده و دلپذیر ، و با کلامی منظوم ، با آن ها ، سخن می گفتند و حل مشکل خود را درخواست می کردند . این عقاید در قرون وسطی همچنان دوام داشت ، و در حال حاضر نیز در سینه های مردم محفوظ و بوسیله ی سالمندان ایل و اوبه ، به فرزندان و جوانان منتقل می شود . البته این نغمه ها و سرود ها با دگرگونی ابزار کار و تحول مدنیت ، کاربرد دیگری پیدامی کند . توضیح اینکه ، در دوره های قبل از قرون وسطی و در طول خود قرون وسطی و حتی در حال حاضر - در مناطقی که وسایل و

ابزارکار و کشاورزی، به همان صورت اولیه و ابتدایی باقی مانده، این سرودها کار برد اولیه خود را دارد. ولی با توسعه‌ی مکانیزم و بکار گرفتن وسایل ماشین در کارهای کشاورزی (وسایل مورد استفاده) این نغمه‌ها دیگر کار برد اصلی خود را از دست می‌دهند. و فقط وسیله‌ی سرگرمی و وقت‌گذرانی در شب‌های طولانی زمستان می‌شوند. در این شب‌ها، این نغمه‌ها، توسط پیران و پدران و مادر بزرگ‌ها به بچه‌ها و نوه‌ها نقل می‌شود، و به جای اینکه، این ادبیات - مثل سابق - در جریان کار از نسلی به نسل دیگر نقل و انتقال یابد، اکنون در دور و بر کرسی‌ها و بخاری‌ها «بازگویی» و «یادگیری» می‌شود، و این کار چون ناقص و نارسا انجام می‌گیرد، باعث می‌شود که نمونه‌های قدیمی ادبیات شفاهی مردم رفته رفته اصالت خود را از دست داده و فراموش شوند.

کشاورز آذربایجانی که خوشه‌های گندم را با «دل»^۱ کوبیده و منتظر نسیم ملایم باد، کنار خرمنش ایستاده، تاکه و دانه‌ی گندم را به آسمان بیفشاند و گندم را از کاه جدا کند، در آن وقت که نسیم باد، کم لطفی می‌کند و از وزیدن می‌ایستد، کشاورز رو به جهت وزش نسیم گرفته و به «یل بابا» (بابا نسیم) چنین می‌گوید:

۱ - ول «بروزن در» ابتدایی ترین ابزار خرمن‌کوبی، و در حال

حاضر در آذربایجان مورد استفاده است.

« ای بابا نسیم ، بابا نسیم !

قربان تو ، بیا بابا !

روزیمان روی زمین ماند ،

یقه مان در دست ارباب ماند ،

ای بابا نسیم ، بابا نسیم !

قربان تو ، بیا ، بابا !^۱ »

چکیده‌ی این سرود چنین می‌شود : ای بابا نسیم ، بیا و به ما کمک کن تا دانه های گندم را از گاه جدا کنیم . یقه مان در دست ارباب مانده .

در این سرود : اشاره‌ی صریحی به استثمارگری فئودال‌ها شده و از این جهت که ادبیات شفاهی مردم، که نشان‌دهنده‌ی واقعی‌وضع اجتماعی طبقات محروم و زحمتکش جامعه بوده و است ، حائز اهمیت تاریخی و ارزش علمی و اجتماعی هستند .

یک نمونه‌ی دیگر از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ، نغمه ها و سرودهایی هستند که به مناسبت اعیاد و جشنها خلق شده‌اند .

۱ - آیل بابا، یل بابا !

قوربان سنه ، گل بابا !

تاخلمزیرده قالدی ،

یاخامز الده قالدی ،

آیل بابا ، یل بابا !

قوربان سنه . گل بابا !

در این سرود ها که منظوم هستند ، درباره‌ی عید نوروز^۱ ، چهارشنبه سوری^۲ ، پریدن از روی آتش^۳ ، گل نوروز ، عقاید و باوری های مردم ، اطلاعات مفیدی داده می شود .

در باره‌ی « خدر نبی » یا « خذر الیاس » سرود های زیادی در زبان مردم آذربایجان دیده می شود . این عیدی است که میان مسلمانان و ارمنیان مقدس است و ده روز از چله‌ی کوچک رفته ، برگزار می شود . می گویند ، این عید ، قدیمی ترین عید است و در حقیقت کلمه‌ی « خدر » همان « خضر است » . خدر نبی یا خضر نبی^۴ .

همچنین نغمه های بلندی که گاهی به صد بیت می رسد ، به نام های « هالای اویونی »^۵ . « یاشیل یاریاق ، قزل گول » ، « هاخشتا »^۶ (که بازی مخصوص ایام نوروز هستند) توسط دختران ، به طور دسته جمعی خوانده می شود يك قطعه از سرود بازی « یاشیل یاریاق » قزل گول ، را در اینجا می آوریم :

۱ - آذربایجان فولکلور آنتولوژیاسی .

اهلیمان آخوندف . ص ۳۱ ج ۱ باکی ۱۹۶۸

۲ - پیشین .

۳ - پیشین .

۴ - ص ۲۵۱ پیشین : و همچنین رك به ص ۸۳ آذربایجان شفلی خالق

ادبیاتی باکی ۱۹۷۰

۵ - ص ۳۲ پیشین .

۶ - ص ۳۸ پیشین .

« اینه - ساپ ، میزیم اوسته ،
آغ کوینک ، دیزیم اوسته ،
ساتین آلسین ، گوندرسین ،
یتکمهیی ، گوزیم اوزسته ،

همه :

باشیل یارپاق ، قزل گول ، ۱ .

این سرود در حدود صد بیت می باشد .

« ایش نغمه لری » یا « امك نغمه لری » :

مجموعه‌ی نغمه‌ها و درحقیقت سرودهایی است که آذربایجانی‌های دامپرور و کشاورز به هنگام کار و تلاش در مزارع و گندم‌زارها ترنم می‌کنند. نغمه‌ها عبارت از قطعات بلند و کوتاهی است که در آن يك نفر چوپان به تعریف و نوازش کوسفندان خود نشسته^۱، یا

۱ - نم قارا قاش ، قویون

قارلی داغلار آش قویون ،

آی قارانلق گجه ده ،

چوبانا یولداس قویون .

یا :

جان قوزی ، جانیم قوزی ،

توکی چالر قرمزی ،

اېریشم تللی قوزی ،

آرتیب چوخالسین سایى ،

بیری گلینین اولسون ،

بیری چوبانن پایى ،

یا :

نم ، آخاللی کچی ،

مه مه سی باللی کچی

اوجا قایا باشندا ،

توتوبدی باللی کچی .

مصراع های کوتاهی است که پیرزنان به هنگام دوشیدن گاو ها و گوسفندان ، می خوانند . یا کشاورزیکه مشغول شخم زدن زمین است ، با آهنگ ملایم گاو های خود را نوازش می کند .

يك نمونه ی دیگر از « ایش نغمه لری » است که در آن میان کشاورز و گاو یا حیوانات اهلی با هم بحث و گفتگو می شود .
مثلا کشاورز به گاو می گوید :
« ساری او کوز » خواهش از تو این است :
باید يك روز تمام شخم بزنی و بکاری ،

۱ - او کوز ، او کوز ، خان او کوز ،

بوینو قزل قان او کوز ،

چک چایر ، چمنی ،

سنه جان قوربان او کوز .

یا :

چکن او کوز مرد اولور .

چکمه پنه درد اولور ،

(چکمه پن نامرد اولور)

تنبل او کوز بی په سی ،

خجیل اولور ، پرت اولور

یا :

ایراندکی بز او کوز ،

قوپاربدی توز او کوز ،

آلب یرین جانتی ،

چخسن یامان گوز او کوز .

نمی‌خواهم تا شب ، خیش را بکشی ،
 سرزنش ایل را بروی ما برانگیزی .
 و گاو جواب می‌دهد :
 « تو کمی کار مرا کردی ، (به عوض من کار کردی)
 تو که نمی‌گذاری راحت و آسوده باشم ،
 برای من از گوسفند و بز رفیق بده ،
 بین چکونه با آن ها می‌توانم کار کنم .
 یا گوسفند خطاب به گاو شیرده می‌گوید :
 « من اصلا از علف سیر نمی‌شوم !
 در پاییز هم خش و خاشاک می‌خورم ،
 همه‌ی خانه ها را با پشم خود ، بزک می‌کنم ،
 من قالی های سنگین قیمت دارم ،
 من قالیچه های رنگین دارم .
 گاو ماده جواب می‌دهد :

۱ - من هیچ اوتدان ، دویمارام ،
 پایز اولدو چورون - چوپین قویمارام ،
 هر او ی من یونومی له بزرم ،
 آغیر - آغیر خالچالاریم وار منیم ،
 آلی گولی خونچالاریم وار منیم ،

د من به هنگام زاییدن ناله می کنم!^۱
با آه خود کوه و صخره را داغان می کنم ،
کشکم را جلو آفتاب می چینم ،
من کره و لبنیات خوشمزه دارم ،
من بچه های زیبا دارم . »

۱ - اینک دییر :

من دوغاندا ، مه لرم
آهیم ایله داغی - داشی دلرم ،
قورود و مو ، گونلن - گونه سه ره رم ،
دادلی - دادلی کره لریم وار منیم ،
گوزل - گوزل بالالاریم وار منیم .

۳ - « تا پماجالار »

به طوری که در یکی از مباحث این کتاب گفته‌ایم یکی از پدیده‌های زندگی اجتماعی ساختن و خلق زبان بود به وسیله انسان . در حقیقت می‌توان گفت : زبان یکی از بزرگترین و با عظمت ترین اختراع بشر از آغاز زندگی گروهی و تشکیل اجتماعات به بعد می‌باشد . پس در معنایی زبان نتیجه و زاییده‌ای کار و تلاش گروهی انسان‌ها است .

پس از اختراع زبان است ، که انسان اجتماعی به نامگذاری موجودات و اشیاء محیط زندگی و طبیعت می‌پردازد . و الفاظی را به عنوان « نام » یا اسم شیئی در طبیعت ، انتخاب می‌کند . و با آوردن کلماتی ، چیزی را در خارج از خود ، اراده می‌کند .

به این ترتیب ، انسان همچنین اعضا بدن خود را نامگذاری می‌کند و خلاصه هر روز که می‌گذرد و انسان‌ها در کار گروهی و در زندگی اجتماعی مهارت و تجارب بیشتری کسب می‌کنند ، وسعت زبان و تعداد کلمات آن نیز توسعه یافته و رفته رفته ، نام‌ها از صورت

علامت. نگاری و الفاظ مرکب در آمده و به شکل ساده در می آید. در مورد چگونگی پیدایش زبان و تاریخ تطور و مراحل مختلف تکامل آن کتابهای زیادی نوشته شده که علاقمندان می توانند مراجعه کنند. هدف ما در این مبحث این است که بینیم «تاپماجالار» که جملاتی به ظاهر مبهم و کنایه آمیز و گاهی گمراه کننده هستند، و در عین حال از الفاظ معنی دار زبان، ترکیب و تشکیل یافته اند، چگونه پیدا شده اند و اصولاً قصد و هدف انسان از خلق و آفرینش چنین جملاتی چه بوده است.

وقتی چند نمونه از «تاپماجالار» را مطالعه و در الفاظ سازندهی آنها دقت می کنیم، متوجه می شویم که تاپماجا در حقیقت تعریف مبهم و کنایه آمیز و پیچیده ی اشیا، موجودات، ابزار و اعضاء بدن انسان است، گویی گروهی از استادان زبان و فقه اللغه جمع شده اند و برای هر چیز تعریفی، نوشته اند، و این تعریف ها یا صورت تشبیهی دارند، یا کنایه ای و یا استعاره ای.

چیزی که در «تاپماجالار» قابل توجه و دقت است، این است که برخلاف سایر نمونه های ادبیات شفاهی مردم آذربایجان، در این نمونه عناصر و ابزار مورد اشاره و کنایه و خلاصه چیز مورد نظر همیشه يك «هستی» و «موجود مادی» است. به سخن دیگر در «تاپماجالار» انسان اجتماعی تلاش برای نوعی شناخت موجودات و ابزار هستی های

محیط زندگی و طبیعت، می کند. و نیز، در حین حال، خود وسیله‌ی به جریان انداختن قوای ذهنی و فکری، و بر قرار کردن نوعی ارتباط، میان پروسه‌ی ذهنی و هستی‌های خارج از ذهن انسان، به مدد تعاریف و تشبیه سازی می‌باشد. در حقیقت انسان اجتماعی در تاپماجالار، با بر شمردن صفات و مشخصات يك ابزار، یا چیز، یا عضوی از بدن و بیان کردن نقش آن در زندگی آدمی، شنونده را به شناخت وسایل، ابزار و هستی‌های خارج از وجود خود رهنمون می‌شود. تاپماجالار، معمولا منظوم و در يك مصرع یا يك بیت و یا دو بیت یا بیشتر ابراز می‌شود. مثلا این تاپماجا :

ترجمه

« دلی یوخ، دبلندیریر . زبان ندارد : به حرف می‌آورد .
 انسانی علملندیریر . انسان را با دانش می‌کند ،

جواب این تاپماجا « کتاب » است .

یا این تاپماجا :

ترجمه

« باش اوسته دورار بالای سر می‌ایستد ،
 با خیب گوز ورار نگاه می‌کند و چشمک می‌زند .

جواب این تاپماجا « اولدوز » (ستاره) است .

یا این تایماجا :

ترجمه

« بیر آتیم وار ، اسب دارم ،
ساکیت دورماز که یک جا قرار ندارد ،
هی یول گدر مدام راه می رود ،
هیچ یورولماز ، » و هیچ خسته نمی شود .

یا این تایماجا :

ترجمه

« آباغی یوخلدور ، قاجیر ، پا ندارد ، اما می دود ،
قانادی یوخلدور ، اوچیر » بال و پر ندارد ، اما می پرد .

جواب این تایماجا « ابر » است .

دقت در الفاظ و کلمات سازنده هر يك از « تایماجا » های بالا معلوم می کند که گذشتگان از ، موجودات و اشیاء و هستی های خارج از خود ، چه شناختی داشته اند ، مثلاً در مورد اولی ، پی می بریم که گذشتگان کتاب را چیزی می پنداشتند که زبان ندارد ولی انسان را به سخن گفتن و امیدارد و او را با دانش و علم می کند . یا در تایماجا دوم ، ستاره را به چیزی یا موجودی تشبیه کرده ، که بالای سر انسان ایستاده و چشمک می زند ، در تایماجا سوم ، رود را به اسبی تشبیه کرده اند ، که در يك جا قرار نمی گیرد ، مدام راه می رود و شیهه می کشد ، و هیچ خسته نمی شود ، در تایماجا چهارم ، ابر را

به موجودی تشبیه کرده که در عین حال که پا ندارد ولسی می‌دود .
و در عین حال که بال ندارد پرواز می‌کند .

مطالعه دقیق تك تك « تاپماجالار » جهان بینی مادی و فلسفی
و درجه‌ی شناخت گذشتگان را از هستی‌های موجود در طبیعت و محیط
زندگی ، معلوم می‌دارد .

* * *

اصولا تاریخ‌پیدایش تاپماجا را نمی‌توان معین کرد ، و تلاش
در این مورد کاری درست و منطقی نیست ، چه تاپماجالار در روند
تکاملی جامعه و برخورد انسانها با هم و با طبیعت و در جریان کار
تولیدی ، همچون سایر دست‌آوردهای مادی و معنوی انسان ، پیدا
شده و توسعه‌یافته است .

آن انسان زحمتکش که در دامان کوه‌ها زندگی می‌کرده و
در بیلاقات به گوسفند چرانی مشغول بوده ، همچنانکه در تعریف و
نوازش گوسفند و بره خود نغمه‌ای می‌ساخت و همراه نی لبك خود
ترنم می‌کرد ، در بازشناسی و ابرازفوائد مادی گوسفند خود ، باتشبیهِ
مضر و کنایه آمیز ، این تاپماجا را می‌ساخت :

آلتی بولاق ، ایچیر لر ،

اوستی زمی ، بیچیر لر ،

یعنی زیرش مثل چشمه است از آن می‌نوشند ،

رویش مثل مزرعه است که درومی کنند .
 می خواهد بگوید که گوسفند چیزی است که از زیر ، شیرش
 چون چشمه روان است و مردم آن را می نوشند و روی تنش مزرعه ای
 از پشم است که می چینند .
 با بررسی دقیق می توان از روی واژه های بکار گرفته شده و
 موضوعهای مطرح شده در تاپماجالار ، دوره یا عصر ساخته و پرداخته
 شدن تاپماجا را ، معین کرد .
 تاپماجاهای اولیه ، خیلی ساده و نزدیک به ذهن بوده اند و بعدها
 پیچیدگی بیشتری یافته اند .

انسانهای قدیمی از اشیاء و اجسام ، تصویری متفاوتی داشته اند ،
 و آن ها را موجوداتی زنده ، دارای زور فوق العاده و احساس و ادراک
 می دانستند . از اینرو از آن ها به طریقه متفاوتی یاد می کردند^۱ .
 و بعضی موقع از به زبان آوردن اسم صریح آنها خود داری کرده
 و از ترس و وحشت ، با تشبیه و کنایه از آنها نام می بردند^۲ .

در ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ، تاپماجالار بخش عظیمی
 از گنجینه ی غنی این ادبیات را تشکیل می دهد ، تقریباً در مورد تمام
 ابزار زندگی ، اعضا بدن انسان ، حیوانات وحشی و اهلی ، پرندگان ،

۱- آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . با بایف آندیف . ص ۱۴۰ - ۱۴۱

باکی ۱۹۷۰

۲- پیشین .

خزندگان ، غلات و بنشن و خلاصه همه چیز ، به تاپماجاهاى بیشمار
برخورد مى کنیم . و از اینرو مى توان تاپماجاها را دو موضوعات زیر
تقسیم بندی کرد :

اثاثیه و وسایل خانه ، پوشاك ، حیوانات وحشی و اهلی ،
رویدنیها ، ابزار و آلات کار و زندگی ، انسان و اعضا بدن او ، ارزاق ،
میوه ها ، اجسام سماعی ، زمین ، طبیعت ، حوادث طبیعی حوادث
تجربیدی (متافیزیکی) علم و تکنیک و غیره .

صدها و هزارها تاپماجا که در مسائل و موضوعات فوق خلق و
ساخته و پرداخته شده ، اندیشه و آگاهی و شناخت و جهان بینی
مادی و فلسفی و استتیکى مردم آذربایجان را در باره ی زندگی
و حوادث سماعی و طبیعی حیوانات و انسانها و پیشه ها و ابزار و
وسایل زندگی بیان مى کنند . و به این وسیله اندوخته های نسل های
گذشته به نسل های آینده منتقل مى شود .

طبق یکی از اسطوره های یونان ، دردمنه کوه بلندی ، پرنده ای
بوده ، که تاپماجا مى گفته . اگر کسی نمى توانست جواب تاپماجا را
پیدا کند ، پرنده او را مى کشت . از آن تاپماجاها چنین بوده : « آن
چیست که سحر گاه چهار پا دارد ، ظهر دو پا دارد ، و شب سه پا
مى شود ؟ » جواب این تاپماجا را « ادیب » مشهور ، پیدا کرد و چنین

گفت : آن انسان که در کودکی روی دو دست و پا راه می‌رود ، یعنی چهار پا است . به هنگام جوانی روی دو پا راه می‌رود . در پیری هم عصا بدست می‌گیرد ، یعنی سه پا می‌شود . در بررسی‌ها جمعاً حدود پنج تا پانجا جا با این مضمون در آذربایجان پیدا شده است^۱ .

در ادبیات شفاهی مردم آذربایجان ، افسانه‌ای است به این شکل :

« مردی در بیشه‌ای می‌رفته که با شیری روبرو می‌شود . شیر به مرد حمله می‌کند ، و او پا به فرار می‌گذارد ، مرد مدتی فرار می‌کند ، تا به پرتگاهی می‌رسد . کنار پرتگاه درختی می‌بیند ، ناگزیر از شاخه درخت آویزان می‌شود . به این ترتیب میان زمین و هوا معلق می‌ماند . مرد به پایین و به بیخ درخت نگاه می‌کند ؛ دو تا موش سفید و سیاه رنگ می‌بیند ، که بیخ و ریشه درخت را می‌خورند . دست‌های مرد خسته می‌شود . می‌خواهد بیفتد . خم شده و به پایین نگاه می‌کند ؛ در پایین پرتگاه اژدهایی می‌بیند که نشسته و دهان باز کرده و منتظر مرد است که تا سقوط کند ، در لحظه‌ای او را بیلعد . مرد بالای سرش را نگاه می‌کند ، تا شاید راه نجاتی پیدا کند . در بالا میان شاخه‌های درخت کندوی عسل می‌بیند . در این وضعیت می‌خواهد دستش را دراز کرده و از عسل نوش جان کند^۲ ،

۱- تا پانجا جار - نورالدین سیلف . ص ۳ باتکی ۱۹۷۱

۲ - پیشین همان صفحه .

. این افسانه در عین حال تاپماجای منثور و بفرنجی است .
تعبیری از « زندگی » و « مرگ » و « روزهای عمر » و « اجل »
است . جواب تاپماجا را چنین گفته‌اند :

شیر همان اجل است ، که در طول عمر انسان را دنبال می‌کند
موش سفید و سیاه ، روز ها و شب های زندگی است ، که با سپری
شدن آن ، ریشه های درخت عمر ضعیف می‌شود . اژدها ، قبر است
که همواره دهن گشوده و انسان را به کام خود می‌طلبد . کندوی عسل
هم ، مال و منال دنیا است ، که انسان تا آخرین لحظه‌ی عمر دل‌به
آن بسته است^۱ .

این تاپماجای افسانه‌ای ، به شکل ها و صورت های گوناگون
در نقاط مختلف آذربایجان مشهور است . در کلیله و دمنه ، درداستان
شرح احوال تاجری ، این تاپماجا را به گونه‌ای دیگر می‌خوانیم^۲ .
در کتاب دده قور قورد به تاپماجا های زیادی بر خورد می‌کنیم
مثلا ، بجای اینکه اسم گرگ را صریح بر زبان آورند ، با عباراتی
پوشیده و مضر از این حیوان یاد می‌کنند^۳ .

۱ - ص ۴ پیشین .

۲ - پیشین .

۳ - ص ۶ پیشین . و رک به

Dede Korkut Hikajeleri . Orham Saik gokjaz . S :
43 . Istambul 1976

از تاپماجا ها در گذشته به عنوان وسیله‌ی پیام رسانی رمزی و محرمانه و زبان دیپلماتیک استفاده می‌شده . مثلاً پادشاهی به جای نوشتن نامه یا ارسال پیامی مکتوب ، سخن و حرف خود را با فرستادن تاپماجا به طرف خود می‌فهماند .

همچنین در گذشته ، وقتی پسری به دختری ابراز عشق و دلدادگی می‌کرد ، دختر « تاپماجایی » به پسر می‌فرستاد و شرط می‌کرد که اگر جواب تاپماجا را پیدا کند ، زنش می‌شود^۱ .
و به این وسیله هوش و ذکاوت پسر را می‌آموزد .

* * *

تاپماجا به نام‌های « بیلمه چه »^۲ ، « تاپشماق »^۳ ، « ماتال »^۴ و « جومماق »^۵ معروف است .

برای اینکه تاپماجا مطرح شود ، حد اقل به دو نفر احتیاج است ، و البته این به ندرت اتفاق می‌افتد که دو نفر جایی بنشینند و يك نفر تاپماجا نگوید و آن دیگری جواب پیدا کند ، بل معمولاً

۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیانی . بابایف - اقدیف . ص .

۱۴۴ - ۱۴۱ . باکی ۱۹۷۰

۲ - bilmaja

۳ - Taposmag

۴ - matal

۵ - jummag

۶ - ص ۱۳۸ ماخذ پیشین .

در مجالس عروسی و اعیاد و جشن ها ، بعد از صرف غذا مردم در جایی دور هم می نشینند و هر کدام به نوبت تاپماجایی می گویند و بقیه جواب می دهند . و یا يك نفر سالمند به تنهایی تاپماجا می گویند و بقیه جواب آن را پیدا می کنند . تاپماجا از جمله سرگرمی های شب های دراز زمستان آذربایجان است . به طوری که گفتیم چون تاپماجا در جریان کار تولیدی و مبارزه در طبیعت ساخته و پرداخته شده ، و پیران و مادر بزرگ ها با سپری کردن قسمت زیادی از عمر خود ، تجاربی کسب کرده و چیز هایی در ذهن خود اندوخته اند با طرح تاپماجا هایی دانسته ها و تجارب خود را به نوه ها و فرزندان خود منتقل می کنند و با این کار ، آن را در شناخت جهان عینی و سایر موجودات و ابزار و آلات زندگی کمک می کنند . بی گمان وقتی بچه ی پنج شش ساله از زبان مادر یا مادر بزرگش این تاپماجا را می شنود :

« ها منی به زر، اوزی لوت گه زر. » یعنی (آن چیست که) همه را آرایش می کند و خودش لخت می گردد . « دنبال آن چیزی می گردد ، که در زندگی عادی ، ایسن نقش و وظیفه را دارد ، اگر موفق به یافتن پاسخ صحیح آن نشد ، مادر بزرگ می گویند « آن سوزن است . » و به نوه اش شرح می دهد ، که این کار سوزن است ، که به همه لباس می دوزد و همه را بزک می کند ، ولی همیشه لخت

و عود است . و به این ترتیب ، بچه پنج‌شش ساله می‌داند که کار «سوزن»
(ابزاری از زندگی) چیست و فایده‌اش کدام است .

پس در حقیقت تا پیماجالار که خود در عین حال در جریان کار
و زندگی خلق شده و جنبه‌ی ، استتیک‌ی آن بیشتر است ، يك نوع
سرگرمی لفظی گروهی و مسابقه‌ی ذهنی و فکری نیز است . که در
جهت شناخت علمی و عملی زندگی مادی ، ایفای نقش می‌کند .
به دیگر سخن می‌توان گفت : ساخت و پرداخت تا پیماجالار ،
نتیجه‌ی کار گروهی و تلاش ذهنی افراد متشکل است ، که با اشتراك ،
چنین تعابیر و تعاریفی از اشیاء کرده ، و در قالب جملات موزون
و دلپذیر ارائه کرده‌اند ، پس تا پیماجا در معنایی مسابقه و تلاش فکری
گروهی افراد است ، در دادن تعابیر و تعاریف بعید و کنایه آمیز -
و در عین حال به صورت تشبیه اقترانی از اشیاء و عناصر مادی و ابزار
زندگی و موجودات طبیعی و جانوران وحشی و اهلی و اعضای بدن
انسان ؛ به طوری که شنونده را وادار به تفکر و اندیشیدن می‌کند ،
تا اوصاف شنیده را با یکی از عناصر و موجودات دنیای خارج پیوند
داده و تطبیق نماید . یا :

« تا پیماجا » تصویر پوئتیک و هنر مندانه‌ی انسان‌ها از اشیاء
و حوادث و پدیده‌ها و موجودات مادی است که برای سنجش شعور

و آگاهی توانایی فکری افراد دو جریان کلو - ساخته و پرداخته شده است^۱.



کتابها ، مجموعه ها و تشریحات زیر - تا آنجا که ما توانستیم اطلاع حاصل کنیم و از بعضی ها استفاده نمائیم - در باره « تاپماجالار » چاپ و منتشر و با مطالبی در این مورد نوشته شده است :

۱ - آذربایجان فولکلور آتولو گیاسی - اهلیمان آخوندف ج ۱ - باکی ۱۹۶۸ در این کتاب حدود ۳۳۳ تاپماجا جمع آوری شده است .

۲ - آذربایجان فولکلوری . ح زیناللی باکی ۱۹۳۶ . نویسندهی این کتاب قبل از این تاریخ ، در سال ۱۹۲۸ حدود ۷۶۰ تاپماجا منتشر کرد . زیناللی از ادبای با سواد آذربایجان بود . او به ادبیات ملل روس ، ترک ، تاتار و ترکمن آشنایی داشت . در این زمینه تحقیقات و مطالعات زیادی کرده بود .

۳ - آغز ادبیاتی ، ح زیناللی باکی ۱۹۲۶

۴ - آذربایجان تاپماجالاری - خولونلو . باکی ۱۹۲۸ . در این کتاب ۷۲۶ تاپماجا جمع آمده است . تاپماجالار به ترتیب

۱ - ص ۱۳۹ پیشین .

حروف المقادیر مرتب گردیده . در تنظیم کتاب اصول علمی رعایت شده . مناطقی که تاپماجالار جمع آوری شده ذکر گردیده . خولوخلو در مقدمه کوتاهی که به کتاب نوشته ، می گوید : « تاپماجالار با زندگی و معیشت مردم در آمیخته و چگونگی آن را نشان می دهد . » (ص ۱۳۹) ، نویسنده در جای دیگر می گوید « نسبت به انواع دیگر ادبیات توده ، تاپماجا برای خود خصوصیت ویژه ای دارد . در این نوع قوشما ، عناصر و ماتریال ، بیشتر دیدی رئالیستی و طبیعی دارد . در طبیعت هر چه دیده شود ، تاپماجا هم در مقابل آن پرداخته می شود . » (همان صفحه)

۵ - تاپماجالار ، قوشماجالار . صمد بهرنک . تبریز -

۱۳۴۵ .

۶ - آذربایجان تاپماجالاری . حسن بیک زرد آبی . باکی

۱۹۲۸

۷ - تاپماجالار . نورالدین سیدف . باکی ۱۹۷۱ . این کتاب

شاید جامع ترین مجموعه از تاپماجالار باشد . در آغاز کتاب مقدمه ای جالبی در مورد پیدایش و تاریخچه ای تاپماجا نوشته شده . حدود ۱۴۶۷ تاپماجا جمع آوری و در ۲۳ موضوع مرتب و به چاپ رسیده .

- ۸ - آذربایجان شفاہی خالق ادبیاتینا داین تدقیقلر . کتاب
سوم ، نورالدین سیدف ۱۹۶۸ .
- ۹ - آذربایجان شفاہی خالق ادبیاتی . بابایف ، افندیف .
باکی ۱۹۷۰ .

« بایاتی لار »

« بایاتی لار » در ظاهر دو بیتی هایی هستند ، با وزن های گوناگون . ولی این دو بیتی ها، در درون خود، رقیق ترین ، انسانی ترین ، و طبیعی ترین احساسات و عواطف انسانی را حمل می کنند . بایاتی لار قسمت اعظم ادبیات شفاهی مردم آذربایجان را تشکیل می دهد ، و تا کنون دهها مجموعه و هزارها نمونه از این قوشماها ، در نقاط مختلف آذربایجان جمع آوری و به چاپ رسیده است^۱ .

بر خلاف سایر نمونه ها و آثار ادبیات شفاهی آذربایجان که منحصر به موجودات و هستی ها و جنبه های مادی زندگی می باشد ، و بیشتر ابزار و آلات زندگی حیوانات اهلی و وحشی ، غلات و کاشتنی ها، اعضا بدن و ... مورد بحث است ، در بایاتی لار ، نیازهای

۱ - تقریباً اولین نمونه های جمع آوری شده « بایاتی لار » در جنگ « نغمه لر » که در سال ۱۷۲۱ بوسیله الیاس موشیق - ناچرتبریزی - تدوین شده ، به دست ما رسیده است .

درونی و غیر مادی و مسائل انسانی و عاطفی و ناسیبولیستی مطرح می‌شود .

به طور کلی ، مسائل و موضوعاتی که در قالب « بایاتی » خلق شده ، از لحاظ موضوعی به « آغی لار » ، « اوخشامالار » ، « لای لای لار » (لایبی ها) « هولوارلار » ، « وسایالار » تقسیم می‌شود در باره ی آغی لار و اوخشامالار ، جداگانه بحث کرده‌ایم .

البته « اوخشاما » دو نوع است . یکی « یاس اوخشاماسی » ، که همان « آغی لار » و « یاسلامالار » است . و بر سر نعل عزیز از دست رفته و در سوگ مرگ جوانان خوانده می‌شود . دیگری « اوشاق اوخشاماسی » است که مادر ها یا مادر یزرگها و پدر بزرگها ، در نوازش بیچه‌های قنداقی ، می‌خوانند ، که اینها را « لای لای لار » نیز می‌گویند .

مثل این « اوشاق اوخشاماسی » که در موقع دندان در آوردن

بیچه می‌گویند :

ایکی دیشی وار قاباغدا ،

چورک قویماز تاباغدا ،

ایکی دیشی دورد اولاندا ،

جانیمزا قورد اولاندا .

دو تا دندان در جلو دارد ، در طبق نان نمی گذارد ، وقتی دو تا دندانش چهار تا بشود ، گرگ جانمان خواهد شد .

معنی لفظی کلمه‌ی «اوخشاما» یعنی تعریف و توصیف کردن .
« هولوارلار» نغمه‌ها و بایاتی‌هایی هستند در نوازش و صف حیوانات اهلی و مفید . «د سایالار» سرودها و نغمه‌هایی هستند که در ایام عید نوروز و سایر روزهای ملی ، افرادی به نام «سایاچی» می‌خوانند . یک قسم از سایاچی‌ها را «تکم چی» می‌گویند ، که در ایام نوروز ، از دهات به شهر می‌آیند و دم در خانه‌ها «تکم» می‌رقصانند و انعام و پول جمع می‌کنند ، اینها را تکم‌چی می‌نامند . در بایاتی‌ها ، سخن از حسرت و انتظار و بی‌صبری، فراوان است ، آنجا که دل‌داده‌ای حسرتکش یا مادری منتظر ، چنین مویه می‌کند :

ساوالاننان یل اسدی

اسدی صبری می‌کسندی ،

ساغ گوزوم سنه قوربان

سوله گوزوم منه بسدی^۱

۱ - از مجموعه بایاتی‌لار که دوستم صمد رحمانی جمع‌آوری کرده .
۲ - آذربایجان شقامی خالق ادبیاتی . با بایف . افندیف . ص ۱۲۹

از سبلان باد وزید ، باد وزید و صبر مرا به آخر رساند ، چشم
راستم قربان تو ، چشم چپم برای من بس است .
یا ازسوز داغ دل وحسرت ، فغان برمی دارد وچنین می گوید
من عاشق باغری قارا ،
باغرم دونبیدی قانا
ساوالاندا آچان لالا ،
اونندا باغری قارا ،

من عاشق سینه سوخته‌ای هستم ، که دلم خونین شده ، لاله‌ای که در
سبلان شکفته ، دل او هم سوخته و سیاه گشته .

به طور کلی ، از دیدگاه جامعه شناسی ، جهان بینی ،
انساندوستی و مسائل هومانستی ، و عکس‌العمل های عاطفی مردم
را در برابر موضوعات و پیش آمدهای رابطه‌ای و عاطفه‌ای ، در
بایاتی‌لار در می‌یابیم . در بررسی بایاتی‌ها طرز و چگونگی ابراز
محبت و صمیمیت ، ابراز نفرت و کینه ، نسبت به دشمنان وطن و رقبای
عشقی و یاری وفا را ملاحظه می‌کنیم .

در بایاتی‌ها ، اشارات فراوانی به داستانهای عشقی معروف چون
« لیلی و مجنون » ، « فرهاد و شیرین » ، « اصلی و کرم »^۲ ، رفته و از
آن‌ها به طریق تمثیلی بهره جویی شده است .

تبلیغ و اشاعه‌ی ارزشهای اصیل انسانی ، مثل نوع دوستی

جوانمردی ، محبت به فقرا و رفتار و کردار نیک و پسندیده ، از جمله ی
مسائل مطرح در بایاتی ها است .

در میان بایاتی ها ، به اندیشه های فلسفی اجتماعی مردم در قالب
جملات زیبا و ساده ، با تشبیهات طبیعی و مقبول بر می خوریم . مثل
عقیده در باره زندگی ، این دنیا ، آن دنیا ، انسان و غیره .

اندیشه های عمیق اجتماعی و مسائل طبقاتی به بهترین صورت
در بایاتی ها دیده می شوند . فریاد عصیان گونه ی طبقات محروم و
زحمتکش را به زیباترین و ملموس ترین شکل می بینیم ، آنجا که
انسانی از بهره کشی و ستم خان ها و اربابان به تنگ آمده و فریاد
برداشته :

« من عاشیق ، بیلن اولماز ،

بویرده گولن اولماز ،

خانین ظلومی یوز اولار ،

رحمینی بولن اولماز » .

من عاشیق ، کسی نمی داند ،

در این سرزمین ، کسی خنده رو نمی شود ،

ظلم خان به صد می رسد ،

کسی از او رحمی نمی بیند ،

با این بایاتی :

« عزیزم ، شکر جانیم ،

بو دردی چکر جانیم ،
نه حاقم وار ، نه مزدوم ،
بیله ره نوکر جانیم .»

عزیزم ، جان من هم شیرین است . این دود دنیا تحصیل می کنم
که نه حقی دارم . نه مزدی . ولی ، این جانم نوکر بیگ ها است .
و انسان استثمار شده ، وقتی دنیای خود را تنگ می بیند ، از
زندگی سیرمی شود و در حسرت خنده ای از ته دل ، چنین غاله می کند :

عزیزیم ، گوله ناز ،
بولبول ایلر گوله ناز ،
دونیا بیر قمخانا دور ،
آغلایان چوخ ، گولن آزا !»

عزیزیم ، ناز کردن مال کل است ، (ولی) بلبل به گل ناز
می کند ، دنیا غمخانه ای است ، که در آنه گریه مان زیاد است و خندان کم !
بایاتی زیر نیز ، گویای خیلی از بیاد گری ها و فریادها است :

« آمان فلک ، داد فلک !
هیچ اولمادیم شاد فلک ،
ایچیرتدیین شربتدن ،
اوزون ده بیرداد ، فلک !»

۱ - یعنی کار دنیا را بین ، بجای اینکه گل به بلبل ناز کنند ، بلبل به
گل ناز می کند :

امان و داد از دست تو فلک ! لحظه‌ای شادی ندیدم ای فلک !
 از شرمی که به من نوشاندی ، یک جرعه هم خودت بپوش ، ای فلک !
 در بایاتی ها ، ارزشهای مقدس و اصیل انسانی مطرح است ،
 مثل جلداد کی و عاشق شدن . وقتی طبق سنت قومالیستی ، پدر و مادر
 ها ، با وصلت دودادار مخالفت می کنند ، آن ها فریاد بر می دارند که :

داغ باشیندا قوزی وار ،

آهو کیمی گوزی وار ،

بیر قلب ، بیر قلبی توتسا ،

کمین اوئا سوزو وار ؟ ! »

در بالای کوه بره مه مه می کند ، بره چشمانی مثل آهو
 دارد ، اگر دلدار و دلبری ، همدیگر را دوست بدارند ، که می تواند
 حرفی بزند ؟ !

و وقتی از جدایی سخن در میان است ، این بایاتی را سرزمین
 می کنند :

« قزل گول اولمیایدی ،

سارالیب سولمیایدی ،

بیر آیرلیق ، بیر اولوم ،

هیچ بیر اولمیایدی ! »

کاش گل سرخ نباشد ، و کاش زرد و پژمرده نشود ، و کاش جدایی
 و یکی هم مرگ ، هیچکدامش نباشد !

در بایاتی ها ، آرزو ها و امید های مردم را که به آینده بسته اند ، می بینیم ، محبت به وطن و جانفشانی در راه میهن و - آناپوردی ، از موضوعات عمده ی بایاتی ها است .

در بایاتی ها به زیبایی وطن ، کوه ها ، رود ها به آهوان آزاده ی دشت ها ، چشمه های دامنه های کوه ها ، به ایل و اوبه توجه بیشتری شده .

تشبیهات و استعارات طبیعی و زیبا ، بکار بردن صنعت جناس در بایاتی ها ، زیاد دیده می شود . از جهاتی ، بررسی و مطالعه ی بایاتی ها ، دیدگاه هنری و استتیک مردم آذربایجان و ذوق و قریحه ی زلال مردم این دیار را نشان می دهد . دید هنری در بایاتی ها کاملا رئالیستی و معقول و قابل لمس است ^۱ .

از بایاتی ها در سالهای اخیر ، در ساختن ترانه های ملی و مردمی ، سود جویی فراوان شده است . و البته این کار سابقه ی قبلی نیز دارد . در متن بایاتی « دستگاه های آواز » متنوع و زیادی ساخته اند که از جمله ی آن ها ، می توان دستگاه « بیات شیراز » : « بیات کرد » ، « چوبان بیاتی » را نام برد ^۲ . این « دستگاه های آواز » نزدیکی و رابطه ی ملموسی با موسیقی فولکلوریک دارند .

۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی . بابایف - افندیف -

ص ۱۴۹ باکی ۱۹۷۰

۲ - ص ۱۴۸ پیشین .

در باره‌ی « بایاتی لار » تا آنجا که ما توانستیم ، اطلاع حاصل کنیم و از بعضی ها استفاده نمائیم ، کتاب ها و مجموعه ها و مقالات زیر نوشته و منتشر شده است :

۱ - تورك فولكلور آريشترمالاري . استانبول ۱۹۶۰

۲ - فولكلور و ادبيات . استانبول ۱۹۳۹

۳ - مکتبه شفاهی خالق ادبیاتنن تدریسی . باکی سال ؟

۴ - بایاتی لار - محمد علی فرزانه . تبریز سال ؟

۵ - کر کوك بایاتی لاری . رسول رضا - غضنفر پاشایف . باکی

۱۹۶۸ . در این مجموعه حدود هشتصد بایاتی از کر کوك عراق جمع آوری شده است .

۶ - بایاتی لار . باکی ۱۹۶۰

۷ - بایاتی لار . آ . ممداف . باکی ۱۹۷۷ در این کتاب حدود

سه هزار بایاتی جمع آوری شده است .

۸ - آذربایجان بایاتی لاری . ح . علیزاده . باکی سال ؟

۹ - بایاتی لار . م . ح . طهماسب باکی ۱۹۴۳

۱۰ - بایاتی لار . ح . قاسم اف باکی ۱۹۵۶

۱۱ - آذربایجان فولكلور آتولوگیاسی ج ۱ - اهلیمان

آخوند ف ۱۹۶۸

۱۲ - ایل ادبیاتی یا خود ایل سوزلری . باکی ۱۹۲۸

« چند بایاتی »

عزیزیم وطن یاخشی^۱ ،
کی میه کتن (کمان) یاخشی ،
قربلیک جنت اولسا ،
ینه ده وطن یاخشی ،

عزیزیم ، دیلن کز ،
باغدا کولو ، دیلن ، کز ،
قوربتده خان اولونجا ،
وطنینده دیلن کز ،

بوداغلار ، قوشا داغلار ،
وریب باش باشا داغلار ،
یاریم سنده گزیب دیر ،
سنی یوز یاشا داغلار ،

۱ - این بایاتی ها از مجموعه، دوستم صمد رحمانی انتخاب شده .

قارا آت ، نالی نیلر ،
قارا قاش ، خالی نیلر ،
سن کیمی یاری اولان ،
دولتی ، عالی نیلر ،

داغلار ، داغیمدی منیم ،
غم او بلاغیمدی منیم ،
دیندیرمه ، قان آغلارام ،
یامان چاغیمدی منیم ،

داغلارین باشی قارا ،
دیپی گوی ، باشی قارا ،
منی بیر قیز اوخلادی ،
کوزی گوی ، قاشی قارا .

ساوالاین اوستی توپراخ ،
چادر قوراخ اوتوراخ ،
بیرین سن ده ، بیرین من ،
انتظار دان قورتاراخ ،

ساوالاندا قارا باخ
بوینون اگمیش لره باخ
جائیندا اوت قیز ماسی ،
دوداغیندا بارا باخ ،

مشکینین اوست داغی یام ،
سوزلرون موشتاغی یام ،
قاشین کییمی ، قاش اولماز ،
کوزلرون دوستاغی یام .

ساوالاندا بیر مارال وار ،
باشیندا ترمه شال وار ،
آدی یادمنان چخیب ،
اوزینده قوشا خال وار ،

دریادا کمیم قالدی ،
بیچمیدیم ، زمیم قالدی ،
چوخ چکدیم یار جفاسین ،
نییه به قمیم قالدی ،
(منه ده قمیم قالدی)

عزیزیم سوزه قالدی ،
بیر شیرین سوزه قالدی ،
یادقو ولدی داغلاردان ،
یوردیده ، بیزه قالدی ،

عزیزیم ، گول اولدوم ،
یاندیم آخر کول اولدوم ،
بیر دیل بیلمز قوشیدیم ،
اوخودوم بولبول اولدوم ،

کتابها ، مجموعه ها و مقاله های زیر در باره ی موضوعات
گونگون ادبیات شفاهی مردم آذربایجان نگارش و منتشر شده
است^۱ .

۱- آذربایجان فولکلور آنتولوگیسی . در دو جلد . اهلیمان
آخوندف باکی ۱۹۱۸ .

۲ - ماراقلی احوالاتلار کتابی . ابوالفرج . باکی ۱۰۶۹ .

۳ - تورک فولکلور آریشتئر مالاری استانبول ۱۹۶۰ .

۴ - روزنامه ی دبستان شماره های ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۵ ، ۱۶ ،

۱ - البته این فهرست کامل نیست ، و همه کتابها را شامل نمی شود .

ضمناً بیشتر آنها در آذربایجان شمالی به چاپ رسیده .

۱۷، سال ۱۹۰۶،

۵ - روزنامه‌ی «مکتب» شماره‌های ۱، ۲، ۳، در سال ۱۹۱۱
و شماره‌های ۴، ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۹ در سال ۱۹۱۲ و شماره‌های ۳، ۵،
۶، ۱۲، ۲۲ در سال ۱۹۱۳ و شماره‌های ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۹، ۱۰،
۱۲، ۱۴، ۱۸، ۱۹، در سال ۱۹۱۴.

۶ - فولکلور و ادبیات. استانبول ۱۹۳۹.

۷ - مکتبده شفاهی خالق ادبیاتین تدریسی. باکی ۱۹۶۱.

۸ - روزنامه‌ی ملا نصرالدین از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۳۱.

۹ - روزنامه‌ی بهلول ۱۹۰۷.

۱۰ - روزنامه‌ی زنبور از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۰.

۱۱ - روزنامه‌ی مرآت ۱۹۱۰.

۱۲ - روزنامه‌ی «آری» (زنبور) از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱.

۱۳ - روزنامه‌ی کلنیت از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳.

۱۴ - روزنامه‌ی لك لك ۱۹۱۴.

۱۵ - روزنامه‌ی طوطی از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷.

۱۶ - روزنامه‌ی تارتان، پارتان ۱۹۱۸.

۱۷ - روزنامه‌ی مشعل از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰.

۱۸ - روزنامه‌ی «مزه‌لی» ۱۹۱۴.

۱۹ - خالق ادبیاتی حیاتدان دوغلا. باکی ۱۹۲۳.

۲۰ - ارمنی - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتی - آ . پروانلی
پروان ۱۹۵۸ .

۲۱ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتنا دایرندقیقات. نورالدین
سیدف . باکی ج ۱ ۱۹۶۱ . ج ۲ ۱۹۶۶ ج ۳ ۱۹۶۹ .

۲۲ - آذربایجان خالق تأثری . عارف . باکی ۱۹۴۶ .

۲۳ - نظامی و آذربایجان خالق یاراد جلیقی . حمید آرازلی .
باکی ۱۹۴۷ .

۲۴ - صابر و فولکلور . علی صالحدین . باکی ۱۹۶۹ .

۲۵ - نظامی و خالق یاراد جلیقی . باکی ۱۹۵۴ .

۲۶ - خالق بدیمی قدرتی (ادبیات قزنی) صمد ورغون .
باکی ۱۹۳۹ .

۲۷ - ۱۹ نجی عصرده شفاهی عاشیق پوئزیاسی . باکی ۱۹۵۶ .

۲۸ - ایل ادبیاتی یا خود « ایل سوزلری » باکی ۱۹۲۸ .

۲۹ - صمد ورغون و شفاهی خالق ادبیاتی . باکی ۱۹۵۷ .

۳۰ - آغیز ادبیاتی . ح . زردابی . باکی ۱۹۶۰ .

۳۱ - آذربایجان فولکلوری . ح . زیناللی . باکی ۱۹۳۶ .

۳۲ - آذربایجان شفاهی خالق ادبیاتندا تربیوی فیکرلر .
هاشم اف . باکی ۱۹۵۸ .

۳۳ - تاپماچار . نورالدین سیدف . باکی ۱۹۷۱ .

۳۴ - آذربایجان تایماجالاری . حسن بیگ زردابی . باکی

. ۱۹۲۸

۳۵ - ترکمن متلری . قاریف . عشق آباد ۱۹۶۲ .

۳۶ - تایماجالار . ح . زینالی . باکی ۱۹۲۸ .

۳۷ - تورکمن خالق متلری . قوربانف . عشق آباد . سال ؟

۳۸ - آتماجالار . ق . ممدلی . باکی ۱۹۶۱ .

۳۹ - تایماجالار ، قوشماجالار . صمد بهرنک . تبریز ۱۳۴۵ .

۴۰ - آذربایجان تایماجالاری . و . خولوفلو . باکی ۱۹۲۸ .

۴۱ - آذربایجان خالق لطیفه لری . طهماسب فرضعلی اف .

باکی ۱۹۶۱ .

۴۲ - عثمانلی لطیفه لری . شناس ابراهیم . استانبول ۱۸۷۱ .

۴۳ - لطیفه لر . رشاد . استانبول . ۱۸۸۱ .

۴۴ - لطیفه لر . رشاد . استانبول - ۱۸۹۷ .

۴۵ - لطیفه لر . فرید . ۱۹۰۰ .

۴۶ - خزینه لطایف . محمد توفیق . استانبول ۱۳۰۲ قمری .

۴۷ - ملا نصرالدین مضحکه سی . باکی ۱۹۰۸ .

۴۸ - ملا نصرالدین مضحکه لری . باکی ۱۹۰۹ .

۴۹ - ملا نصرالدین لطیفه لری . ممداف . باکی ۱۹۶۰-۱۹۵۶ .

۵۰ - قایی اوغرسی . غلام ممدلی . باکی ۱۹۶۰ .

- ۵۱ - روایتلی افاده‌لر . حسین‌اف . باکی ۱۹۶۱ .
- ۵۲ - قارا ولیلر . باکی ۱۹۶۷ .
- ۵۳ - بالالارا هدیه . ف . کوچرلی . باکی ۱۹۶۷ .
- ۵۴ - خالق لطیفه‌لرینین یارادجلیقی . مجله‌ی آذربایجان
شکاره ۴ سال ۱۹۶۵ .

- ۵۵ - آذربایجان ناغللاری . ن . سیدف ۱۹۶۱ .
- ۵۶ - آذربایجان ناغللاری . م . ح . طهماسب باکی ۱۹۶۱ .
- ۵۷ - افسانه‌های آذربایجان . ج ۱ . صمد بهرنک ۱۳۴۳ .
- ۵۸ - افسانه‌های آذربایجان ج ۲ صمد بهرنک ۱۳۴۷ .
- ۵۹ - آذربایجان داستا‌نلاری . در ۵ جلد . باکی ۷ - ۱۹۶۵ .
- ۶۰ - آذربایجان ناغللاری . در ۵ ج باکی ۴ - ۱۹۶۰ .
- ۶۱ - بیرری واریدی ، بیرری یوخ‌ایدی (آذربایجان ناغللاری)
باکی ۱۹۷۵ .

- ۶۲ - آذربایجان ناغللاریندا قهرمانلیق موتیولری ، باکی
۱۹۵۸ .

- ۶۳ - آذربایجان خالق داستا‌نلاری . ولی‌اف . باکی ۱۹۶۲ .
- ۶۴ - قاچاق نبی . آخوندف . باکی ۱۹۶۱ .
- ۶۵ - بیزیم نغمه‌لریمیز . ح . زردابی . باکی ۱۹۶۰ .
- ۶۶ - آذربایجان قهرمانلق نغمه‌لرینین پوئتیک خصوصیتلری .

رستم زاده . مجله‌ی آذربایجان ۱۹۶۵ .

۶۷ - آتالار سوزی و مثلر . باکی ۱۹۶۱ .

۶۸ - حکمتلی سوزلر (جمله‌ی ادبیات و اینجه صنعت) -

افندیف . باکی ۱۹۵۷ .

۶۹ - آتالار سوزی . باکی ۱۹۳۸ .

۷۰ - آذربایجان آتالار سوزی . ح . زیناللی . باکی ۱۹۲۶ .

۷۱ - آتالار سوزی . م . ح طهماسب باکی ۱۹۵۴ .

۷۲ - بایاتی لار . محمد علی فرزانه . تبریز سال ۴ .

۷۳ - کر کوک بایاتی لاری . رسول رضا و غضنفر پاشایف .

باکی ۱۹۶۸ .

۷۴ - بایاتی لار . باکی ۱۹۶۰ .

۷۵ - بایاتی لار . آ . محمد اف . باکی ۱۹۷۷ .

۷۶ - آذربایجان بایاتی لاری . ح . علیزاده باکی ۱۹۳۸ .

۷۷ - بایاتی لار . م . ح . طهماسب . باکی ۱۹۴۳ .

۷۸ - بایاتی لار . ح . قاسم اف . باکی ۱۹۵۶ .

۷۹ - مجلس یاراشینی . میرزه ممد آخوند ف . باکی ۱۹۱۷

- ۱۹۱۰ .

- ۸۰ - ارمنی عاشیق‌لاری . ق . لونیان ۱۸۹۲ .
- ۸۱ - آذربایجان عاشیق‌لاری . ح . علیزاده در دو جلد باکی ۱۹۳۵ - ۶ .
- ۸۲ - آذربایجان خالق ماهنی‌لاری . باکی ۱۹۶۷ .
- ۸۳ - عاشیق یارادجلقی . حمید آرازلی . باکی ۱۹۶۰
- ۸۴ - عاشیق‌لار آخوندف . باکی ۱۹۵۷ .
- ۸۵ - عاشیق علسگر . باکی ۱۹۶۳ .
- ۸۶ - عاشیق اسد . ح . علیزاده . باکی ۱۹۳۹ .
- ۸۷ - عاشیق حسین بوزالقانی . ح . علیزاده باکی ۱۹۳۸ .
- ۸۸ - عاشیق بلال . س . آخوندف . باکی ۱۹۶۰ .
- ۸۹ - عاشیق حسین (جاودان) (آزادلیق ماهنی‌لاری) باکی ۱۹۵۰ .
- ۹۰ - عاشیق شمشیر . ساراوانلی . باکی ۱۹۵۹ .
- ۹۱ - عاشیق پناه . باکی ۱۹۶۵ .
- ۹۲ - عاشیق قریب . باکی ۱۹۶۲ .
- ۹۳ - ماهنی‌لار . باکی ۱۹۶۲ .
- ۹۴ - عاشیق شعرلری . میرزه بایرامف . باکی ۱۹۶۸ .
- ۹۵ - ایل شاعرلری . س . ممتاز . در ۲ جلد باکی ۱۹۳۵ .
- ۹۶ - ساری عاشیق . س . ممتاز . باکی ۱۹۳۴ .

- ۹۷ - ایل عاشیق لاری . باکی . سال . ؟ .
- ۹۸ - تللی ساز اوستاد لاری . باکی ۱۹۶۴ .
- ۹۹ - خالقین سسی . پ . افندیف باکی ۱۹۶۸ .

پایان



Төбелізов, А. **Базар және кітап**

135 рубль